

# ادبیات ایران در زمان سلجوقیان و مغولان

پروفسور یان ریچکا

ترجمه  
دکتر یعقوب آژند



پروفسور یان ریپکا در این اثر توجه خود را بیش از همه به دو وجه خاص ادبیات ایران معطوف داشته: ادبیات منظوم و ادبیات منثور. در ادبیات منظوم از سنایی که بهرحال پیشرو شعرای عارف سرزمین ماست آغاز کرده و به بررسی شعرای بزرگ سبک خراسانی نظیر انوری پرداخته و بعد سبک آذربایجانی را پیش کشیده و بحث مستوفی و مفصلی راجع به این سبک و نمایندگان آن انجام داده است؛ صحبت درباره چند و چون سبک اصفهانی از دیگر اهداف بررسی اوست. عرفای بزرگ خاصه عطار و مولوی جای ویژه‌ای در بحث او دارند. سعدی بهرحال از شعرای سترگ اخلاقی زبان فارسی است و بی‌صحبت از او این بررسی نقصان می‌پذیرفت و لذا ریپکا بحث مفصلی راجع به سعدی دارد. سخنان او درباره معاصرین و پیروان سعدی و خصوصاً ادبیات هندو ایرانی که پیشرو سبک هندی است از فخامت خاصی برخوردار است. شعرای مبارزی چون نزاری قهستانی در نزد ریپکا حرمت ویژه‌ای دارند و لذا جای تعجب نیست که در این اثر بخشی نیز به شعرایی چون او تخصص یابد. شعرای سلسله‌های محلی نظیر خواجه، سلمان، ابن‌یمین نیز از نظر ریپکا دورنمانده و بحثی را به خود اختصاص داده‌اند. ریپکا در صحبت از ادبیات منثور، نثر ادبی و نثر تاریخی را بیش از همه مدنظر گرفته و خصوصاً فصل مجزایی درباره تاریخنگاری عهد مغول که در واقع دوره اوج تاریخنگاری ایران است. قلم‌زده است.

یان ریگا

ادبیات ایران در زمان سلجوقیان و مغولان

یعقوب آژند



۱/۹۱۰ ف

۹/۲



## مجموعه زبان و ادبیات: ۱





# ادبیات ایران

## در زمان سلجوقیان و مغولان



پروفسور یان ریکا

ترجمه: دکتر یعقوب آژند

مکتب ایران

مکتب ایران



پروفسور یان ریپکا

JAN RYPKA

ادبیات ایران در زمان سلجوقیان و مغولان

POETS AND PROSE WRITERS OF THE

LATE SALJUQ AND MONGOL PERIODS

ترجمه: دکتر یعقوب آژند

چاپ اول: زمستان ۱۳۶۴ شمسی

تعداد ۳۳۰۰ نسخه در چاپخانه صبح امروز به چاپ رسید

صحافی: فاروس ایران

کلیه حقوق محفوظ است

ایران: تهران، خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، کوچه پورجوادی، شماره ۱۳

تلفن ۶۶۰۳۸۸

## بنام خداوند جان آفرین حکیم سخن بر زبان آفرین

مجموعه «زبان و ادبیات»، چون دیگر آثار منتشره توسط «نشر گستره»، گامی است در طریق اعتلای هرچه بیشتر فرهنگ انسان پرور و جهان شمول ایران اسلامی. این مجموعه در حد توان و بضاعت هرچه را که در ارتباط با زبان و ادب این مرز و بوم است دربرمی گیرد، اعم از: آثار منثور و منظوم پیشینیان، نقد و بررسی ادبی، تاریخ ادبیات، واژه نامه و دانشنامه ادبی، پژوهشهای صاحب نظران ایرانی و پژوهشگران بی غرض و آزاده بیگانه و... ملاک گزینش نیز تنها ارزش علمی و تهی از شائبه بودن آثار پیشنهادی است. پشوانه ما، در تداوم مجموعه «زبان و ادبیات»، لطف مستدام حضرت حق و یاری و دلالت فرزندان و صاحب نظران و نیز اقبال خوانندگان ارجمند و علاقمند به زبان و ادبیات خواهد بود. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

نشر گستره





## فهرست مطالب

۹	سخن اول
۳۳	مدخل
۴۳	سنائی
۴۷ - ۵۹	فصل اول/ شعرای قصیده سرا
۴۷	الف) درما وراء النهر
۴۷	عمیق بخارائی
۴۸	عبدالواسع جبلی
۴۸	رشید وطواط
۵۰	سوزنی سمرقندی
۵۱	ب) دوره غزنوی
۵۱	سید حسن غزنوی
۵۲	ج) دوره سلجوقیان
۵۲	ادیب صابر
۵۴	انوری
۶۱ - ۸۴	فصل دوم/ سبک آذربایجانی
۶۳	خاقانی
۷۱	فلکی شروانی
۷۲	مجیر بیلقانی
۷۳	اثیر اخسیکتی
۷۳	ظہیر فاریابی
۷۵	نظامی گنجوی

۸۵ - ۸۸	فصل سوم / سبک اصفهانی
۸۵	جمال‌الدین اصفهانی
۸۶	کمال‌الدین اصفهانی
۸۹ - ۹۹	فصل چهارم / عرفای بزرگ
۸۹	عطار نیشابوری
۹۴	مولوی
۱۰۱ - ۱۱۸	فصل پنجم / سعدی
۱۱۱	۱- معاصرین سعدی
۱۱۱	الف) قصیده‌سرایان
۱۱۲	ب) عرفاء
۱۱۲	عراقی
۱۱۳	باباافضل
۱۱۴	شبستری
۱۱۵	اوحدی
۱۱۶	۲- نزاری قهستانی
۱۱۹ - ۱۲۵	فصل ششم / ادبیات هند و ایرانی
۱۲۰	امیر خسرو
۱۲۴	حسن دهلوی
۱۲۷ - ۱۳۳	فصل هفتم / سلسله‌های محلی و شعرای قصیده‌سرای آنها
۱۲۷	خواجوی کرمانی
۱۲۹	ابن‌یمین
۱۳۱	سلمان ساوجی
۱۳۵ - ۱۵۰	فصل هشتم / نثر
۱۳۶	الف) نثر ادبی
۱۴۱	ب) نثر ادبی حایل بین نثر علمی و نثر تعلیمی
۱۴۴	ج) تاریخ‌نگاری
۱۵۱	کتاب‌شناسی
۱۶۱	فهرست اعلام

## بسم الله الرحمن الرحيم

### سخن اول

تاریخ ادبیات نویسی در ایران سنت دیرینه‌ای دارد. در واقع نمونه نخستین این نوع آثار، تذکره‌هایی است که به فراوانی در ادبیات فارسی وجود دارد. تذکره نویسی از زمانی شروع شد که زبان ادبی فارسی جدید شکوفا گردید و شعرا و ادبا و عرفا از این زبان به عنوان يك رسانه قوی ادبی برای تألیف و تصنیف آثارشان سود جستند. تعداد این افراد که به حد معتابه رسید، تذکره نویسی و عرضه اطلاعات و مواد درباره آنها و قوالب ادبی‌شان را ایجاب کرد.

بایک نظر می‌توان دریافت که هر دوره از تاریخ ادبیات ایران تذکره‌های خاص خود را دارد. سنت تذکره نویسی از لباب‌الالباب عوفی در قرن هفتم هجری شروع شد و با تذکره‌الشعرای دولت‌شاه سمرقندی در قرن نهم ادامه یافت. تقی‌الدین محمد کاشی خلاصه‌الاشعار و زبدة الافکار خود را در قرن دهم هجری قمری برشته تحریر درآورد و در این اثر مجمل بسیاری از اشعار و شرح احوال شعرای معروف زمان خود و ایام گذشته را گنجاند. تحفه‌سامی سام میرزا گرچه بسیار موجز و مختصر بود ولی تعداد بیشماری از شعرای عهد صفوی را مورد بررسی قرار داد.

تذکره محمدطاهر نصرآبادی که در نیمه دوم قرن یازدهم هجری قمری تحریر شده بود، حاوی بررسی شرح حال یک هزارتن از شعرای معاصر او بود. تقی اوحدی نیز در همین ایام تذکره پر حجم خود را تحت عنوان عرفات العارفین و عرصات العاشقین تألیف کرد که بر اساس الفبایی تنظیم شده بود. در این اثر دست کم سه هزار نفر شاعر عنوان شده بود.

تذکره آتشکده لطفعلی بیك آذر يك تذکره عمومی بود که در قرن دوازدهم هجری قمری تألیف شد. شیخ حزین نیز تذکره معاصرین خود را در حوالی قرن دوازدهم تحریر کرد و در آن زندگینامه يك صد نفر از شعرای زمان خود را گنجانید. در همین ایام علی قلی خان والہ داغستانی ریاض الشعراي خود را قلم زد و در آن شرح حال شعرای معاصر خود را مطرح ساخت.

این فقط شعرا نبودند که زندگینامه شان در تذکره های مختلف مورد بررسی قرار گرفت. بلکه افراد دیگر نظیر عرفاء، وزراء و خوشنویسان و غیره نیز در جای خود صاحب تذکره شدند. شاید تذکره الاولیاء از قدیمی ترین تذکره ها در زمینه تراجم احوال عرفا باشد که عطار در قرن هفتم هجری قمری تحریر کرده بود. او در این اثر زندگینامه نزدیک به نود و هفت تن از عرفا و اولیاء را مطرح ساخت و در آنها از کرامات والهامات آنان سخن راند. بعدها جامی شاعر معروف قرن نهم هجری قمری بنابه درخواست امیرعلیشیر نوابی کتاب نفحات الانس را پرداخت که اثری درباره عرفا و متصوفین بود. مجالس العشاق تألیف کمال الدین حسین کازرگاهی حاوی گزارشی از زندگی هفتاد و شش تن از عرفای بزرگ و عشاق و شاهان ناکام بود. عبدالحق دهلوی هم کتاب اخبار الاخیار فی اسرار الابرار را که درباره

تراجم احوال دویست و پنجاه و پنج نفر از عرفا و صوفیان بود در اواخر قرن دهم هجری قمری تقریر کرد. در همین ایام کتاب گلزار ابرار محمد غوثی نوشته شد که سبک بسیار جالبی داشت. این اثر درباره عرفای هند بود. دارا شکوه در هند کتابی پرداخت بنام سفینه الاولیاء که راجع به عرفا و اولیای هند بود.

مجالس النفایس امیرعلیشیر نوایی نیز در این زمینه قلم خورد و به شعرا نیز پرداخت. قاضی نورالله شوشتری مجالس المؤمنین را نوشت و در آن نغمیگان مذهب تشیع را مطرح ساخت. مجموعه‌ای هم از امین احمد رازی با عنوان هفت اقلیم در اوایل قرن یازدهم نوشته شد که حاوی ۱۵۶۰ شرح حال به ترتیب جغرافیایی بود. ریاض العارفین هدایت در شرح حال عرفا و شعرای متصوفه و منتخب اشعار آنها بود.

سنت تذکره نویسی در نسخهای مختلف آن در دوره قاجار نیز ادامه یافت. ریاض العارفین هدایت را می‌توان دنباله تذکره‌هایی از نوع تذکره الاولیاء و نفحات الانس دانست. تراجم احوال شعرای این دوره نیز در آثاری چون زینة المدایح محمد صادق مروزی و تذکره انجمن خاقان فاضل خان گروسی متبلور گردید و آثاری چون تذکره گلشن محمود، تذکره دلگشا، نگارستان دارا، گنج‌شایگان، مصطبه خراب و تذکره انجمن آرای ناصری بار آورد و در نهایت در اثر رضاقلیخان هدایت تحت عنوان مجمع الفصحاء به اوج خود رسید که در چندین جلد آثار و احوال شعرا را از ایام گذشته تا دوره قاجار مورد بررسی قرار داد. نامه دانشوران نوع دیگری از معاجم تراجم احوال بود که در این دوره توسط یک محفل ادبی تألیف یافت و شرح احوال و صفات و آثار رجال بزرگ و نامی جهان

اسلام و شعرا و نویسندگان و متألهین و متصوفین و غیره را مورد بحث و فحص قرار داد.

انقلاب مشروطیت همچون سایر حوزه‌های ادبی در سنت تذکره‌نویسی نیز تحولی ایجاد کرد. از آنجا که تحولات مختلف دوره انقلاب مشروطیت به دور از تأثیرات غربی نبود، لذا تذکره‌نویسی نیز تحت تأثیر تفکرات و فرآورده‌های غربی قرار گرفت. در این زمینه خود غریبان اولین نمونه‌های تاریخ ادبیات‌نویسی را پی‌نهادند. شاید بتوان ادوارد براون را نخستین غربی به حساب آورد که تاریخ ادبیات ایران را به صورت مفصل و در چهار جلد از قدیم‌الایام تا به امروز قلم زد.<sup>۱</sup> او در این زمینه پیشگام بود. تاریخ ادبیات‌نویسان وطنی در آثار خود بیشتر تحت تأثیر این نویسنده غربی هستند.

رضازاده شفق و بدیع‌الزمان فروزانفر در تألیف تاریخ ادبیات ایران گوشه‌چشمی به اثر براون داشتند.<sup>۲</sup> الگوی اثر همایی نیز کتاب براون بود. بالاتر از همه اثر پر حجم و چندین جلدی<sup>۳</sup> ذبیح‌الله صفا است که یکی از کاملترین تاریخ ادبیات‌های زبان فارسی است. متأسفانه این اثر از فقدان تحلیل و تعلیل ادبی و تاریخی لطمه خورده است. نویسنده در اکثر جاها بی‌اینکه مطالب و مواد منابع مختلف را سبک و سنگین کند و غث را از

(۱) A Literary History of Persia، ۴ جلد، کمبریج، چاپ دانشگاه.

کمبریج، ۲۴-۱۹۰۲ م.

(۲) صادق رضازاده شفق، تاریخ ادبیات ایران، تهران، ۱۳۲۴ ش؛ بدیع‌الزمان

فروزانفر، تاریخ ادبیات ایران، تهران، ۱۳۱۸ ش.

(۳) ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، ۱۳۳۲ ش. به بعد.

سمین جدا سازد، مطالب را سرهم کرده و گاه دچار تناقض شده است. از صبا تا نیا را می‌توان يك تاريخ ادبی جالب معاصر ایران به حساب آورد که نویسنده آن با دید گسترده‌ای به مسایل نگاه کرده و جوانب امر را سنجیده و علت و معلولهای ادبی را درآورده و تقدیم خوانندگان کرده است. این اثر با يك دیدگاه مادی‌گرایانه تألیف یافته است.

\* \* \*

تاریخ ادبیات‌نویسی ایران در خارج کشور همچنان ادامه یافت و افراد متعددی در کشورهای اروپایی و آمریکادست به تألیف تاریخ‌ادبیات ایران زدند. آربری ادبیات کلاسیک ایران<sup>۴</sup> را نگاشت و در آن ادبیات فارسی را تا دوره جامی مورد بحث و بررسی قرار داد. در آمریکامحقق بنام رین‌لوی درآمدی بر ادبیات ایران<sup>۵</sup> را نوشت و ادبیات فارسی را به صورت مجمل و چکیده تا دوره معاصر بررسی کرد. استوری منابع ادبی و تاریخی و کلا منابع فرهنگی ایران را در چندین جلد گردآوری نمود و اسم اثرش را کتابشناسی ادبیات ایران<sup>۶</sup> گذاشت. اته درفرانسه تاریخچه مختصری از ادبیات ایران را به زبان فرانسوی تحریر کرد و مسایل ادب

(۴) آربری، Classical Persian Literature، لندن، ۱۹۵۸م.

(۵) رین‌لوی، An Intraduction to Persian Literature،

نیویورک، ۱۹۶۹م.

(۶) استوری، A Persian Literature: A bio-bibliographical Survey

، ۳ جلد.



فارسی را با ایجاز و اختصار به بحث نشست.

بوزانی و پالیارو در ایتالیا یک تاریخ ادبیات فارسی با دیدگاه ویژه خویش تألیف نمودند که در دانشگاه‌های ایتالیا مورد استفاده قرار گرفت.<sup>۷</sup> ایتالوپیزی هم یک اثر دوجلدی درباره شعر فارسی قلم زد.<sup>۸</sup>

بزرگ‌علوی در آلمان تاریخ ادبیات نوین فارسی را برای استفاده دانشجویان تألیف کرد.<sup>۹</sup> او در این اثر دیدگاه ویژه‌ای داشت که منبعث از بینش سیاسی وی بود. اشپولر نیز در دوره آثار مطالعات شرقی، بخشی را به ادبیات میانه و ادبیات ایران از صدر اسلام تا به امروز اختصاص داد.<sup>۱۰</sup> ویلهلم هینتس نیز یک تک‌نگاری درباره ادبیات فارسی به زبان آلمانی تحریر کرد.<sup>۱۱</sup>

لازار یک اثر دوجلدی درباره شعرای نخستین زبان فارسی به زبان

(۷) بوزانی و پالیارو، *Storia della Letteratura Persiana*، میلان، ۱۹۶۰ م.

(۸) ایتالوپیزی، *Storia della Poesia Persiana*، ۲ جلد، تورینو، ۱۸۹۴ م.

(۹) بزرگ‌علوی، *Geschichte und Entwicklung der Modernen Persischen Literatur*، برلین، ۱۹۶۴ م.

(۱۰) برتولد اشپولر (ویراستار)، *Handbuch der Orientalistik*، لیدن، بریل، ۱۹۶۸ م.

(۱۱) ویلهلم هینتس، *Der indische stil in der Persischen Litrat*، ویسبادن، ۱۹۷۳ م.

فرانسه نگاشت<sup>۱۲</sup>؛ و هانری ماسه هم گلچینی از ادبیات معاصر فارسی را به زبان فرانسه تألیف نمود. ماخلسکی در لهستان از جمله افرادی بود که ادبیات معاصر ایران را در چندین جلد رقم زد. آخرین جلد از اثر او پس از مرگش به چاپ رسید<sup>۱۳</sup>. درباره ادبیات نوین ایران یک نفر ایرانی بنام حسن کامشاد دو جلد به زبان انگلیسی تألیف نمود<sup>۱۴</sup> که مورد استفاده دانشجویان انگلیسی زبان قرار می گیرد.

در هند نیز عده ای از ایران شناسان به تألیف تاریخ ادبیات فارسی همت گماشتند. از این افراد قبل از همه می توان از محمد عبدالغنی نام برد که تاریخ ادبیات ایران را در دربار مغولان اعظم هند در دو جلد تحریر کرد<sup>۱۵</sup>. هادی حسن نیز گلچینی از شعر فارسی را به زبان انگلیسی برای استفاده هندوان منتشر ساخت<sup>۱۶</sup>. محمد اسحاق و منیب الرحمن

(۱۲) لازار Les Premiers Poetes Persane ، ۲ جلد، تهران -

پاریس، ۱۹۶۴م.

(۱۳) ماخلسکی Les Literature de L'Iran Contemporian ، ۲

جلد، مسکو، ۷ - ۱۹۶۵م.

(۱۴) حسن کامشاد ، Modern Persian Prose Literature

کمبریج، ۱۹۶۶م.؛ همان شخص، A Modern Persian Prose Leader ، کمبریج،

۱۹۶۸م.

(۱۵) محمد عبدالغنی، A History of Persian Language and

Literature at the Mughol Court ۳ جلد، الله آباد، ۳۰ - ۱۹۲۹م.

(۱۶) هادی حسن، A Golden Treasury of Persian Poetry ، دهلی،

۱۹۶۶م.

از افرادی بودند که آثار متعددی در خصوص ادبیات معاصر ایران به زبان انگلیسی برای هندوان تألیف کردند.<sup>۱۷</sup>

و اما یان ریپکا در چکسلواکی سنت تاریخ ادبیات نویسی فارسی را به اوج خود رسانید. او به همراه تعدادی از یاران و شاگردان خود تاریخ ادبیاتی پرداخت که ادبیات ایران را از قبل از اسلام تا دوره حاضر دربرمی گرفت.<sup>۱۸</sup>

ایران شناسی در چکسلواکی با ترجمه متون فارسی - چه نظم و چه نثر - شروع شد. در بین سالهای ۱۸۵۴ م. و ۱۸۸۰ م. یکی از اساتید دانشگاه پراگ بنام یارومیر کوشوت (Jaromir Kosot) فقه‌اللغه ایرانی را همراه با ادبیات آن مورد بحث و بررسی قرار داد. همین شخص با کمک شاعر معروف چک یاروسلاو ورچلیکی (Jaroslav Vrchlicky) دیوان غزلیات حافظ را به زبان چک ترجمه کرد. با همین ترجمه بود که غزل فارسی تأثیر عمیقی در شعر چک بجا گذاشت.

رودولف دوراک (Rudolf Dvorák) یکی دیگر از خاورشناسان چک در بین سالهای ۱۸۱۲ - ۱۸۶۰ م. بود که علاقه خاصی نسبت به ادبیات و فرهنگ ایران نشان داد. وی اشعاری از رودکی، کسایی مروزی و سعدی را به زبان چک برگرداند. یندریچ انتلیچر (Jindrich Entlicher) از دیگر ایران شناسان چک بود که گلستان سعدی را ترجمه نمود و در سال ۱۹۰۶ م. بحث مفصلی در خصوص سعدی انجام داد. او تا سال ۱۹۱۵ م.

(۱۷) محمد اسحاق Modern Persian Poetry، کلکته، ۱۹۴۳ م.

(۱۸) یان ریپکا و دیگران، History of Iranian Literature

دورخت، هلند، ۱۹۶۸ م.

نمونه‌هایی از اشعار هاتفی، نظامی و امیر خسرو دهلوی را به زبان چک برگرداند.

معهدنا پدر ایرانشناسی چک را بایستی یان ریپکا دانست که آثار و رسالات و مقالات متعددی در زمینه شعر و ادبیات زبان فارسی نگاشت و رسالات گوناگونی از زبان فارسی به زبان چک برگرداند. ریپکا همراه تعدادی از شعرای چک نظیر ویتسلاو نزوال (Vitezslav Nezval)، ولادیمیر هولان (Vladimir Holan) و یاروسلاو سیفرت (Jaroslav Seifert) اشعار شعرای فارسی‌زبان را به زبان چک ترجمه کرد. او بود که صادق هدایت را به اهالی چک شناساند. او بود که مقالاتی در زمینه شناخت پروین اعتصامی و علوی و غیره نوشت و بالاخره تاریخ ادبیات ایران خود را اول بار در سال ۱۹۵۶م. به زبان چک و بعد در سال ۱۹۶۳م. به زبان آلمانی (در لایپزیک) تحریر کرد که بعدها به زبانهای انگلیسی، هلندی و فرانسوی نیز ترجمه شد. این مجموعه که در جای خود بی‌نظیر است ادبیات ایران را من حیث المجموع دربرمی‌گیرد. این اثر گنجینه‌ای از تحلیل و تعلیل مسایل مختلف ادبیات ایران است که فصل مشبعی هم در زمینه ادبیات تاجیک و ادبیات عامیانه ایران دارد.<sup>۱۹</sup>

\*\*\*

یان ریپکا در بررسی حاضر که فصلی از جلد پنجم تاریخ ایران کمبریج (The Cambridge History of Iran) است، ادبیات ایران را از اواخر

(۱۹) این بخشهای کتاب یان ریپکا توسط اینجانب (یعقوب آژند) در دست ترجمه

دوره سلجوقی تا اوایل دوره تیموریان مورد ارزیابی قرار داده است. او مطالب خود را به اجمال برگزار کرده و تا آنجا که توانسته به تحلیل مسایل ادبی پرداخته از اینرو بسیاری از توضیحات و نیز نمونه‌های اشعار شعرا روی زمین مانده است.

لیکن چیزی که در این نوشته یان ریپکا به چشم می‌خورد اختصاری است که وی درخصوص ادبیات دوره فترت بین ایلخانان و تیموریان در پیش گرفته است. دوره خود ایلخانان، خاصه عصر متقدم آنها خالی از جریانات ادبی است و این مسأله معلول عوامل و شرایط مختلف سیاسی، نظامی و اجتماعی است. لیکن با استقرار ایلخانان در ایران و آغاز عصر اصلاحات غازانی و رشد فرهنگ اسلامی در بین مغولان بی‌فرهنگ، وضع ادبی زمانه دگرگون شد؛ شعرای متعددی از گوشه و کنار امپراتوری سردرآوردند و جریانهای ادبی و فرهنگی گسترده‌ای را در سرتاسر ایالات مختلف ایران راه‌انداختند. چنانکه دوره فترت را می‌توان دوره اوج ادبی عصر ایلخانان نامید.

در دوره فترت است که عموماً ادبیات، علوم و هنرها شکوفایی خاصی یافت و در دربار سلسله‌های مختلف محلی جای‌پای ویژه‌ای پیدا کرد. بسیاری از امرا و حکام این سلسله‌ها به ساختن مدارس، خانقاهها، مساجد و ابواب‌الخیر پرداختند و موجب پیشرفت و گسترش علوم عقلی و نقلی گردیدند.

از آنجا که شیوه اختصار یان ریپکا در این بررسی اجازه پرداختن به این مقولات را نداده، لذا در اینجا شمه‌ای از علوم نقلی و عقلی این دوره بطور اجمال عرضه می‌شود تا نواقص این بررسی تاحدی از میان

برخیزد.

الفب علوم دینی: از اواخر دوره ایلخانان مذهب تشیع پرو بال بیشتری یافت؛ علماء و روحانیون شیعه امامیه به ترویج مذهب تشیع پرداختند و باروی کار آمدن سلسله های شیعی مذهب سربداران در خراسان، مرعشیان در مازندران، آل کیا در گیلان قدرت زیادی بدست آوردند. این علما و روحانیون از همان زمان ایلخانان به تدوین و تألیف کتب فقه شیعی و دیگر مسایل آن پرداختند. علم تفسیر قرآن، حدیث، فقه و اصول و کلام قوت گرفت و آثار متعددی در این زمینه ها تنظیم و تدوین گردید.

از سوی دیگر علمای اهل تسنن نیز تحت حمایت بعضی از سلسله های محلی نظیر آل مظفر در فارس و آل جلایر در عراق عرب دست به تألیف آثاری در زمینه های مختلف علوم دینی زدند و موجب اعتلای آن شدند. آنها در مدارس متعدد یزد، شیراز و کرمان و خوزستان به تدریس علوم مذهبی پرداختند. تعداد این مدارس میزان علاقه مردم این ایام را به امر علوم مختلفه روشن می سازد.

از علما و روحانیون و نیز عرفای این دوره، چه شیعی و چه سنی، می توانیم افراد زیر را نام ببریم:

علامه قطب الدین محمود بن مسعود بن مصلح کازرونی شیرازی (۷۱۰ - ۶۳۴ ه. ق.): وی یکی از اطبای مبرز این دوره است که مقدمات طب را در نزد پدر خود ضیاء الدین مسعود بن مصلح کازرونی فرا گرفت و سپس در سال ۶۴۸ ه. ق. پزشک و کحال دارالشفای شیراز گردید و ده سال در آنجا کار کرد. به خدمت خواجه نصیر الدین طوسی رسید و چندی را در نزد او گذراند و مدتی در رصدخانه مراغه

## کار کرد.

او علاوه بر استادی در حکمت و طب، مردی وارسته و درویش مسلک بود و حتی گفته‌اند که در آسیای صغیر با صدرالدین قونیوی و مولانا جلال‌الدین رومی ملاقاتی داشته است. وی تألیفات متعددی به زبان عربی و فارسی دارد که بعضی از آنها عبارتند از: التحفة السعدیه که شرح قانون ابن سینا است؛ درة التاج لفرقة الدباج در علوم مختلفه؛ نهایة الادراک فی درایة الافلاک در علم ریاضی؛ تحفة الشاهیه در هیأت؛ و کتاب اختیارات مظفری.

علامه حلی (۷۲۶ - ۶۴۸ ه. ق.): جمال‌الدین ابومنصور حسن بن یوسف بن مطهر از اجله علمای مذهب تشیع و از شاگردان ابن طاووس و خواجه نصیرطوسی و نجم‌الدین دبیران است. او در ترویج مذهب تشیع در ایام مغولان سهم عمده‌ای دارد. در حله متولد شد و در زمان الجایتو با پسر خود به سلطانیه آمد و به نشر مذهب تشیع پرداخت. وی حدود نود جلد کتاب در فقه و اصول و کلام و رجال و منطق تألیف کرد. از آثار او می‌توان کتب زیر را نام برد: نهایة الوصول الی علم الاصول معروف به نهایه؛ قواعد الاحکام؛ مختلف الشیعه؛ نهج الحق و کشف الصدق؛ منهاج الکرامه؛ قواعد الاحکام فی معرفة الحلال والحرام.

شیخ صفی‌الدین اردبیلی (۷۳۵ - ۶۵۰ ه. ق.): وی جد اعلای سلاطین صفویه و پسر شیخ امین‌الدین جبرائیل از عرفای نامی قرون هفتم و هشتم است. او در ایام جوانی در نزد بعضی از شیوخ تلمذ کرد و حتی گویند که با سعدی نیز ملاقاتی داشته است. چندی راهی گیلان شد و در آنجا با دختر شیخ زاهد گیلانی ازدواج کرد و شیخ صدرالدین نتیجه این ازدواج

است. شیخ صفی پس از فوت شیخ زاهد گیلانی جانشین او شد و حرمت و منزلت خاصی در نزد ایلخانان خصوصاً الجایتو و ابوسعید پیدا کرد. کتاب صفوة الصفا نوشته ابن بزاز یکی از مریدان وی، درباره کرامات، مناقب و رفتار و کردار او است.

قاضی عضدالدین ایجی (۷۵۶ - ۷۰۱ ه. ق.) در ایگ یا ایج مرکز حکومت شبانکاره متولد شد. از علما و فضایی معروف زمان سلطان ابوسعید و شاه شیخ ابواسحق اینجو و امیر مبارزالدین محمد مظفری است. او در زمان ابوسعید منصب قاضی القضاة کل ایران را داشت و در سلطانیه مقیم بود.

قاضی عضدالدین در حکمت و معانی و بیان و اصول تألیفاتی دارد که مشهورترین آنها کتاب مواقف است در علم کلام که بنام خواجه غیاث الدین محمد وزیر پسر خواجه رشیدالدین فضل الله تألیف کرده است. از آثار دیگر او می توان کتب زیر را نام برد: شرح مختصر ابن حاجب در علم اصول؛ آداب البحث در علم منطق، رساله عضدیه و عقاید العضدیه؛ عیون الجواهر.

قطب الدین محمد رازی (متوفی ۷۶۶ ه. ق.): شاگرد قطب الدین شیرازی و نیز قاضی عضدالدین ایجی و علامه حلی بود. او در خدمت سلطان ابوسعید و خواجه غیاث الدین بسر می برد. وی در منطق و حکمت و علوم شرعی دست داشت و از آثار او می توان شرح مطالع، کتاب شرح شمسیه و رساله فی تحقیق الکلیات را نام برد.

شهید اول (= ابن مکی، ۷۸۶-۷۳۴ ه. ق.): اکثر ایام عمر خود را در شام و لبنان گذراند و در همانجا بافتوای علمای سنی و به حکم امیر سیف الدین



خوارزمی به قتل رسید و به همین جهت به شهید اول معروف گردید. از آثار معروف او عبارتند از: تهیید القواعد؛ روض الجنان؛ الدروس الشرعیه؛ لمعه دمشقیه و الفیه.

میرسید شریف جرجانی (۸۱۶ - ۷۴۰ ه. ق.): درقریه‌ای از قرای استرآباد متولد شد و سالها در خدمت قطب‌الدین رازی شاگردی کرد. چندی را به خدمت شاه شجاع مظفری در آمد و به تدریس در دارالشفای شیراز پرداخت. امیر تیمور در سال ۷۸۹ ه. ق. او را به سمرقند فرستاد. بعدها به شیراز برگشت و در سال ۸۱۶ ه. در این شهر وفات یافت. اغلب تألیفات او عربی است و تألیفات فارسی او عبارتند از: صرف‌میر؛ الکبری والصفری در منطق؛ رساله‌الوجود در مراتب وجود؛ ترجمان القرآن.

شاه نعمت‌اله ولی (۸۳۴ - ۷۳۰ ه. ق.): در حلب متولد شد و فقه و کلام را خدمت سید شمس‌الدین خوارزمی و سید شمس‌الدین مکی تحصیل نمود. در مصر و حجاز به سفر پرداخت و راهی مکه شد. از مکه به سمرقند رفت و با امیر تیمور ملاقات کرد. پس از مدتی در کوهبنان کرمان اقامت نمود؛ طرح خانقاهی را در ماهان انداخت و در سال ۸۳۴ ه. ق. در همانجا وفات یافت. او رئیس فرقه دراویش نعمت‌الهی است. آثاری از او در زمینه تصوف باقی مانده است. اشعار وی بارعرفانی دارد.

از علما و فضلاء دیگر این دوره می‌توان از افراد زیر نام برد: فخرالمحققین ابوطالب محمد بن جمال‌الدین حسن حلی؛ قاضی بهاء‌الدین ابوالمحاسن عثمان بن علی کهگیلویه‌ای؛ شیخ سعیدالدین محمد بن مسعود کازرونی؛ خطیب قزوینی؛ و خواجه شمس‌الدین محمد بن محمود آملی.

ب - علوم عقلی: علوم عقلی از همان آغاز دوره ایلخانان به دلیل وجود

افرادی چون خواجه نصیر طوسی رونق زیادی داشت. لیکن صوفیه و خانقاهیان به مخالفت با علوم عقلی برخاستند. با وجود این در این ایام علوم عقلی و نقلی نزدیکی زیادی یافته و فلاسفه از مباحث کلام سخن راندند و فقها از مباحث فلسفه حرف زدند.

از علوم عقلی ریاضیات و نجوم در ایام ایلخانان از پیشرفت زیادی برخوردار شد چون ایلخانان به اختراگویی و تأثیر کواکب در زندگی و امور عالم معتقد بودند؛ از اینرو در زمان آنها سه رصدخانه به امر هلاکو خان، غازان خان و محمد اولجایتو ساخته شد که مهمترین آنها رصدخانه مراغه بود که مرکز اجتماع دانشمندی چون خواجه نصیر طوسی، الموید عرضی، فخر داعی، فخر اخلاطی و نجم الدین دبیران شد. رصدخانه غازان خان در تبریز و سلطان محمد الجایتو در سلطانیه تحت تأثیر این مرکز علمی قرار گرفت.

ج - علوم ادبی: یانریکا درباره علوم ادبی این دوره تاحدی صحبت کرده و از شعرایی نام برده ولی برای تکمیل نوشته‌های او در اینجا از شعرایی نام می‌بریم که در بررسی وی نیامده است.

عبید زاکانی (متوفی در سال ۷۷۲ ه. ق.) عبید زاکانی را باید استاد اساتید اهل طنز و بذله و هزل نامید. دوران عبید، دوران تباهی و فساد اخلاقیات و رواج مناهی و قبايح بود. عبید که فردی پاکبخته و دلسوخته بود برای نمایاندن این فساد همه‌جانبه راه طنز پیش گرفت و در این وادی حتی به هزل نیز کشیده شد. آثار او آئینه تمام‌نمای زندگی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی عصر خود است که در آنها ابنای زمان را که کاری جز فساد و ارتشاء و دست‌یازی به مناهی و لهو و لعب نداشتند به‌سخره

نشسته است.

عبید بن ابی‌نوحته حمد الله قزوینی از خانواده زاکانیان بود و زاکانیان قبیله‌ای از اعراب بودند که به قزوین مهاجرت کرده بودند. عبید در زمان شاه شیخ ابواسحاق اینجو در شیراز به تحصیل علوم و فنون پرداخت و از ادب و فضایل عصر خود گردید و به تألیف و تصنیف گرائید. شاه شیخ ابواسحاق اینجو گرفتار حمله مبارزالدین محمد مظفری گردید و از اریکه افتاد. عبید که ناقد اعمال و رفتار مبارزالدین محمد بود، بالاچار راهی بغداد شد تا جایی در نزد آل‌جلایر پیدا کند. با سلمان ساوجی ملاقات کرد و اشعاری ردوبدل نمود. بعدها به شیراز شهر محبوب خود برگشت و در دربار شاه‌شجاع منزلتی یافت. تا اینکه در سال ۷۷۲ ه. ق. دارفانی را وداع گفت.

هنر اصلی عبید طنز و هزل بود که در این زمینه کسی به پای او نمی‌رسد. از دیگر هنرهای او نظیرسازی و تضمین است که در این وادی تقریباً به پیشواز اشعار اکثر شعرای معروف زمان خود و ادوار قبل از خود رفته است. او در بیشتر آثار خود سربسر شعرا و علمای معروف گذاشته و جالب توجه است که حافظ تنها کسی است که از نیش زبان او رسته و گویا الفتی نیز در بین بوده است. از آثار او می‌توان اخلاق‌الاشراف، رساله صدپند، رساله دلگشا، مکتوب قلندران، قصه موش و گربه (یک قصه سمبولیک سیاسی) و دیوان اشعار را نام برد.

عماد فقیه کرمانی: خواجه عمادالدین کرمانی از جمله شعرا و فقهای کرمان و مورد احترام مبارزالدین محمد و شاه‌شجاع بود. مخصوصاً شاه‌شجاع آزادی فراوان بدو داشت و در خصوص ارادت وی هم داستانی نقل شده

است. عماد فقیه آثار زیادی دارد از آن جمله: منظومه محبت‌نامه صاحب‌دلان؛ مثنوی صحبت‌نامه؛ مثنوی طریقت‌نامه. عماد فقیه در سال ۷۷۳ ه. ق. دارفانی را وداع گفت و در خانقاه خود در سرپل‌دولت آباد کرمان مدفون گردید.

شمس فخری: شمس‌الدین بن فخرالدین فخری اصفهانی معروف به شمس فخری از شعرا و ادبای قرن هشتم هجری است. در آغاز جوانی به لرستان رفت و در سال ۷۱۳ ه. ق. کتابی تحت عنوان معیار نصرتی نوشت که در عروض و قوافی بود و بنام اتابک نصرت‌الدین احمد از اتابکان لر بزرگ تألیف کرد. سپس به قم آمد و در مدح خواجه غیاث‌الدین وزیر قصیده‌ای ساخت. بعدها به دربار شاه شیخ ابواسحاق اینجو راه یافت و در آنجا کتاب معروف خود بنام معیار جمالی و مفتاح ابواسحق را به نام او در سال ۷۴۴ ه. ق. نوشت. این اثر در چهار فن است: در عروض، در قافیه، در علم بدیع و در لغت.

خواجه حافظ شیرازی: شاید بتوان گفت که حدود هفت قرن است که درباره حافظ قلمفرسایی می‌شود و هنوز هم که هنوز است باز جای سخن دارد و ابراز وجود. دولت‌شاه صاحب تذکره‌الشعرا سخنان شیوایی درباره وی دارد که خالی از لطف نیست و مبین بسیاری از حالات و کرامات خواجه شیراز:

«... نادره زمان و اعجوبه جهان بوده و سخن او را حالاتست که در حوزه طاقت بشری درنیاید. همانا واردات غیبی است و از مشرب فقر چاشنی دارد و اکابر او را لسان‌الغیب نام کرده‌اند و سخن او بی‌تکلف است و ساده، اما در حقایق و معارف داد معانی داده

و فضل و کمال او بی‌نهایت است و شاعری، دون‌مراتب اوست. و در علم قرآن بی‌نظیر بوده و در علوم ظاهر و باطن مشارالیه، گنجور حقایق و اسرار... و بزرگان و محققان را به‌سخنان حافظ ارادتی مالا‌کلام است؛ و القاب و نام‌خواجه حافظ شمس‌الدین محمد است؛ در روزگار دولت آل مظفر در ملک فارس و شیراز مشارالیه بوده؛ اما از قایت همت به‌دنیای دون سرفرو دنیاوردی و بی‌تکلفانه معاش کردی. چنانکه فرماید:

سرمست در قبابی زرافشان چوب‌گذاری

يك بوسه نذر حافظ پشمینه‌پوش کن<sup>۲۰</sup>

حافظ بنابه‌قولی در سال ۷۲۶ یا ۷۲۷ هـ. ق. متولد شد. پدرش بهاء‌الدین نام داشت و اهل اصفهان که در زمان اتابکان فارس به‌شیراز مهاجرت کرده و به کسب تجارت پرداخته است. حافظ از همان ایام کودکی به دامن فقر و فلاکت افتاده، لیکن به‌تحصیل پرداخت و در ایام کودکی قرآن را حفظ نمود و به حافظ معروف گشت. حافظ نزد مولانا عضدالدین ایجی و میرسیدشریف جرجانی حکمت و فقه اسلامی رایاد گرفت. حاشیه‌ای بر کشف زمخشری و حاشیه دیگری بر مصباح مطرزی نگاشت؛ گویا تفسیری هم بر کلام الله رقم زد.

قرنی که حافظ می‌زیست قرن عرفان و تصوف بود. عرفا و متصوفین در چهار گوشه سرزمینهای اسلامی روزگار می‌گذراندند و مریدان صاحب‌نامی تحویل جامعه اسلامی می‌دادند. افکار این عصر عرفان در حافظ بازتابید و او را یکی از سرشناس‌ترین شعرای عرفانی زبان فارسی

(۲۰) دولتشاه سمرقندی، تذکره الشعراء، کلاله‌خاور، تهران، ۱۳۳۸ش، ص ۲۲۷.

کرد. او افکار و اندیشه‌های عرفانی را در قالب غزلیات بسیار شیوا و لطیف عرضه کرد تا آنجا که هیچیک از شعرا را نمی‌توان پیدا کرد که در این زمینه با او پهلو بزند. حافظ شعر غنایی ایران را به اوج خود رسانید.

اشعار حافظ از چهار حد جهان اسلام پافراتر گذاشته و شاعری چون گوته را در آلمان تحت‌تأثیر خود قرار داده است. گوته در اشعار خود از افکار و اندیشه‌های حافظ بسیار هوده برگرفته و خواندن ترجمه دیوان حافظ را از بهترین مواقع عمر خود شمرده است.

ایام زندگی حافظ، ایام پر آشوب و مملو از تنش‌های سیاسی و نظامی بود. جوان که بود شیراز بدست پیر حسین بن محمود چوپانی افتاد و مورد نزاع او و امرای آل‌اینجو گردید. حافظ در این خصوص گوید:

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد

زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد  
 شیخ ابواسحاق اینجو پس از اینهمه قال‌مقال و کشمکش، زمام امور شیراز را در دست گرفت و خود گرفتار غائله امیر مبارزالدین محمد مظفری شد و سرش بر باد رفت و شیراز بدست آل‌مظفر افتاد. حافظ تأثر خود را از این واقعه اینگونه می‌سراید:

راستی خاتم فیروزه بواسحق

خوش‌درخشید ولی دولت مستعجل بود

و یا:

سپیده‌دم که صبا بوی لطف جان گیرد

چمن ز لطف هوا نکته بر جان گیرد

ایام امیر مبارزالدین محمد، ایام عسرت شعرا بود ولی روزگار شاه شجاع ایام سعادت آنان بود. بسیاری از اشعار حافظ اشاره به این دو دوره دارد که یکی را سختگیرها و سخت کشیها رقم زده و دیگری را کامورزیها و کامرانها نشان کرده؛ تا اینکه روزگار ایلغار امیر تیمور لنگ از راه رسید و بلا را بر سر شیراز و شیرازیان نازل نمود:

ز تندباد حوادث نمی‌توان دیدن

در این چمن که گلی بوده است یاسمنی

این ادوار پر آشوب بازتاب و جلوه خاصی در اشعار حافظ یافته و با کنایه و گاه با صراحت از آنها سخن به میان آمده است. همین شرایط و فعل و انفعالات سیاسی و نظامی سخت در افکار و اندیشه‌های حافظ اثر گذاشته و گاه او را تا سرحد تناقض‌گویی کشانده است. می‌بینیم گاه به دنیا و مافیها پشت پا زده و خود را بی‌نیاز و مستغنی دانسته و از شاهان و امرا و وزراء دوری‌جسته و کنج قناعت را بالاتر از گنج دانسته و گاه به تعریف و تمجید شاهان و وزراء نشسته و تقاضای صله و انعام کرده، لیکن هیچوقت راه‌غلو نیوئیده و کسی را به عرش اعلاء نرسانده است. او با ریاکاران و سالوسگران و دام‌تزویر گستران ستیهیده و بر خودپرستان و زرپرستان و متکبران شکم‌پرور و صوفیان بی‌عمل سخت حمله کرده است.

غیر از این شعرای معروف این دوره، شعرای دیگری نیز بودند که صاحب تذکرة الشعرا به صورت مستوفی درباره آنها قلم زده است.<sup>۲۱</sup>

(۲۱) درباره جریانهای ادبی این دوره خصوصاً به آثار زیر مراجعه شود:

(۱) دولتشاه سمرقندی، تذکرة الشعراء، تهران، ۱۳۳۸ ش؛ (۲) قاسم غنی، تاریخ ←

\* \* \*

پروفسور یان ریپکا (Jan Rypka) در روز ۲۸ ماه مه سال ۱۸۶۶ میلادی در شهر کوچک کرومهریژ در ایالت موراوی چکسلواکی چشم به جهان گشود. تحصیلات مقدماتی خود را در دارالفنون وین انجام داد و در دانشکده السنه ملل اسلامی، زبانهای فارسی و ترکی را تحصیل کرد. زمانی که میهن او چکسلواکی استقلال یافت به وطن خود برگشت و در سال ۱۹۱۵ میلادی در دانشگاه پراگ که یکی از دانشگاههای معتبر اروپای مرکزی است به تدریس پرداخت. در همین دانشگاه «شارل» پراگ بود که وی استادی زبانهای فارسی، ترکی و عربی را کسب کرد و بزرگترین نشان کشور چکسلواکی یعنی نشان جمهوری و جایزه دولتی تحت عنوان «کلمنت کوتوالد» را ربود.

ریپکا عضو فرهنگستان ایران، دارای درجه دکترای افتخاری از دانشگاه سوربن فرانسه و دانشگاه ورشو و نیز موسس و رئیس انستیتوی

---

عصر حافظ، ۲ جلد، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۵۶ ش؛ (۳) عباس اقبال، تاریخ مغول، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶ ش؛ (۴) حسینقلی ستوده، تاریخ آل مظفر، جلد ۲، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۷ ش؛ (۵) خواندمیر، حبیب السیر، جلد ۳، انتشارات خیام، تهران، ۱۳۵۳ ش؛ (۶) یان ریپکا، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه عیسی شهابی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۵ ش؛ (۷) ذبیح الله صفاء، تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۳، بخش ۱ و ۲، چاپ دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۵ ش؛ (۸) هرمان اته، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه دکتر شفق، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۷ شمسی.



خاورشناسی و ایرانشناسی چکسلواکی و عضو آکادمیهای لهستان، شوروی، آلمان، انجمن آسیایی فرانسه، انجمن آسیایی ترکیه و رئیس کمیته بین‌المللی تألیف و تدوین فرهنگ بین‌المللی ادبیات کلاسیک فارسی بود. ریپکا دوبار به ایران سفر کرد. باراول در جشن هزاره فردوسی حضور بهم‌رساند و کنفرانس داد. باردوم در سال ۱۳۴۲ش. به ایران سفر کرد و یک‌سال‌تمام به تحقیقات ایرانی خود ادامه داد و در موقع بازگشت به‌وطن خود کنفرانسی درباب اقامت خود در ایران ایراد کرد و شمه‌ای درباره آثار و اشعار ادبای ایران صحبت نمود.

ریپکا مدتها نیز در کشور ترکیه بسربرد و در آنجا به مطالعه زبان و ادبیات ترکی پرداخت و در این زمینه سرآمدترک‌شناسان جهان گردید. او در کنگره شرقشناسان سال ۱۹۶۰ میلادی مسکو شرکت کرد و در آنجا مورد تعظیم و تکریم زیادی قرارگرفت.

ریپکا درخلال زندگی خود مشاغل مهمی را عهده‌دار بود؛ اوچندی درمطبعه دربار کار می‌کرد؛ و از سال ۱۹۱۱م. تا ۱۹۱۹م. در دانشگاه هولزهوزن وین بکار مشغول بود و از سال ۱۹۱۹م. تا ۱۹۲۱م. مدیریت مطبعه متحده پراگ را داشت و از سال ۱۹۲۱م. تا ۱۹۲۵م. عضو معارف پراگ گردید و در سال ۱۹۲۵م. به استادی زبانهای فارسی و ترکی در دانشگاه شارل پراگ نایل‌آمد و در همین سال عضو برگزیده چندین انجمن علمی شد. از کارهای باارزش وی مدیریت انتشارات مستقل مجله Archiv Orientalni بود.

از ریپکا بالغ‌بر ۲۸۵ کتاب، رساله و مقاله و مجله باقی‌مانده‌که بسیاری از آنها درباره ایران است. فهرست آثار او را می‌توان در کتاب

Charisteria Orientalia یافت که از سوی مستشرقین و دوستان وی

به افتخار او تألیف و نشر شده است.

لیکن از آثار مهم او می توان تألیفات زیر را نام برد: ترجمه قسمتی از بهارستان جامی (۱۹۱۱ م.)؛ ترجمه هفت پیکر نظامی (۱۹۳۴ م.)؛ تحقیق در وزن متقارب اشعار شاهنامه و یوسف و لیخا و گرشاسب نامه (۱۹۳۵ م.)؛ مطالعه درباره ادبیات جدید ایران (۱۹۳۵ م.)؛ چند غزل از نظامی گنجوی (۱۹۳۵ م.)؛ تتبع در هنر ایران مندرج در دایرة المعارف چک (۱۹۳۷ م.)؛ مکالمات زبان فارسی (۱۹۳۹ م.)؛ مطالعه درباره عرفان ایران (۱۹۴۰ م.)؛ دستور لغات زبان فارسی (۱۹۴۴ م.)؛ عرفان و تصوف ایران (۱۹۴۶ م.)؛ مطالعه درباره رباعیات خیام (۱۹۴۸ م.)؛ منتخبی از آثار شعری عرفانی ایران با همکاری وراکوبچکوا (۱۹۴۹ م.). یکی از آثار ریپکا زائر ایرانی یا مسافر ایرانی است که در سال ۱۹۳۴ میلادی تألیف کرده و در آن روابط موجود بین فرهنگ ایران و تاریخ ادبیات تاجیکستان شوروی را ارزیابی کرده است. در این کتاب فصل مشبعی به زبان ملی ایران اختصاص یافته است. ترجمه آلمانی این کتاب در شهر لایپزیک آلمان صورت گرفته و منتشر شده و یکی از ناشرین هلند نیز آنرا به زبان انگلیسی انتشار داده است. از این کتاب ترجمه های فرانسه و لهستانی نیز در دست است ولی متأسفانه تاکنون به زبان فارسی ترجمه نشده است.

لیکن یکی از بزرگترین آثار ریپکا تاریخ ادبیات ایران از اسلام تا قرن حاضر (۱۹۵۷ م.) است که در نوع خود یکی از شاهکارهای بزرگ کشور چکسلواکی بشمار می رود. این اثر یکی از بهترین آثاری است

که تاکنون درباره ادبیات ایران تألیف یافته و در تمام جهان منتشر شده است. از این اثر علاوه بر اصل چک آن، ترجمه‌ای نیز به زبان آلمانی و انگلیسی چاپ گشته است.<sup>۲۲</sup>

و اما اثری که در اینجا ترجمه آن از نظر خوانندگان می‌گذرد بخشی از کتاب The Cambridge History of Iran جلد پنجم است که ریکا در آن دست به تلخیص و اجمال زده، لیکن توانسته موضوعات ادبی را با استحکام تمام مورد ارزیابی قرار دهد.

ی. آژند

۶۴/۹/۱

---

(۲۲) درباره زندگینامه ریکا به آثار زیر رجوع شود: (۱) - تعدادی از خاورشناسان، Cháristeria Orientalia پراگ، ۱۹۵۴ م؛ (۲) فرهنگ خاورشناسان، سحاب، تهران، صفحات ۷ - ۳۰۵؛ (۳) مجله راهنمای کتاب، سال پنجم، شماره ۸ و ۹ صفحات ۷۲ - ۶۶۵؛ (۴) مجله ارمغان سال ۱۳۱۴ ش.، صفحات ۶ - ۸؛ همان مجله، سال ۳۵ (۱۳۴۵ ش.)، صفحات ۶ - ۳۲۴؛ همان مجله، سال ۳۸ (۱۳۴۸ ش.)، صفحات ۵۳ - ۵۴۵؛ همان مجله، سال ۳۹ (۱۳۴۹ ش.)، صفحات ۵۱ - ۴۷؛ (۵) مجله وحید، سال ۷ (۱۳۴۹ ش.)، صفحات ۵۳ - ۵۴۹؛ (۶) مجله دانشکده ادبیات تبریز، سال ۲۱ (۱۳۴۹ ش.)؛ (۷) مجله آریانا، جلد ۲۶، شماره ۱، صفحات ۱۶ - ۱۱۳ (یادنامه یان ریکا)؛ (۸) مجله وحید سال سوم (۱۳۴۵ ش.)، شماره ۸، صفحات ۵۱ - ۶۴۵؛ (۹) جهان ایرانشناسی، جلد ۱، صفحه ۲۰۰.

## مدخل

در اینجا به بررسی ادبیات ایران در دوره متأخر «سلجوقیان بزرگ» یعنی از اواخر سلطنت سلطان سنجر (متوفی ۵۵۲/۱۱۵۸) - سلطانی که يك بار از سلطنت افتاد ولی باردیگر قدرت را در دست گرفت - می پردازیم. سلجوقیان در تاریخ ایران پدیده قابل توجهی هستند، از اینرو در اینجا نگاهی گذرا به دوره عظمت آنها می اندازیم؛ چون این سلسله بزرگ ترك ثراد علاوه بر اینکه بر ناحیه وسیعی از جهان اسلام مسلط شد، نقش قابل توجهی هم در گسترش زبان ادبی فارسی و بطور کلی فرهنگ فارسی ایفاء کرد. اینکه خود سلاطین عمده سلجوقی فاقد فرهنگ بودند، مانعی بر سر راه اینکار نبود، چون سیاست داخلی اینها در دست مشاورین و مدبران معتمد ایرانی قرار داشت و این جنگجویان بربر، بدون کمک آنها نمی توانستند حتی در امور نظامی خود موفق گردند. از اینها گذشته سیاستی که سلطان محمود غزنوی در پیش گرفت، تأثیر پائینی داشت: یعنی دربار سلاجقه پراز محققین و نویسندگان ایرانی گردید. زبان رسمی، زبان فارسی بود و این زبان در مقایسه با زمان سلطان محمود، زبان مکاتبات رسمی دربار بشمار می رفت. این مسأله در واقع يك سوی سکه بود. از سوی دیگر، موج تهاجمات ترکان، تأثیر زبان فارسی را در بعضی نواحی متزلزل ساخت و زبان واصطلاحات ترکی، حتی در آغاز هم، موقعیت این زبان ادبی را به خطر انداخت.

توسعه و گسترش سلجوقیان بیشتر در طرف غرب بود و سوریه،

آسیای صغیر و قفقاز را در بر می گرفت و حال آنکه غزنویان متقدم می کوشیدند تا در ملتان، پنجاب و سند جای پائی باز کنند و ضمنآزبان و ادبیات فارسی را در بین لایه های بالای جامعه نواحی تحت سلطه خود در هندی رواج دهند. نظیر این مسأله دربار خوارزمشاهیان (۱۲۳۱ - ۱۰۷۷م) و غوریان (۱۲۰۶ - ۱۱۰۰م) بود که نتوانستند فرهنگ ایران را جذب نمایند، گوا اینکه نیروی حیات این فرهنگ در این دربارها قابل مقایسه با مناطق مجاور آنها در غرب نبود. این قضاوت بر اساس تعداد و اهمیت شعرای آنها و سایر نویسندگان این دوره است. این امر در خصوص قراخانیان نیز صادق بود.

بنابر این دوره سلاجقه از نظر فرهنگی نشانگر تاریخ و تمدن فیاض ایرانی نبود. این توسعه فرهنگی در تحول شهرها، در ایجاد مدارس متعدد (نظامیه ها) بغداد و سایر مراکز مهم و نیز در انتقال دستگاه دیوانسالاری از دست خانواده های کهن اشراف به دست روشنفکران طبقه متوسط جدید و همچنین - بنا به اشاره بوزانی - در تأثیر نامحدود اسماعیلیان (که البته این تأثیر همیشه قابل توجه هم نبود) متجلی گردید. بهر حال تحولات جدید و غیرمنتظره دوره سلجوقی قابل مقایسه با فاجعه وحشتبار مغولان نبود!

شعر نیز در دوره فروپاشی و سقوط حکومت سلاجقه شکوفا شد، لیکن قوالی که استادان کهن ایجاد کرده بودند، تاحدی از بین رفته بود و شعر این ایام در يك خط کاملاً جدید رشد یافت. سنائی در خلال نیمه اول قرن ششم / دوازدهم به يك چنین شیوه های جدید اشاره می کند. انوری و خاقانی قصیده را به اوج خود رسانیدند، چون این شاعران برجسته دریافته بودند که دیگر نمی توان راه رفته را بار دیگر پیمود و بدینوسیله بحران ادبی را حل و فصل کرد. آنها که به دنبال عقاید و صورخیال تازه بودند، حل این مسأله را در تلفیق تجربه شعری با فضل و دانش و عروض دریافتند که بهر حال شعر

واقعی با این شیوه از آسیب به دور می ماند (البته بایستی به زیاده روی این شیوه تأکید کرد). این مسأله بهر حال فکر و ذکر شعرای بزرگ را به خود مشغول کرده بود؛ مع الوصف ذوق تکنیک در شعر شاعران کم اهمیت، بتدریج جای عقاید را گرفت. اشعار اینها بیشتر مناسب مجامع خصوصی بود چون اهمیت و لطافت عمیق آنها در مجامع عمومی، بی هیچ تأثیری از بین می رفت و حال آنکه در مجامع خصوصی می توانست تأثیر درخشانی داشته باشد. سنت شعرخوانی هم مدتها قبل از فروپاشی دوره سلاجقه از بین رفته بود. همه این مسائل همراه با تعریب روزافزون، در شعر باعث ایجاد سبک «عراقی» و درنثر موجب ایجاد سبک مصنع گردید.

شعرا از نظر اجتماعی دیگر نتوانستند همچون سابق در پایگاه والایی قرار بگیرند. آنها هر روز دچار وحشت بودند، چون امپراتوری وسیع سلجوقی داشت به دولتهای کوچکی تقسیم می شد. از آنجا که شعرا یا مشغول حسادت به یکدیگر و یا اینکه شعرفروشی بودند، لذا مورد اقبال زیاد حکام قرار نمی گرفتند، و به همین خاطر است که آنان یا در گوشه زندانها بسر می بردند و یا اینکه از درباری به دربار دیگر می رفتند. آنها مجبور بودند به دنبال نان روزانه بدوند و برای ولخرجیهایشان در پی کسب هدایای بیشتری باشند و به گدایی کشیده شوند تا آنجا که معروفترین آنها را نیز از این امر نمی توان مستثنی کرد چون این کار مؤثرترین وسیله برای فعالیت ادبی شان محسوب می شد. عدم امنیت عمومی و امکان حملات مداوم، هرچه بیشتر بر بدبختی آنها می افزود. مدایح، هجویه ها و یا اشعار اهانت آمیز این دوره از مهمترین شواهد اوضاع اجتماعی موجود این ایام است.

همین مسایل کافی بود که قصیده موقعیت ممتاز سابق خود را از کف بدهد. از عوامل دیگر نیز می توان رشد قدرت شهرها، اصناف و بازارها و اختلاف متراید بین ملاکین عمده بر سر اقطاعات خود را

نام برد. غزل از نیمه دوم قرن ششم / دوازدهم به بعد، به محبوبیت روزافزونی دست یافت و بیانی برای این تحولات گردید و رباعی نیز از همین زمان به بعد با غزل همراه شد. زبان بی آرایش این نوع اشعار و انواع دیگر که قابل مقایسه با زبان گرافه گوی قصیده نبود، پی آمد و نتیجه طبیعی این تحولات بشمار می رفت. غزل ریشه در سرودهای کهن منفرد داشت و یا اینکه ریشه در جدایی مطلع غنایی قصائد و تقسیم آنها به واحدهای کوچکتر داشت که به صورت نوعی ویژگی ذاتی در هر دو مورد سروده می شد. وقتی که شاعر نمی توانست با اشعار فصیح به موفقیت برسد به این نوع قوالب پناه می برد. تصوف - که در میان لایه های غیر فئودالی جامعه توسعه یافته بود - به دلیل امتیازات غزل و رباعی، در این دو قالب ارائه می شد. قدرت این نهضت همپای فروپاشی اقتصادی و اجتماعی امپراتوری رشد می کرد، ولی فقط به يك طبقه معین اجتماعی محدود نبود. با اینکه تصوف و عرفان بطور نسبی تمام قوالب شعری را در بر می گرفت، لیکن اشتباه است بگوئیم که شعر فقط با عرفان بود که به موجودیت خود ادامه می داد. با وجود این شبلی نعمانی معتقد است غزلی که عرفان را درك نکرده باشد مثل گلی بی بو است<sup>۲</sup>. قابل توجه است که تخلص بیت آخر غزل یکصدسال قبل از این ایام بیشتر نه درغزلهای عرفانی، بلکه درنوشته های عرفانی متبلور شده بود (قرن ششم / دوازدهم). برتلس معتقد است شعرای متصوف متأخر از پیشه ورانی که با آنها در رابطه بودند، تقلید می کردند و اعمال آنها نشانگر محصولات و نام آنهاست و حال آنکه بوزانی و همراه وی آتش، تخلص را فقط از خود گوئی عاطفی شاعر می دانند<sup>۳</sup>. پیشه وران و حوزه های آنها نوعی جامعه سری یعنی فتوت داشتند که رابطه نزدیکی با تصوف و عرفان داشت. احتمال دارد که بین فتوت و اخي ها نیز - که جامعه سری اخوت در آسیای میانه و

(۲) شعر، جلد ۵، ص ۳۰.

(۳) رجوع کنید به: Dêijny Perské a Tadzicke Literaturny ، ص ۸۴.

ماوراءالنهر بود - رابطه وجود داشته است.<sup>۴</sup>

يك نوع قالب شعری نیز در اواخر دوره سلجوقی بوجود آمد. این قالب شعری، حماسه قهرمانی نبود چون موضوع نامناسب و زبان کهنه آن باعث عدم تداوم آن در این دوره گردید؛ این قالب، حماسه رمانتیک بود. این قالب شعری پس از عنصری (و پس از نویسندگان و سرایندگان پیشمار مثنوی) توسط نظامی (متوفی ۱۲۰۹/۶۰۵) به حد کمال خود رسید و در قرون بعد الگویی برای تمام شعرای ایرانی گردید. قصه رمانتیک که از انواع قالبهای رمانتیک متقدم بود، قبلاً در ادبیات فارسی میانه وجود داشت. از اینرو جای تعجب نبود که این قالب ویژه ایرانی باردیگر به صورت طبیعی در فرهنگ اسلامی-ایرانی متجلی گردد و اثری چون ویس و رامین (که همتای ایرانی حماسه‌های قرون وسطای ترستان و ایزوت اروپایی بود) بوجود آورد که به صورت قصه در زبان پهلوی و شاید هم در نسخه پازندو یا پارسی آن و به صورت حماسه در دوره متقدم فارسی جدید وجود داشت. رودکی (متوفی ۹۴۰/۳۲۹) نیز در احیای سنت رمانتیک نقش داشت. بررسی دقیق این تحول نشان می‌دهد که بسیاری از ابیات مثنویها بایستی از این حماسه‌های رمانتیک اخذ شده باشد.<sup>۵</sup> دو عنوان از این نوع حماسه‌ها در دست است که از آن عنصری (متوفی ۴۳۱/۱۰۳۹) است و محمد شفیع نیز اخیراً قسمتی از سومین حماسه رمانتیک (وامق و عذرا) را در هند کشف کرده است. سه نوع از این حماسه‌ها نیز به صورت کامل باقی مانده است: حماسه ورقا و گلشاه عیوقی (اوایل قرن پنجم/یازدهم)، ویس و رامین فخرالدین گرجانی

۴) فرانتس تشنر در نامه‌ای ابراز داشته که: «تا آنجا که من می‌دانم فتوت و جامعه اخوت اخی‌ها غیرقابل تشخیص از یکدیگر است.»

۵) محبوب در کتاب مثنوی‌سرایی خود بسیاری از مسایل را راجع به تاریخ متأخر مثنوی در فارسی جدید تا قرن پنجم/یازدهم روشن کرده است. راجع به نسخه خطی همائی‌نامه که تاریخ قبل از ۱۲۰۰ م. را دارد نگاه کنید به: آ. جی. آبربی، "An early Persian epic" در Mélanges Massé (تهران، ۱۹۶۳ م.)، صفحات ۱۶-۱۱



(متوفی پس از سال ۴۴۸/۱۰۳۹) ویوسف و زلیخا امانی که پس از ۴۷۶/۱۰۸۵ نوشته شده است. تألیف آثار حماسی رماتیک بطور ناگهانی متوقف نشده است، هرچند عناوینی که دارای متن کامل باشد نیز به جا نمانده است. درواقع بعضی بازتابهای ویس و رامین در آثار نظامی نشان می‌دهد که او مدیون آثار اسلاف خود است و همین می‌رساند که در ایام او از این نوع حماسه‌ها هنوز وجود داشته است. بدون شك فروپاشی اخلاقیات و انحطاط این دوره باعث شده که حماسه‌های اخلاقی، تعلیمی و عرفانی جای آنها را بگیرد؛ سنایی یکی از بزرگترین نمونه‌های این تحول است.

تضعیف قدرت سلجوقی به فروپاشی امپراتوری انجامید. در میان امارت‌نشین‌هایی که در جریان نیمه دوم قرن ششم/دوازدهم ظاهر شد، دولت خوارزمشاهیان از قدرت خاصی برخوردار بود چون این دولت به غیر از توانایی شخصی حکامش، مناطق جغرافیایی وسیع و منافع و علائق سیاسی زیادی کسب کرد. خوارزمشاهیان در موقعیتی بودند که می‌توانستند امپراتوری سلجوقی را در ایام اقتدارش، زنده کنند، ولی در این میان وقایع وحشتناکی رخداد که تأثیرات آن در جهان ایران واقعاً غمبار بود. این فاجعه از شرق برخاست.

برخوردی که بین خوارزمشاهیان و چنگیزخان رخداد فقط به تکبر و نخوت سلطان نسبت داده شده است: این مسأله برای اتفاقاتی که از مهمترین رویدادهای تاریخی محسوب می‌شود، دلیل پیش‌پا افتاده‌ای است. از زمانی که چنگیزخان مغولستان را یکپارچه کرده و قدرت جنگاوری خود را محکم ساخته بود، این برخورد غیرقابل اجتناب بود؛ درواقع چون او متکی بر اشرافیت فئودال چادرنشین بود، لذا سیاستهای وی تحت تأثیر نیازهای این اشرافیت قرار داشت. از سوی دیگر قدرت خوارزمشاه به هیچ وجه برخلاف متصرفات ظاهری وی، زیاد محکم نبود و این مسأله را جاسوسان چنگیزخان بلافاصله دریافته بودند. نتیجه و پی‌آمد این کشمکش قابل پیش‌بینی

بود. ایلغار مغول در دوموج عظیم صورت گرفت و در سال ۱۲۱۹م. توسط خود چنگیز آغاز شد و تحت فرماندهی نخستین ایلخان مغول، هلاکو ادامه یافت و وی در سال ۱۲۵۶م. قدرت حشاشین و در سال ۱۲۵۸م. قدرت خلافت عباسی بغداد را درهم کوبید.<sup>۶</sup> دوره اول تهاجم مغول نیمه جنوبی ایران را دربرنگرفت؛ لیکن مناطق شمالی آن نظیر خوارزم و ماوراءالنهر ضربات مهلك و وحشتناکی خورد. جریان تهاجمات، مناطق وسیعی را دربرگرفت، ولی در اینجا فقط بافتوحات مغولان در ایران و مناطق مجاور آن سر و کار داریم. نواحی شرقی جهان اسلام از این ایلغار صدمات زیادی دید. مهاجمین بی فرهنگ همه چیز را رویدند و چنان قتل عامی راه انداختند که امید هر نوع ضدحمله را از مغلوین گرفتند. درواقع این فاجعه یکی از عوامل عقب ماندگی بعدی ایران بشمار می رفت. نه تنها پیشرفت سیاسی، بلکه رشد فرهنگی مملکت تا سالیان دراز در محاق وقفه افتاد؛ ولی نباید فراموش کرد که تمرکز يك چنین نواحی وسیع در دست فاتحین مغول، منافع اقتصادی زیادی برای آنها در پی داشت.

مرزهای امپراتوری ایلخانی، کم و بیش، در زمان هلاکو (۶۳-۶۵/۶۵۴-۱۲۵۶) مشخص شد. این امپراتوری «يك دولت عمده ایرانی بود که برای نخستین بار و برای سالیان دراز قسمت اعظم مردم ایران را بهم نزدیک کرد. اهمیتی که این امپراتوری برای توسعه تمدن ایرانی و تداوم فرهنگ ایرانی داشت، زیاد هم ناچیز نبود.<sup>۷</sup>» با اینکه ایلخانان (۷۳۶-۶۵۴/۱۳۳۶-۱۲۵۶) در صد جبران مافات فاتحین مغول برآمدند، ولی بهر حال در نظر ایرانیان، بیگانه بودند. اینها نوعی سیستم اقتصادپراکنده - این شبانان بیابانگرد خود را در سرزمینی یافتند که فئودالیسم در آن شکوفاشده بود - را تا اواخر قرن هفتم/سیزدهم نگه داشتند تا اینکه در این زمان غازان

(۶) نگاه کنید به: بویل، "The death of the last Abbasid caliph"

(۷) اشپولر، Die Mongolen، ص ۵۹.

خان (۷۰۳ - ۶۹۴/۱۳۰۴-۱۲۹۵) دست به اصلاحاتی زد: لیکن این اصلاحات برای حفظ امپراتوری از زوال و فروپاشی، بسیار دیر بود. گرایش حکام متأخر مغول و امرای آنها به دین اسلام تغییری در اوضاع ایجاد نکرد.

هنر برای بازماندگان محدود قربانیان در نواحی ویران ایران، نمی‌توانست محلی از اعراب داشته باشد. نویسندگان و دانشمندان به جاهایی پناه بردند که در معرض ویرانی کمتر بود. آن قسمت از میراث فرهنگی آنها که توسط آنان منتقل نشد، در معرض فنا قرار گرفت. فقط آرشیوهای حشاشین بود که پس از ویرانی قلعه الموت بدست مورخین افتاد. فرهنگ ایالات شمال شرقی به ایالات جنوب شرقی و جاهای دیگر منتقل گردید. به همین دلیل است که جلال‌الدین رومی در قونیه سلاجقه، سعدی در شیراز، امیر خسرو و عراقی در هند پناه گرفتند. وقتی که تبریز در زمان هلاکو به پایتختی برگزیده شد، حیات سیاسی و فکری از این ناحیه رخت‌برست و آذربایجان به مدت هشتاد سال قلب امپراتوری ایلخانی گردید. سبک عراقی در این ایام اهمیت یافت و نخستین نشانه‌های سبک هندی ظاهر شد. اینکه قصیده کهن اهمیت سابق خود را از کف داد بنا به دلایلی بود که قبلاً ذکر گردید: یعنی در زمان مغولان، ایرانیان زیادی برای ادامه آن باقی‌نمانده بودند و خود مغولان نیز زبان فارسی نمی‌دانستند. ایلخانان بطور کلی در میان خود حتی یک نفر شاعر و یا نویسنده پرورش ندادند<sup>۸</sup> و دربار آنها کمترین علاقه‌ای به امر شعر و شاعری نشان نداد. از اینها گذشته، شهرها در زمان مغولان به رشد تازه‌ای دست یافتند چون قصیده دیگر علاقه‌ای بر نمی‌انگیخت. غزل و مثنوی تنها قوالب شعری بودند که علائق این شهرها را متبلور می‌کردند.

فاجعه‌ای که بر سر شهرها آوار شد به هیچ وجه کم نبود؛ آشوب و ظلم و ستم ادامه یافت و عرفان جلوه خاصی پیدا کرد. این صدمات

(۸) [البته به استثنای ایام ابوسعید - ویراستار.]

و بدبختی‌ها در قصاید عرفانی و تعلیمی منعکس گردید<sup>۹</sup> (درمقابل قصاید مداحی) و در غزل‌های کوتاه نیز که اول بوسیله سعدی و بعد توسط حافظ به عالیترین کمال خود رسید، بازتاب خاصی یافت. در این سالها اشعار طولانی عرفانی به اوج خود رسید (عطار، مولوی)؛ تعلیم منظوم تصوف ظاهر شد؛ و تأثیر عرفان در همه جا جلوه گر گشت. تمام این پدیده‌ها مستمسکی برای فرار از واقعیتهای وحشتناک بود. ایلخانان تا آنجا به معارف زمان خود علاقه نشان دادند که توانایی قدردانی از آنرا داشتند. هلاکو رصدخانه‌ای ایجاد کرد و آنرا در اختیار مقرب و مشاور خود نصیرالدین طوسی (۶۷۲ - ۷۴/۵۹۷ - ۱۲۰۰) قرار داد. با اینهمه دلیل ایجاد این رصدخانه، علاقه به علوم نبود، بلکه فقط اعتقاد به اخترگویی بود که دانشمندان ایرانی از آن برای تحقیقات واقعی اخترشناسی خود که از اعتبار خاصی برخوردار بود، استفاده می‌کردند. یکی دیگر از موضوعاتی که در این ایام به پیشرفت بی‌سابقه‌ای دست یافت، تاریخنگاری بود چون چنگیزخان و ایلخانان می‌خواستند کردار و شهرت مغولان را ابدی سازند.

فاجعه‌ای که مغولان با قتل عام وحشتناک مردم ایران و ویرانی عظیم ساخت اقتصادی و میراث فرهنگی آن مرتکب شدند، زخم کهنه‌ای بردل ایرانیان گذاشت. شعرا - روح واقعی ادبیات فارسی جدید - در انتقال این فجایع در درجه اول اهمیت هستند و برای بررسی ما جالب توجه می‌باشند و حال آنکه نثرنویسان در درجه دوم اهمیت قرار دارند. خود شعرا نیز در اینجا به صورت سالشماری بررسی خواهند شد نه به صورت افرادی از گروههایی که طبعاً ظاهر گردیده‌اند. اهمیت عرفان ایجاب می‌کند که بخش ویژه‌ای برای بررسی نمایندگان

۹) "combination of cacomium with blame" پوربهاء حکایت این ایام است. در زمینه رواج مفاهیم ترکی - مغولی در قصیده، نگاه کنید به مینورسکی «قصیده مغولی پوربهاء» و کویچکوا "La qasida á l'honneur de waginullin zangi"

آن اختصاص یابد. چون قصاید تا دوره مغول از اهمیت خاصی برخوردار بود، لذا وسیله جالبی است تا از طریق آن به بررسی مفصل ادبیات فارسی جدید پردازیم. با وجود این، شرایط اقتضا می کند که از همان آغاز کار مسایلی را مستثنی کنیم.

## سنائی

سنائی از جمله شعرایی است که درباره او کمتر تحقیق شده است.<sup>۱</sup> منظور نظر ما در اینجا بررسی دوره آخر حیات وی و آثار او در این دوره است که متأسفانه در ابهام عجیبی هم فرو رفته است. توارخی که برای سال فوت او عرضه شده، او را هفتادساله نشان می‌دهد (۹۰- ۵۲۰/۹۴- ۱۱۲۶) و اختلاف بین این توارخ و آخرین اشعار وی یازده سال است (۳۵- ۵۲۴/۴۱- ۱۱۲۹). مهمتر از همه این سؤال است: آیا او را می‌توان یک شاعر عارف و وابسته به تصوف دانست یا نه؟ غرب و شرق در این خصوص اختلاف نظر عمیقی دارند. با وجود این اهمیت و نفوذ پایای سنائی به عنوان یک نفر شاعر چندان زیاد است که او را نمی‌توان از این بررسی مستثنی ساخت.

حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی در حوالی سال ۴۷۳/۸۱- ۱۰۸۰ در غزنین چشم به جهان گشود و عنفوان جوانی را در آنجا گذراند. او شعرسرایی را در زمان حکومت ابوسعید مسعود غزنوی (۵۰۸- ۴۹۲/۱۱۱۵- ۱۰۹۹) آغاز کرد، لیکن مدیحه‌سرایی را زیاد ادامه نداد. یک تحول روانی عمیق باعث شد او به جناح مخالف بپیوندد. طبق یک افسانه، دیوانه مردی او را به دلیل مدح حکام و سلاطین به بدعت صریح محکوم کرد. این تجربه وحشتناک - که احتمالاً باعث شده وی در صدد زیارت اماکن مقدسه اسلام برآید -

---

(۱) یا. ای. برتلی، Istoriya، صفحات ۵۵- ۴۰۲؛ این کتاب تنها منبعی است که بررسی مفصلی از آثار این شاعر عرضه کرده است.

در حوالی سال ۱۱۰۵ م. در زمان اقامت موقتش در بلخ، جایی که وی شعر طنزآمیز **کارنامه بلخ** را سرود، رخ داد. پس از برگشت از بلخ سفرهایی به خراسان و خوارزم نمود تا اینکه در حدود سال ۵۱۸/ ۲۵ - ۱۱۲۴ به زادگاه خود برگشت. لیکن درخواستهای بهرامشاه (۵۲ - ۵۱۰/ ۱۱۱۷) برای برگشت وی به دربار، کارگر نیفتاد. با وجود این او آخرین و محکم ترین اثر خود یعنی مثنوی **حديقة الحقيقة** را به بهرامشاه تقدیم کرد و به همین دلیل به نوعی اشتیاق بدعت آمیز برای نوآوری متهم شد و مجبور گردید فتوای تطهیری از بغداد درخواست نماید. پس از آن به سختی مریض گشت و کمی پس از تکمیل آخرین اثر خود رخت از جهان بر بست.

معهدا این گرفتاریها در اینجا خاتمه نیافت. درجائی که بعضی از محققین ایرانی به نکاتی مبنی بر شیعی بودن وی اشاره می کنند، قصیده سنایی درباره ابوحنیفه نشانگر مذهب تسنن وی است، گوا اینکه سیاق کلام وی طوری است که بیشتر خاندان پیامبر را مدنظر دارد. روایتی نیز بر سر زبانهاست که وی شاگرد و مرید شیخ یوسف همدانی بود و مستشرقین اروپایی نیز تصوف او را قبول دارند و حتی او را یکی از بهترین شعرای عارف به حساب می آورند. این نظریه مخالف نظریه جدید یا. ای. برتلس است که در عین حال که می پذیرد سنایی تاحدی عارف بوده، ولی به گرایشهای نقادانه، تعلیمی و زاهدانه (نه متصوفانه) سنایی بهای زیادی قایل می شود.

حتی اگر از آثار سنایی فقرات مشکوک را کنار بگذاریم، بهر حال این آثار مرکب از يك سلسله مثنوی و يك دیوان حجیم است. مثنویهای کوتاه او عموماً در «شش مثنوی سنایی» که با عنوان **سیرالعباد الى المعاد** معروف است، جمع شده که مضمون آن تاحدی یادآور کمندی الهی دانته خصوصاً قسمت دوزخ آنست. از اینها گذشته این مضمون قبلاً در کتاب **ارتاكوير** از نامك که به زبان فارسی میانه است و نیز در اثر ابن سینا و ابن طفیل با عنوان **حي بن يقظان** آمده است.

حديقة الحقیقه (که اغلب به نام الهی نامه معروف است) سایر مثنویهای سنایی را هم از نظر کمیت (طبق گفته خود نویسنده حدود ۱۰۰۰۰ بیت است ولی در واقع ۱۲۰۰۰ بیت می باشد) و هم از حیث اهمیت نه فقط بخاطر خود این مثنوی، بلکه به دلیل تحول و پیشبرد این نوع مثنوی (چون این اولین مثنوی بلند و حاوی تمثیلات است) - تحت الشعاع قرار داده است. سنایی این شاهکار ادبی خود را در سال ۳۰/۵۲۴ - ۱۱۲۹ آغاز کرد و یازده سال بعد در سن ۶۰ سالگی کمی قبل از فوتش پایان برد. حديقة الحقیقه از ده فصل تشکیل شده که هر کدام دارای عنوان متفاوتی است و در نسخ خطی مختلف با ترتیب متمایزی مرتب و مدون شده است؛ محتوای فصلها نامتجانس است.

اکثر مستشرقین حديقة الحقیقه را «دانشنامه عرفان» به حساب آورده اند و حال آنکه برتلس آنرا «دانشنامه مجموع دانش سنایی» نامیده است. او یادآوری می کند که شاعر در این اثر بارها از زهد صحبت کرده است نه از طریقت و هرگز از «سلوک صوفیان» ذکری به میان نیاورده است. برتلس فقط در فصل مربوط به عشق، به عرفان سنایی اشاره می کند. او با این عقیده، با عقاید مستشرقین غربی مخالف است، لیکن این مخالفت کم اهمیت تر از این واقعیت است که محققین شرقی درخصوص ویژگی عارفانه سنایی متفق القولند. از اینها گذشته مستشرقین غربی به استثنای برتلس، به اندازه محققین ایرانی که علاقه خاصی نسبت به سنایی نشان داده اند، یک چنین خصوصیت استثنائی را به سنایی قایل نشده اند. مخزن الاسرار نظامی و تحفة العراقرین خاقانی در جای خود از استادانه ترین نمونه ها در این زمینه به حساب آمده است. توصیف شب در شعر نظامی علناً تحت تأثیر حديقة الحقیقه می باشد. حال آنکه زبان سنایی آنرا از دیگران متمایز ساخته و او برخلاف زبان کهن و ساده، علاقه زیادی به اشارات و کنایات علمی نشان داده است. مشکل دیگر خواننده در این مثنوی در استفاده سنایی



از ایجاز نهفته است. از اینرو می‌توان دریافت که عرفا برای خودسازی از روی حدیقه الحقیقه گرفتار مشکلاتی می‌شدند؛ گفته شده که جلال‌الدین رومی بنابه درخواست شاگردان و مریدان خود دست به تصنیف مثنوی خود زد تا آنها در دریافت واقعیهایی که نمی‌توانستند از حدیقه الحقیقه بفهمند، گرفتار مشکل نشوند. با اینکه حدیقه یکی از الگوهای جلال‌الدین بشمار می‌رفت، اما تکنیکهای این دو شاعر متفاوت است: در حدیقه از حکایات استفاده نشده و حال آنکه مثنوی مولوی مشحون از حکایات گوناگون است.

از اینها گذشته، سنایی از جمله نخستین افرادی است که از غزل به عنوان رسانه‌ای برای اندیشه‌های عارفانه سودجسته است: یعنی او در انجام اینکار برای نسلهای بعد اسوه شده است. برخی از غزل‌های وی خواننده را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در آنها اشتباه تاریخی کاملاً مشاهده می‌شود و به افرادی که از شعر برای کسب پول و ثروت استفاده می‌کنند، حملات صریحی دارد و نیز در خصوص تمام جنبه‌های حیات موجود اجتماعی (و درباره ترکان نیز) قضاوت می‌نماید؛ شاعر در این اشعار از طعنه و زشت‌گویی خودداری نکرده است. لیکن اهمیت وی در اشاعه نوعی گرایش مؤثر زاهدانه و صوفیانه به عنوان جزئی از مثنوی تعلیمی با کمیت متفاوت نهفته است (ناصر خسرو، متوفی در ۷۰ - ۶۵/۷۷-۱۰۷۲، بعدها قصاید فلسفی رادر قالب شعر ریخت). سنایی شعر را از حیطة مسایل دنیوی به حوزه‌های بسیار والای فکری کشید؛ او در این زمینه یکی از نوگرایان عمده محسوب می‌شود. خصوصاً پیام اجتماعی وی مبنی بر اینکه تمام مسلمین برابر و برادرند از اهمیت خاصی برخوردار است.

## فصل اول

### شعراى قصیده سرا

#### الف) در ماوراءالنهر

عمیق بخارایی : شهاب الدین عمیق بخارایی که در سمرقند در خدمت قراخانیان بود یکی از شعراى برجسته بود و لقب «ملك الشعرا» داشت. عمیق از شهرت زیادى برخوردار بود و مورد الطاف دربار قرار داشت؛ وی ثروت کلانى بدست آورد و همیشه اصرار مى کرد که شعراى دیگر بایستى از او اقتفا کنند. او مرد با فرهنگى بود و از تمام ریزه کاریهای عروض اطلاع داشت؛ در یکی از قصایدش ازواژه های **موی و مور** مصرع به مصرع استفاده کرده که در جای خود بی نظیر است! او با اینکه داراى اشعار بی ثمر و تصنعى صرف است ولی بهر حال شاعر خوبى بود. تشبیهات او چه براساس تخیل و منطق و چه بر اساس واقعیت، لطیف و دلچسب بود. از حماسه یوسف و زلیخای وی فقط يك بیت باقى مانده و همین بیت هم زیاد پیچیده نیست چون آنرا مى توان با دو وزن تقطیع کرد - دلیل این امر مسلماً به دلیل فقدان این حماسه است<sup>۱</sup>. مى گویند که او در سن صدسالگى (۴۳ -

۱) درخصوص این حماسه و پیشروان و نیز مقلدین آن نگاه کنید به: خیامپور (۱۳۳۸ ش.)، ص ۲۴۲.

۴۹/۵۴۲ - ۱۱۴۷) در تنهایی که فقط برای شاعران پیر درباری (که جای آنها را رقبای جوان گرفته بودند) قابل لمس و درک بود، در گذشت.

عبدالواسع جبلی: عبدالواسع جبلی غرجستانی، متولد حدود سال ۱۱۶۰/۵۵۵، در اشعار خود حکام سلسله‌های مختلف زمان خویش را مدح کرد. جالب توجه است که وی منادی نوعی تحول‌سبکی بود که در قرن ششم/دوازدهم جریان داشت: این سبک مرکب از کاربردهای مکرر زبان محاوره‌ای توسط افراد با فرهنگ، همراه با تعداد زیادی از مفاهیم عربی بود. او علاقه زیادی به مسایل عروضی خصوصاً تجسم لف و نشر داشت. دیوان اسامی حیوانات وی حقیقتاً گنجینه‌ای از اطلاعات است.

رشید وطواط: رشیدالدین محمد عمری (یعنی از احفاد خلیفه عمر) معروف به رشیدالدین وطواط (وطواط یعنی خفاش) بیشتر نه به عنوان شاعر بلکه نثرنویس معروف است؛ وی به این دلیل وطواط نامیده شد که مردی کوتاه قد، زشت و کله طاس بود.<sup>۲</sup> او در سال ۱۱۱۴-۱۶/۵۰۸-۹ در بلخ متولد شد<sup>۳</sup> و در سال ۵۷۸/۸۳-۱۱۸۲ و یا پنج سال زودتر رخت از جهان بریست. پس از اینکه تحصیلات خود را در زادگاه خویش و نیز در خوارزم تکمیل کرد در دربار اتسز خوارزمشاه و جانشینان وی یکی از برجسته‌ترین نویسندگان زبان فارسی و عربی گردید. با اینکه رشید اغلب مغضوب بود ولی بهر حال جزو ملازمین سلطان محسوب می‌شد. حوزه شعری وی طبیعتاً حوزه شعری فارسی و عربی درباری بود. در نظر او ریزه کاریهای عروضی بسیار ساده بود و حتی کتاب راهنمای استادانه‌ای در این زمینه قلم زد؛ او در انتقال صنایع بدیعی استاد بود. از اینرو در آثار او از احساسات

(۲) این اسم طبق نوشته صفا، تاریخ ادبیات، جلد ۲، ص ۶۲۸ معنی «نوعی پرستو»

می‌دهد.

(۳) ویلچوسکی این مسأله را در خلال نامه‌ای ابراز داشته است.

خبری نیست، گویانکه قصیده احساسی جالبی راجع به دیدارش با مادر پیر محبوبش سروده است و این می‌رساند که وی در هر کجا که اقتضا می‌کرده، می‌توانسته این احساسات را به تصویر بکشد. در جاهای دیگر صنایع بدیعی و استعارات و استادی وی در زبان و قالب نتوانسته از سردی احساسات اشعار وی جلوگیری نماید. رشید توجه زیادی به توصیف وقایع مادی که خود حاضر و ناظرش بود، کرده است و برخی از این توصیفات نیز قابل اعتنا است. هنر رشید در زمینه بدیع و قافیه عمیقاً قابل تمجید است (البته نه به اتفاق آرا): استادی چون خاقانی هنر رشید را در این خصوص پائین‌تر از ادیب صابر دانسته است. رشید روابط عمیقی با جهان ادب داشت و در این زمینه از موقعیت والای درباری خود استفاده می‌کرد چون حتی مخالفان سیاسی وی نیز که گاهی مخالفت خود را نسبت به او نشان می‌دادند، سعی می‌کردند در نزد او تقرب حاصل کنند. در این خصوص مثلاً می‌توان روابط او را با ادیب صابر که شاعر دربار سنجر و مخالف با دربار خوارزمشاهیان بود، ذکر کرد. مع‌هذا خصومت سیاسی باعث اختلاف بین این دو نفر نشده بود. رشید فردی از خود راضی، متکبر و پراز نفرت و طعنه نسبت به دیگران بود. شعری که به سخنان وی گوش می‌سپردند و اشارات وی را در اشعارشان بکار می‌بستند در نزد او محترم بودند و حتی برای زندگی با وی دعوت می‌شدند. رشید در این نوع موارد حتی در مسایل مادی نیز دست و دل باز بود. روابط او با خاقانی قابل توجه است: این روابط با ابراز تمجید دو طرفه آغاز شد، لیکن بسیار کوتاه مدت بود، چون خاقانی خیال می‌کرد رشید مانعی بر سر راه تقرب وی در دربار خوارزمشاه است. رشید دارای کتابخانه بزرگی بود که از مجموعه نسخ خطی و انواع آنها تشکیل شده بود. او که يك نفر سنی متعصب بود و همه فیلسوفان را رد می‌کرد.

نثر رشید از ارزش خاصی برخوردار است. مباحثات به‌جاء و مقام در «هنر عروضی» تحت عنوان **حدائق السحر فی دقائق الشعر** نیز

راه یافته است؛ این اثر بخاطر اینکه کتاب ترجمان‌البلاغه محمدبن عمر رادیانی (که بین سالهای ۱۰۸۸/۴۸۱ و ۱۱۱۴/۵۰۷ تألیف یافته است) کهنه و منسوخ شده بود، نوشته شد. در این اثر رشید فقط اسم سی نفر از شعرای فارسی، خاصه عنصری را به عنوان نمونه نام برده است؛ از میان شعرای عرب نیز نام متنبی را ذکر کرده است. در نظر رشید، سنایی و فردوسی وجود خارجی نداشتند و او هرگز از شعرای معاصر خود نام نبرده است.<sup>۴</sup> با وجود همه این مسائل، این کتاب يك اثر باارزش است، گویانکه تصنع آن تأثیر نامطلوبی در توسعه و پیشرفت شعر فارسی داشته است. گروهی از مقلدین وی از این اثر اقتفا کرده‌اند.

رشید علاوه بر آثار فارسی، مجموعه‌ای از نوشته‌های عربی نیز داشت. برجسته‌ترین نمونه‌های نثر وی مجموعه‌ای از نامه‌های رسمی و خصوصی او به زبان فارسی و عربی است: اهمیت واقعی او را می‌توان در این آثار و نیز فن شعر وی سراغ گرفت.

سوزنی سمرقندی: یکی از شعرای جالب و استثنایی در میان شعرای مدیحه‌سرای فارسی این دوره، هجاگوی معروف حکیم شمس‌الدین محمد بن علی (و یا شاید هم مسعود) سمرقندی (و یا از اطراف آن) بود که طبق ادعای خودش از احفاد سلمان، یکی از صحابه ایرانی پیامبر بشمار می‌رفت. او بیشتر به سوزنی که تخلص وی است معروف می‌باشد و این تخلص از علاقه شدید او به يك نفر شاگرد سوزن‌دوز که تحت رهنمون او به دوپیشه سوزن‌دوزی و شاعری پرداخت، ناشی شده بود؛ معهذا این تبیین، درجائی که مناسبت اسم کاملاً آشکار است، تبیین ناهنجاری است. چیزی از زندگی وی در دست نیست (او در

(۴) در نظر او فردوسی به دلیل سبك ساده‌اش، اهمیت زیادی نداشت. در این خصوص رجوع کنید به مقاله اینجانب تحت عنوان: "Ritoricheskiye Priyemi Firdausi" در Sbornik Orbeil (مسکو - لنینگراد، ۱۹۶۰ م.)، صفحات ۳۲ - ۴۲۷.

سال ۱۱۶۶/۵۶۲ درگذشت) جز آن چیزهایی که از آثار وی حاصل می‌شود. وی آشکارا نویسنده با فرهنگی بوده است: او شناخت عمیقی از زبان عربی داشت. اشارات بیشمار او و نیز آنچه که امروزه روایات جالب وی بشمار می‌آید، این نتیجه را بدست می‌دهد که او قبل از همه مطالعات عمیقی داشت و اطلاعات او در خصوص مسیحیت و مانویت استثنایی بود و ضمناً استفاده از واژگان ترکی، آشنایی زیاد او را با این زبان نشان می‌دهد. هنگامی که او به شرایط زندگی روزمره اشاره می‌کند، مفاهیمش تاحدی مبهم است - مسأله‌ای که از شخصیت‌های ادبی دیگر مایه گرفته است. بدیهی است که وی به دلیل حفظ صیانت ذات، اشعار بلیغی درباره حکام بزرگ و کوچک دارد، گویانکه هرگز سمرقند را ترك نگفت. معذلك علیرغم دانش عمیق وی از صنایع بدیعی، مدیحه‌هایش نشانگر نوعی فقرزبانی است. قصاید او در مقایسه با قصاید شعرای درباری، حتی قصائدی که خطاب به بعضی افراد بود (و این افراد آنها را نمی‌فهمیدند)، شهرت و تمجیدی برای او در پی نداشت. لیکن التذاد این افراد را از طنز وسیع و غیر ادبی سوزنی بایستی از روی طیب خاطر و بیغرضانه دانست. ولی او در طنز خود يك آن از هرزگی و اشارات توهین‌آمیز، هجویه و هزل بازمانده و به همین دلیل است که دارای يك مشت تمثیلات کم‌ارزش و پیچش‌های کلامی است. تردیدی نیست که وی قریحه شاعری داشته، ولی این قریحه او فاقد احساس و سائقه خوب بوده است. با وجود این، سوزنی يك شاعر واقع‌گرا بوده و حقیقتاً شایسته بررسی مفصلی است.

### (ب) دوره غزنوی

سید حسن غزنوی: یکی از شعرای بعدی که کمتر شناخته شده، سید اشرف الدین ابو محمد حسن بن محمد حسینی غزنوی معروف به

اشرف است. زندگی و کارهای ادبی وی در اواخر قرن پنجم/یازدهم در زمان غزنویان شروع شد. برای چندی در دربار بهرامشاه بود و در آنجا از تقرب و حمایت این سلطان و وزرایش برخوردار شد. زندگی او پس از سال ۵۴۳/۱۱۴۸ آرامش خود را از دست داد؛ از راه خراسان به عراق و بغداد و از آنجا به مکه رفت و ضمناً به مداحی شاهزادگان کوچک سلجوقی و سلطان سنجر پرداخت. او به ناگهان در سال ۵۵۶/۶۱ - ۱۱۶۰ بر سر راه همدان و خراسان در «آزادوار» درگذشت و می‌گویند که مقبره‌اش هم هنوز در آنجاست. دیوان او که حاوی هشتاد و سه غزل است، خاصه از نظر تحول و پیشرفت این قالب شعری اهمیت دارد. این غزلها که گاهی دارای تخلص «حسن» است و بیشتر به سبک تغزلی سروده شده، حاوی مدایحی درباره بهرامشاه مخصوصاً در ابیات آخری آنها است. در قصاید او شیوه مداحی جای خود را به شیوه تعلیمی داده است. با اینکه او تأثیر کمی از اسلاف و معاصرین خود نگرفته، ولی اشعارش آن مایه اصالت و قوت داشته که شعرای نیمه دوم قرن ششم/دوازدهم را تحت تأثیر خود قرار دهد. سادگی و سلاست از جمله ویژگیهای شعری اوست.

### ج) دوره سلجوقیان

معروفست که شعرای عهد سلجوقی برای اعاشه بهتر از درباری به دربار دیگر می‌رفتند؛ البته جای هیچگونه تعجبی نیست. لیکن آنها برای اینکارشان انگیزه‌های دیگری نیز داشتند. در این مورد می‌توان از مردی نام برد که از برخوردی که نه از روی طیب خاطر، بلکه بطور ناگهانی، لطمه زیادی دید.

ادیب صابر: شهاب‌الدین ادیب صابر بن اسماعیل ترمذی یکی از شعرای مدیحه‌سرای دربار سلطان سنجر و از جمله شعرای شعر قراردادی «عشق و شراب» بود؛ اشعار احساسی وی با شیوه‌های معمولی و با

صنایع بدیعی سروده شده است. لیکن وی قلباً يك نفر شاعر بدبین بشمار می‌آمد و به همین دلیل از عیاشان شبانه بوده است. او از استادان قدیم و جدید تقلید می‌کرد و با شعرای برجسته زمان خود تماس داشت؛ حتی انوری نیز خود را در مقایسه با ترمذی شاعر کم‌اهمیتی نامیده است. او شناخت عمیقی از ضرب‌المثلهای عربی داشت و عربی را بخوبی تحصیل کرده بود؛ وی نه تنها با ادبیات عرب آشنایی کامل داشت بلکه حتی اشعار فارسی را به زبان عربی ترجمه می‌کرد. او در زمان دشمنی بین سنجر و اتسز خوارزمشاه به عنوان سفیر سنجر به نزد اتسز فرستاده شد به دلیل اعتبار زیادی که داشت ولی وظیفه اصلی وی جاسوسی بود. وقتی که از نقشه قتل سنجر به توسط اتسز سردر آورد، به سختی گوشمالی شد و در جیحون غرق گردید (۱۱۴۳/۵۳۸ یا ۱۱۴۸/۵۴۲).

قصیده که بطور کلی در قرن دوازدهم شکوفا شده بود در آثار دونفر از شعرای همزمان، به اوج خود رسید: انوری خراسانی و خاقانی قفقازی (شروانی - م.) که هر دو استاد این نوع سنخ ادبی بودند؛ سنخی که محققین غرب از آن غافل مانده‌اند و یا اینکه بدان بهای کمی داده‌اند. هر دوی اینها شعرايي بودند که اسلاف خود را تحت الشعاع قرار دادند و پیروانشان نیز به پای آنها نرسیدند. هر دو نفر نه تنها از نبوغ فکری و شعری و تفکر و خرد بهره کافی داشتند بلکه دارای احساس واقعی شاعرانه نیز بودند. فصاحت و بلاغت از جمله ویژگیهای اصلی شعر آنهاست و در عین حال مشحون از طعنه‌های تند و تیز می‌باشد هر دوی این شعرا قصیده سرا و غزل سرا بودند و قالبهای دیگر شعری را نیز به تجربه نشستند. ولی در عین حال که آثار خاقانی شامل يك مثنوی بلند نیز هست، برخی نیز بعضی از نوشته‌های منشور را به انوری نسبت داده‌اند. انوری و خاقانی در دوران زندگی خود از شهرت معتنايی برخوردار بودند، با اینهمه جزئیات زندگی آنها درهم و مغشوش است خصوصاً این مسأله در مورد انوری بیشتر



از خاقانی صادق می‌باشد. تراجم احوال سنتی آنها پر از حکایات جذاب ولی قلابی است که درعین حال حاوی رگه‌هایی از واقعیت است. از آنجا که از زندگی آنها نمی‌توان تصویر واقعی بدست داد از اینرو چاپ قابل‌اعتمادی از کار آنها غیرمقدور است. خوشبختانه اخیراً در این زمینه گامهای مثبتی برداشته شده است. فهم اشعار انوری و خاقانی بسیار مشکل است؛ برای این منظور بایستی دارای اطلاعات زیاد فقه‌اللمغه، تاریخ و فرهنگ بود (درمورد خاقانی به مباحث بعدی مراجعه کنید).

**انوری:** اسم و نسب انوری تاحدی ساده و درست به دست‌ما رسیده است: یعنی اوحدالدین علی بن وحیدالدین محمد بن اسحاق ایبوردی. او در روستای بدنه در نزدیکی شهر کوچک ایبورد (یا باورد) بین نسا و سرخس پا به جهان گذاشت. بدنه در دشت خاوران قرار داشت، از اینرو می‌گویند که او قبل از اینکه تخلص انوری انتخاب کند، در اشعار متقدم خود از اسم خاوری استفاده کرده است.<sup>۵</sup> تاریخ دقیق تولد او، مثل تاریخ تولد سایر شعرا، معلوم نیست، اما شواهدی در دست است که تاریخ تولد او بایستی سال ۱۷/۵۱۰ - ۱۱۱۶ باشد چون نخستین قصیده او تاریخ ۳۶/۵۳۰ - ۱۱۳۵ را دارد. پدرش ارثیه بخور و نمیری برای او به ارث گذاشت و چیزی نگذشت که آنرا در راه عیاشی برباد داد. گرایش به شرب‌خمر که در ایام جوانی‌اش شدید بود، بعدها در قصاید او بازتاب خاصی پیدا کرد تا آنجا که در آنها به در یوزگی شراب نشست. او در خلال يك مثنوی ناتمام به سرزنشهای دوستانش جواب گفت و همین مثنوی نیمه تمام علاقه و رغبت او را به هجو و طعنه که از همان آغاز در او وجود داشت، نشان می‌دهد. او علوم سنتی نظیر فلسفه، ریاضیات، پزشکی و هیأت را تحصیل کرد و آثارش حاکی از شناخت عمیق وی از این علوم

۵) نفیسی، دیوان انوری، ص ۳۷، معتقد است که خاوری از اشتباه انوری خاوری (انوری از اهالی خاور) ناشی شده است.

است. با اینهمه انوری تمام زندگی خود را وقف علوم نکرد. حکایت دل‌انگیزی در خصوص علاقه وی به فن شعر وجود دارد؛ با اینکه این حکایت ساختگی است ولی رگه‌ای از واقعیت را درخود دارد: ولخرجی شعرای درباری برای شخصی چون انوری که دارای تمایلات بی‌پروا بود، بسیار جذاب می‌نمود. او به دربار سلطان سنجر که حالت مشابهی داشت، راه یافت و یکی از ملازمین وی گردید. او احتمالاً تا هجوم فاجعه‌آمیز غزان (۵۴۸/۵۴ - ۱۱۵۳) در دربار سلطان سنجر در مرو اقامت داشته است. انوری بعدها در نیشابور و بعد در بلخ اقامت گزید. در بلخ بود که به دلیل هجوم مردم شهر به تجربه‌ناهنجاری گرفتار آمد. مردم شهر که از او رنجیده‌خاطر شده بودند، تهدیدش کردند و او را سراینده شعر قلمداد نمودند. انوری با اینکه قصیده‌ای طولانی در تمجید از شهر بلخ سرود ولی این قصیده مردم شهر را آرام نکرد و حتی معتمدین و محترمین شهر هم که دوستان وی بودند نتوانستند کاری انجام دهند. بالاخره کاشف به عمل آمد که این هجویه را اثیرالدین فتوحی به نام انوری، سروده است. او در بین سالهای ۵۶۰ و ۵۶۵ ه. ق. (۷۰ - ۱۱۶۴ م.) از بغداد و موصل دیدن کرد. اقامت او در این شهرها مدت زیادی به طول نیانجامید، لیکن پس از سال ۵۶۸/۷۳ - ۱۱۷۲ به بلخ برگشت و تا زمان فوتش در این شهر اقامت گزید.

یکی از مسایل لاینحل زندگینامه وی تعیین تاریخ فوت او است. اگر شایعات سرزبانها را کنار بگذاریم، تواریخی که برای سال مرگ او باقی می‌ماند از سال ۵۴۰ ه. ق. تا ۵۹۷ ه. ق. (۱۲۰۱ - ۱۱۴۲ م.) یعنی یک دوره تقریباً شصت ساله است. قبل از همه محققین ایرانی برای حل این مسأله پیشقدم شده‌اند. یکی از راه‌حلهایی که عرضه شده، راه‌حلی است که از راه محاسبه هفت فلک، قمر در عقرب است. یکی از رویدادهای فلکی که منجمین آنرا تعیین می‌کردند و خصوصاً انوری یکی از این اتفاقات آسمانی (زلزله) را پیش‌بینی کرده بود. به همین

سبب مردم وحشت زده بلخ از اطراف خانه او دور شده و به کوه و جنگل زدند تا از دست این قضای آسمانی در امان باشند و حال آنکه در روز حادثه یعنی ۲۹ جمادی الثانی ۵۸۲ ه. ق. (۱۵ اوت ۱۱۸۶ م.) حتی کوچکترین جرقه‌ای نیز از مناره مسجد رؤیت نشد. وقایع بعدی به نفع مخالفین عقیده انوری یعنی شاعر معروف ظهیر فاریابی تمام شد و نتیجه این رسوائی نیز لطمه خوردن به حیثیت و اعتبار انوری بود. او که از این مسأله وازده شده بود راه اعتکاف گزید و دیگر دست به قلم نبرد تا اینکه در سال ۵۸۳/۸۸ - ۱۱۸۷ و یا احتمالاً در سال ۵۸۵/۹۰ - ۱۱۸۹ دارفانی را وداع گفت.

این شاعر نابغه شعر غنایی را به حد کمال خود رسانید. بایستی اضافه کرد که با اینکه او به عنوان یک نفر شاعر درباری بیشتر به قصیده علاقه داشت، لیکن تمام قوالب شعری را آزمود. گویانکه انوری استادان این قالب شعری را می‌ستود، ولی از قالب و محتوای ایستا و غیر قابل انعطاف آن کاملاً باخبر بود، از اینرو سعی می‌کرد آنرا درهم ریخته و طرحی نودراندازد. تواتر سنتی قصیده برای او قداستی نداشت، لذا قصیده خود را با مدح شخص مورد نظر شروع می‌کرد و سپس به موضوع دیگری می‌پرداخت. به محض اینکه انواع معمولی مقدمه‌چینی پایان می‌یافت، او با استفاده از همین مقدمات به آنچه که دوست داشت، رومی کرد. انوری به احساسات عاشقانه حتی در صحبت بین عاشق و معشوق ارزشی قایل نبود؛ شیفتگی و عاشقی، آشکارا با تألم و اندوه ناسازگار بود و چیزهای دیگر را می‌پوشاند: چون تمام این مسایل به شخص ممدوح ختم می‌شد. او برای تصویر وقایع غنایی و تغزلی، توصیفات از طبیعت ارائه می‌کرد - و در این عرضه نیز بسیار موفق بود - و یا اینکه مفاهیم فلسفی را ترسیم می‌نمود. او در توصیف وقایع که تجربه شخصی وی (عبور وی از جیحون) و یا رویدادهای عمومی (فاجعه هجوم غزان در سال ۵۴۸/۱۱۵۳) بود، مهارت خاصی داشت.

زبان شعری او منبعث از سنت بود. انوری در اشعار خود از کاربرد زیاد صنایع بدیعی دوری می‌کرد و تسلطش بر این صنایع عروضی نیز کامل بود؛ لیکن در این قسمت هم در پی کشف مسایل نو بود. انوری علاقه چندانی به بازی با کلمات نداشت؛ به جای آن سعی می‌کرد از ضرب‌المثلها، تمثیلهای، استعارات و تشبیهات سودجوید. مع‌الوصف او بندرت تفکر و اندیشه را فدای پیرایه‌های عروضی می‌کرد. از ویژگیهای اشعار وی ظرافت مطلع و مقطع و پیوند مطالب و حتی دراز کردن دست‌نیاز است. در اشعار او استفاده از اغراق که در آن تفکرات وی و تأثیر آنها در حدنهایت خود است، کاملاً مشهود می‌باشد. از اینرو یکی از مختصات وی تسلط بر زبان است (چنانکه می‌توانست بالبداهه اشعاری بسراید) و این تسلط تا بدان پایه بود که می‌توانست عقیده‌ای را به سادگی در قالب اشعار بریزد، گوا اینکه درك مفاهیم اشعار وی کار هر کسی نیست. زبان کهنه و رسمی اسلاف انوری او را ارضا نمی‌کرد، لذا زبان محاوره‌ای زمان خود، خاصه زبان افراد تحصیلکرده را بکار می‌گرفت. همین مسأله همراه با دانش جامع غیرعادی وی باعث گردید تا او صورخیال تازه را که از زمینه‌های متنوع دانش وی (که به اندازه شعر در آنها تسلط داشت) مایه می‌گرفت جایگزین صورخیال سنتی و کهنه سازد. این کار موجب کاربرد زیاد واژگان عربی که تا به آن روزگار بی‌سابقه بود، گردید، گوا اینکه انوری عنصر نامطلوب و غیرطبیعی وارد شعر ساخت.

یکی از قوالب اصلی دیوان وی، غزل است که باشیوه بی‌نظیری به عالیت‌ترین حد خود رسانده است. عالیت‌ترین حد تا زمان سعدی. يك چنین شاعر متفکری نمی‌توانست از رباعی غافل بماند. لیکن يك سنخ ادبی دیگری نیز وجود داشت که توجه او را به خود جلب کرده بود یعنی قطعه<sup>۶</sup>. این نوع قالب شعری دست شعرا را در عرضه آزادانه

(۶) قطعه اشعاری را می‌گفتند که دارای مفهوم متمایز و همراه با قافیه ba, ca, da... بود.

موضوعاتشان بازمی گذاشت؛ قطعه نیز مثل سایر قوالب شعری می توانست برای طلب نیاز و مدح بکار رود، ولی می توانست وسیله ای هم برای حمله به دیگران باشد یعنی چیزی که با مذاق انوری جور درمی آمد. درجایی که قصاید و غزلیات او دارای صفا و روشنی خاصی است، قطعاتش نوعی وسیله آرمانی است که به توسط آن پوچی و خودبینی، کنایه ها و تصاویر بیعدالتی و حسادت او نسبت به شعرای دیگر، جلوه گر شده است. او با این قطعات، طنزها و تاحدی هجویه های خود را ارائه کرده و در آنها در استفاده از خشن ترین و رسوا برانگیزترین مفاهیم چه رنجش و انگیزه او را ارضا کرده باشد و چه نکرده باشد خودداری ننموده است؛ هیچ کس از زبان تند و تیز وی مصون نبود و در واقع گاهگداری امیدوار بود که بدین وسیله از تقرب استادان خود سود جوید. انوری از زبان تند و تیز خود علیه تحمیق موجود جامعه، چاپلوسی و سوء اداره تشکیلات کشوری استفاده می کرد؛ او زنان و سرنوشت کور و غیره را به سخره می گرفت. کنایه ها و هجویه های وی اغلب شخصی است و عینیت متناقض آنها، اطلاعات زیادی از جامعه زمان انوری ارائه می دهد. یکی از مسایل مورد علاقه انوری بذله گویی اوست که جلوه خاصی در اشعار عرضحالی وی پیدا کرده است.

اصالت انوری به عنوان يك نفر شاعر در دیوان او نهفته است. چون وی نه تنها يك نفر شاعر، بلکه يك نفر حکیم نیز بود و این مسأله از اشارات دیوان وی کاملاً روشن می شود. معروف است که وی فلسفه ابن سینا را تحسین می کرد و فلسفه تخریبی غزالی را می دانست. هنگامی که در موصل بود، به افتخار قطب الدین مودود عریضه عالمانه ای پرداخت و قول داد بیش از اینها بنگارد. گزارش شده که وی تفسیری بر جداول اخترینی و نیز بر اثر اخترشناسی خود تحت عنوان مفید قلم زد؛ لیکن این نوشته ها مفقود شده و فقط اشارات ناقصی به آنها، باقی مانده است.

چنین می‌نماید که انوری زندگی مرفهی داشته و غرق در لذت کامی بوده و باده گسار قهاری بشمار می‌رفته است (يك بار هم در حال مستی از پشت بام افتاده بود). او در اشعار عرضحالی خود نمی‌تواند بیش از اندازه اصرار نورزد، گواينکه در جاهای دیگر در یوزگی در شعر و شاعری را مذموم می‌داند. او می‌گوید که خود شعر فی‌حد ذاته غیر ضروری و نامطلوب است. هر چند منظور نظر او در اینجا شعر مدیحه‌ای است. علاقه خاص وی به ذم دیگران نشانگر تندخویی و زودرنجی اوست؛ از سوی دیگر اختلاف بین میزان مدیحه‌ها و رسایی موضوعش کاملاً حکایت از فراست او می‌نماید. با وجود این انوری نسبت به سنجر و بطور کلی نسبت به سلجوقیان وفادار باقی ماند، گواينکه بی‌اعتباری زمانه باعث گردید که افراد گوناگونی را مدح بگوید. گرایش متغیر وی در خصوص مسایل گوناگون، نتیجه انقلابات و تحولات و خطرات عصر او و نیز قریحه زاینده و حالات فیاض وی بود. محققین شرقی کوشش زیادی در مورد چگونگی مذهب انوری کرده‌اند. با اینکه آنها در گذشته علاقه زیادی داشتند که او را شیعی مذهب قلمداد کنند ولی اکنون محققین ایران پذیرفته‌اند که انوری سنی مذهب بوده است.

انوری بی‌تأثیر از اسلاف خود خصوصاً ابوالفرج رونی (احتمالاً متوفی پس از سال ۴۹۲/۹۹ - ۱۰۹۸) نبوده است. انوری شعر خاقانی را کاملاً می‌شناخته است و در جای خود تأثیر قابل توجهی در شعرای معاصر و بعدی خود گذاشته است. ظهیر فاریابی (متوفی ۵۹۸/۲ - ۱۲۰۱) آن‌چنان از اسلوب انوری تقلید کرده که نسلهای بعد نتوانسته‌اند بین این دو تمایزی قایل شوند. لیکن در این میانه این انوری است که به حق پیشرو می‌باشد. با اینکه امروزه انوری یکی از شعرای بزرگ ادبیات فارسی محسوب می‌شود، ولی شهرت او در غرب به دلیل اینکه قالب مدیحه‌سرایی در آنجا يك قالب نا آشنا و غریب است، زیاد شناخته نشده است.



## فصل دوم

### سبك آذربایجانی

ماورای قفقاز و مجاور آن آذربایجان از جمله مناطق جالبی بود که گروهی از شعرای متشابه را که دارای خصوصیات ویژه خود بودند، در دامن خود پروراند. البته مناطق دیگری نیز در این میان وجود داشت (به صفحات بعد مراجعه کنید)؛ ولی این جنبه از ادبیات ایران در تاریخ ادبیات آن به قدر کافی مورد بحث قرار نگرفته است. با اینکه حکام سلجوقی همیشه در صدد تسلط بر این منطقه و انضمام آن به تشکیلات قوی و متمرکز امپراتوری خود بودند، اما نتوانستند برای مدت زیادی تشکیلات فتودالهای محلی این منطقه را زیر سلطه خود بکشند؛ آنها از تقسیم این ناحیه به امارت‌نشینهای مستقل نیز خودداری کردند. شرایط فتودالی ماورای قفقاز در مقایسه با شرایط فتودالی ایران بیشتر شبیه فتودالیسم اروپا بود.

شعر این منطقه نشانگر فرهنگ وسیع آنست. در این میانه نه تنها نویسندگان و محققین بیشمار قفقازی و آذربایجانی وجود دارد، بلکه آنها از نوعی اصالت نیز برخوردارند. طرزیان، واژگان و دستور زبان آنها حاوی ویژگیهایی است که در سایر شعرای شرق ایران دیده نمی‌شود و یا کمتر به چشم می‌خورد. البته این بدان مفهوم نیست که بین شعرای این سبك و شعرای سایر نواحی ایران رابطه‌ای وجود نداشته است. همه تحولات شعری این سبك از يك اصل و ریشه



مایه گرفته است، اما پس از آن تحت تأثیر شرایط محلی و خاصه ویژگیهای مناطق غیرایرانی و غیراسلامی که زبان آنها بیگانه بوده و یا اینکه فقط با زبان فارسی رابطه داشته، قرار گرفته است. کل محصولات شعری این منطقه به غیر از آثار نظامی، منحصر به اشعار غنایی و خاصه قصیده است. از اینها گذشته، همه این شعرا در خدمت دربارهای شاهان بودند. در اینجا نیز گرچه از ادبیات ویژه عارفانه خبری نیست، ولی تأثیرات عرفان باعث شده شعرا عقایدی را ابراز کنند که در شرایط عادی غیرقابل بیان است. در اینجا غزل تحت تأثیر عرفان یعنی عرفان طبقات شهری، محبوبیت زیادی داشت؛ و تحت تأثیر رشد روزافزون شهرها، مضامینی از حوزه‌های حول و حوش این منطقه اقتباس گردید. یکی از ویژگیهای سبک ماورای قفقاز، تکنیک پیچیده آنست. شعرا در زبان شعری‌شان از کهنه‌گرایی دست کشیدند، ولی تمام هم و غم خود را وقف کاربرد واژگان عربی کردند. در اشعار آنها حتی نشانه‌هایی از فولکلور محلی نیز دیده می‌شود.

این سبک که با قطران (متوفی ۱۰۷۲/۴۶۵) شروع شد، گروه متشکلی از معلمین و شاگردانی را بوجود آورد که از میان آنها دونفر یعنی خاقانی و نظامی تأثیر بسیار زیادی در تحول و توسعه سنخ‌های ادبی مربوطه‌شان بجا گذاشتند: خاقانی یکی از بزرگان قصیده‌سرایی گردید و نظامی از شاعران درخشان حماسه‌های رمانتیک شد. به غیر از نظامی، تمام شعرای این سبک وابسته به دربار بودند، گویانکه زبان فارسی، زبان شاهانی که اینها مدحشان را می‌گفتند نبود، ولی این شعرا، حامیان خود را بیش از اندازه بزرگ و ایده‌آلی نکردند؛ خصوصیات آنها که اغلب همراه با خود کامگی و خصومت بود و امکان از نظر افتادن شعرا و زندانی شدن آنها، همه و همه در اشعار آنها منعکس گردیده است. یکی از نتایج این مسأله، این بود که شعرای درباری نتوانستند گرایش خاص اخلاقی از خود نشان دهند. یکی از نخستین شعرای درباری از این نوع نظام الدین ابوالعلاء گنجوی

(متوفی ۱۱۵۹/۵۵۴) بود که اولین شخصیت برجسته سبك شروانی و نقاد و معلمی بود که نسلهای بعد سخت پاس حرمتش را داشتند. از نوشته‌های او کمتر چیزی باقی مانده است.

قبلا در بحث مربوط به انوری، مقایسه‌هایی انجام شد و حال به مقایسه بیشتری می‌پردازیم. تردیدی نیست که خاقانی و انوری هر دو از شاعران بزرگ بشمار می‌روند و چنین می‌نماید که فقط مسأله مدیحه‌سرایی آنهاست که باعث شده در خارج از ایران شناخته نشوند. با اینکه زندگینامه انوری ابهامات زیادی دارد ولی تراجم احوال خاقانی نیز کم از او نیست. تلفیق معارف با شعر از جمله ویژگیهای مشترك اشعار این دو شاعر است که باعث اعتبار و ارزش آنها شده است. انوری با فلسفه به خوبی آشنا بود و از پایگاه آن در نوشته‌هایش آگاهی داشت؛ ولی خاقانی علاقه‌ای به فلسفه نداشت. او به خوبی وجه منفی مدیحه‌را می‌شناخت از اینرو سعی می‌کرد موضوعات شعرش را در لفافه بسراید. مع الوصف هر دو از شعرای والای شعر تغزلی بشمار می‌روند و احساسات صادقانه غزلهای آنها نشانگر راهی به سوی سعدی و حافظ است. هیچکدام از این دو شاعر زندگی آنچنان مرفهی نداشتند و نازپرورده نبودند. تندخویی انوری به سخریه و خنده می‌انجامید و حال آنکه خاقانی دنیا را از پشت عینك تیره می‌نگریست. زبان تند و تیز آنها، شهرتی برایشان کسب کرد که نتیجه‌ای جز اندوه نداشت چون به هر يك از آنها اشعار کنایه‌آمیزی نسبت داده‌اند که سروده آنان نیست؛ علیرغم این مسأله، هر کدام کفاره‌شان را پس دادند و به دریوزگی عفو و بخشش نشستند، و در نهایت هر دو راه تقاعد پیش گرفته و به اتزوا خزیدند.

**خاقانی:** افضل‌الدین بدیل (ابراهیم) بن علی خاقانی شروانی (متولد ۱۱۲۱ - ۲۲/۵۱۵) بیشتر از شعرای دیگر این دوره به سرزمین بومی خود آذربایجان وابستگی داشت، از اینرو شعر او را نمی‌توان بدون درك و فهم حیات سیاسی و فرهنگی شرق ماورای قفقاز - نقطه مرکزی

برخورد تأثیرات مذهبی اسلام و مسیحیت - فهمید. خاقانی از پدرش علی که نجار بود صحبت کرده و از مادرش که يك كنيز نسطوری بود، با غم و اندوه یاد نموده و گفته که او با اینکه به اسلام گرویده بود، همیشه گمان می کرد که پسرش يك نفر مسیحی است و آئین مسیحی دارد. خاقانی برخلاف نویسندگان و شرای مسلمان ایرانی، اطلاعات زیادی از مسیحیت داشت؛ البته او این دانش را فقط مدیون مادرش نبود، چون وی به مذهب و آئین مردم اطراف خود علاقه خاصی داشت. دیوان او دارای صور خیال و سمبولهایی است که اغلب مسیحی یا اسلامی و یا اینکه تلفیقی از این دو است؛ او در جای خود از ادعیه و متون مذهب مسیحیت نیز سود جسته است. يك چنین دیوانی جز در ماورای قفقاز در جای دیگری بوجود نمی آمد.

جوانی او با فقر و فلاکت گذشت و از آنجا که فرزند يك خانواده معمولی پیشه‌ور بود، چیزی به ارث نبرد؛ استعداد و قریحه کاملاً استثنائی وی توجه عمویش حکیم میرزا کافی الدین عمر بن عثمان<sup>۱</sup> را که فرد با فرهنگ بود به خود جلب کرد و خود به تعلیم اصول و مبادی عربی به خاقانی مشغول شد (خاقانی قصایدی نیز به زبان عربی دارد). اوسپس به تعلیم شعب دیگر علوم در نزد عمویش پرداخت و تأثیر زیادی از او و کارش پذیرفت. خاقانی قبل از همه غزلها و نعت‌هایش را در خصوص پیامبر با تخلص حقایقی می سرود و چیزی نگذشت که او در میان دوستانش به عنوان شاعر خوبی مشهور شد؛ نعت‌های او درباره پیامبر لقب حسان العجم را برایش به ارمغان آورد. وقتی ابوالعلاء گنجوی شاعر درباری معروف، او را به حکم شاگردی پذیرفت، چنان به وی تردید شد که با دختر او ازدواج کرد و به توسط او در نزد شروانشاه که در آن زمان ابوالمظفر خاقان اکبر منوچهر بن فریدون بود، تقرب حاصل نمود. (که بخاطر این تقرب،

(۱) درباره روابط خاقانی با او نگاه کنید به عقیده ویلچوسکی (و ک. گ. زالمان) در کتاب "khakani" او. ل. ویلچوسکی، صفحات ۵ - ۷۴.

نام او را به عنوان تخلص خود انتخاب کرد) چنین می‌نماید خاقانی در این زمان به موفقیت و کامیابی زیادی رسیده باشد. ولی چیزی نگذشت که پدرزنش نسبت به او راه حسادت درپیش گرفت و تمام امیدهای شاعر جوان را برباد داد: در این ایام همان اتفاقاتی که برای پدر نجارش علی افتاده و مجبورش کرده بود تا تمام دارایی خود را برای حفظ زن و فرزندش بفروشد، برای او نیز رخداد.

اینها زمینه واقعی درگیریهای نامطلوب بین این دو شاعر بود و این درگیریها تا بدانجا انجامید که ابوالعلاء خاقانی را متهم به داشتن آئین اسماعیلی حسن صباح، رهبر حشاشین نمود: اتهامی که در نظر شاهان سنی مذهب گناه نابخشودنی بود. خاقانی پس از این قضایا درصدد برآمد تادر دربار علاءالدین اتسز خوارزمشاه تقرب جوید ولی رشید و طواط از اینکار جلوگیری نمود. خاقانی در جواب درخواست دوستانه‌اش از رشید، هجویه شدیدالحنی دریافت کرد و با اینکه این عمل رشید را فراموش کرد ولی هرگز روابط حسنه‌ای با او برقرار ننمود. خاقانی با فوت عمویش حکیم عمر در سال ۵۴۵/ ۱۱۵۰ درصدد گوشه‌نشینی برآمد یعنی حالتی که بار دیگر بعدها به او دست داده و در آخر عمرش به اثر و خزید. تلاش وی برای رسیدن به دربار سنجر نیز با ناکامی روبرو شد؛ او تا شهر ری پیش آمد اما در اینجا خبر فروپاشی امپراتوری سلجوقی، تمام آرزوهایش را برباد داد. او در سالهای ۵۲ - ۵۷/۵۵۱ - ۱۱۵۶ نخستین سفر حجش را آغاز نمود، سفری که طبق گفته خودش بنابه درخواست دمتری اول (Dmitri) شاه گرجستان انجام داد. یکی از ثمرات این سفر کتاب *تحفة العراقرین* بود که نخستین سفرنامه منظوم فارسی در قالب مثنوی محسوب می‌شود. او در موقع برگشت از سفرش، در اصفهان بی‌حرمتی دید؛ قضیه این بود که مجیر بیلقانی هجویه‌ای را درمورد شهر اصفهان به او نسبت داده بود، ازاینرو مردم اصفهان علیه او شورش کرده بودند. خاقانی در حالیکه قصیده‌ای درباره نامردمیهای

این شهر سروده بود، اصفهان را ترك گفت. کمی پس از آن به زندان افتاد (۱۱۵۹/۵۵۴) و این واقعه در قصیده حبسیه او منعکس گردید. علت زندانی شدن وی را بایستی در آشوبهای پس از مرگ شروانشاه منوچهر (۵۷ - ۶۲/۵۵۴ - ۱۱۵۹) جستجو کرد چون خاقانی گویا از جانشینی تامارا بیوه شاه مزبور حمایت نکرده بود.

در شرح حال ویلچوسکی راجع به خاقانی قصیده‌ای درباره این واقعه آمده که در سال ۱۱۶۸/۵۶۴ خطاب به امپراتور بیزانس مانوئل کامننوس (۸۰ - ۱۱۴۳ م.) - نه بیوه او و نیز رقیبش آندره نیکوس کامننوس - سروده شده است.<sup>۲</sup> این قصیده ثابت می‌کند که خاقانی از دربار این امپراتور در قسطنطنیه دیدن کرده است؛ او در این قصیده از مباحث مذهبی که بین مسیحیت قسطنطنیه و ارتدوکس در گرفته بود یعنی تفسیر این کلمات که: «من پس از پدر آمدم، چون پدر بزرگتر از من بود (سن جان، 28<sup>th</sup> Xiv)» صحبت کرده است. تفسیر خاقانی با عقیده شورای کلیسا که تحت تأثیر مانوئل در مخالفت با آندره نیکوس بود، همسو بود. معهذا خاقانی بعدها گرایش خود را نسبت به آندره نیکوس تغییر داد و آن زمانی بود که آندره نیکوس تبعید شد و همراه همسرش تئودورا سرگردان گشت و از جایی به جایی رفت تا اینکه بالاخره در ماورای قفقاز وارد دربار گئورگی سوم (۸۴ - ۱۱۵۶ م.) شاه گرجستان گردید. آندره نیکوس در اینجا با استقبال گرمی مواجه شد و در لشکرکشی توأمان گرجستان و شروان علیه حمله روسیه به ماورای قفقاز در سال ۱۱۷۳/۵۶۹ شرکت کرد. خاقانی در قصیده‌اش ابراز داشته که در خدمت آندره نیکوس است و او را یکی از افراد مهمی می‌داند که قشون روسیه را شکست داده است؛ خاقانی در این شعر دورتر رفته و آندره نیکوس را تنها فرد شایسته جانشینی امپراتوری بیزانس قلمداد کرده یعنی چیزی که آندره نیکوس به دنبال تحقق آن بود. این تغییر نظر خاقانی در نتیجه

(۲) ویلچوسکی، همان‌ماخذ، ص ۶۷؛ و نیز نگاه کنید به مینورسکی، «خاقانی».

دشمنی آندره نیکوس با روسیه نبوده، بلکه بطور کلی به دلیل نارضایتی اش از دربار اخیستان و شروان بوده است؛ دلیل این نارضایتی وی تلاشهای وقفه ناپذیر او برای از میان برداشتن موانع بود. او توانست با يك سفر حج دیگر، باز به خدمت آندره نیکوس درآید (که احتمالا بخاطر میانجیگری یکی از اعضای خاندان امپراتوری بوده است). از اینرو آندره نیکوس در سال ۱۱۷۵/۵۷۰ او را در رأس يك هیأت سیاسی راهی عراق ساخت؛ او چندی را در بغداد گذراند و در آنجا علیرغم دعوتهای مکرر از ورود به خدمت خلیفه خودداری کرد. چندی از برگشتن به شروان نگذشته بود که به سوك فرزندان رشیدالدین (۱۱۷۶/۵۷۱) نشست و غمهای دیگر مزید بر علت گردید. تلاشهای وی برای فرار از دست اطرافیان در شروان با ناکامی روبرو شد؛ امیدهای او همیشه قرین نومیدی بود. گرچه اخیستان تمایلی به او نداشت، ولی خاقانی متمایل به او بود. سرانجام خاقانی سفر خراسان را که در آن زمان تحت سلطه خوارزمشاه قرار داشت، شروع کرد؛ در این ایام رشید و طواط مرده بود (۵۷۳/۷۸ - ۱۱۷۷)، از اینرو او توانست در خراسان مستقر شود. او در سال ۱۱۸۴/۵۸۰ به تبریز رفت و یا اینکه فرار کرد، لیکن فراتر از تبریز نرفت؛ از اینجا به بغداد رفت و از سایر نواحی هم دیدن نمود. ولی تبریز اقامتگاه اصلی او شد. برخی از اشعار دیوان وی مربوط به این ایام است ولی به غیر از سرودن شعر، کارهای دیگر وی در بوته ابهام است. وقتی که در تبریز اقامت داشت، همسرش در شروان فوت شد و وی غم و اندوه از کف دادن او را در هفت شعر رثایی ابراز داشت. پس از اینکه چندی را در تنهایی بسر برد بالاخره در سال ۱۱۹۹/۵۹۵ در تبریز درگذشت.

مقایسه شرح حال ویلچوسکی از خاقانی و شرح حالهای بومی کهن نشانگر تناقضات زیادی است. برای دستیابی به واقعیت بهتر آنست که نمونه زندگینامه محققین ایرانی و روسی درباره او را

بپذیریم و نیز به شواهد خود خاقانی در دیوانش متکی باشیم چون دیوانش حاوی اشارات زیاد حسب حالی است. از سوی دیگر اشعار او را زمانی می‌توان درك کرد که تاریخ و فرهنگ مسلمانان و مسیحیان قفقاز و نیز روابط خاقانی را با قسطنطنیه بدانیم. خود خاقانی با اشارات مکرر - گرچه به صورت مبهم - و ارائه ماده تاریخیها كمك زیادی می‌کند. یکی از خصوصیات خاقانی (که البته خصوصیت تمام شعرای سبك آذربایجانی است) ارائه ماده تاریخی بر طبق تقویم هجری و تقویم ژولیان است گوا اینکه وجود آن نیز بلافاصله روشن نمی‌شود. نمونه دوم، قصیده معروف او درباره مدائن است که اشتباهاً آنرا به سفر دوم حج خاقانی نسبت داده‌اند. دو ماده تاریخی در این قصیده با صراحت نشان می‌دهد که این قصیده در سال ۵۶۱/۱۱۶۶ سروده شده است.<sup>۳</sup> از اینرو خاقانی این قصیده را در حین سوگواری در ویرانه‌های مدائن سروده است؛ آنرا شش سال پس از برگشت از سفر حج خود تصنیف کرده و حتی در آن از قالب شعر بحتری شاعر معروف عرب (متوفی ۲۸۲/۸۹۷) اقتفا نموده است. در این قصیده خاقانی، چیزی از احساس وطن پرستی و یا بازتابی از آرمانهای ملی ایران را نمی‌توان پیدا کرد؛ بلکه این قصیده روایت زیبایی از رویدادهای متغیر جهان گذران است.

توصیفات خاقانی از زندگی اجتماعی، در برخی از اشعار دیوانش، حکایت بی‌نظمی و آشوب است. شاعر در این اشعار بکرات شکوه و شکایت کرده است. تقصیر این مسأله فقط به گردن محیطش نیست؛ معیارهای اخلاقی پیرامون او زیاد عالی و برجسته نبود؛ بلکه به دلیل شکایت از لطماتی که بر او وارد شده، مورد سرزنش قرار گرفته است. نمی‌توان اظهار داشت که خاقانی هرگز از شروانشاه هدایا و انعامی نپذیرفته است. با وجود این، وی همیشه می‌نالد که مورد بی‌مهری و کم‌لطفی قرار گرفته است؛ از اینرو برای جستجوی

(۳) نامه‌های او. ل. ویلچوسکی به تاریخ ۲۲ ژوئیه و ۲۶ سپتامبر سال ۱۹۵۹م.

جای بهتر، از ناحیه‌ای به ناحیه دیگری کوچیده است. او شاعر نابغه‌ای بود و در عین حال بسیار خودخواه و لذا با کوچکترین اتفاقی که برایش می‌افتاد، می‌رنجید. همین امر می‌تواند راه حلی برای درك رفتار ناهمگون و متناقض وی باشد.

خاقانی با اینکه يك نفر قصیده‌سرا بود ولی این قصیده‌سرایی وی به مفهوم اخص کلمه نبود؛ پیشه و حرفه او شاعری نبود، لیکن در نوع خود از شعرای نابغه و استثنایی و درخشان بشمار می‌رفت. درك اشعار او ظاهراً مشکل می‌نماید تا آنجا که گنجینه‌هایی بار آورده که جز از راه تفسیر و تشریح، فهم ویرگی‌ها و خصوصیات آن مقدور نیست. او که در تمام علوم زمان خود سرآمد بود، از تمام علوم دوره خود در اشعارش سود جست و آنها را در قوالب شعری گوناگونی عرضه نمود. او علم و شعر را بکار بست؛ ولی چون در درجه اول شاعر بود، لذا علم وی به خدمت شعرش درآمد. ماهیت دشواریهای اشعار وی، از همین مسأله برخاسته است؛ دشواری اشعار وی ناشی از کاربرد معما و ابهام و یا تکلفات و تصنعات کلامی نیست، بلکه از غنای فرهنگی وی مایه گرفته است: خاقانی خوانندگان اشعارش را از نظر علمی و فرهنگی در سطح خود تصور کرده است. این مشکلات در قصاید وی و نیز در قطعات احساسی‌اش نهفته است مثلاً این مشکلات در رثائیه‌های قوی و جاندار او درباره مرگ فرزند و همسرش و مرگ یکی از حکما در زمان هجوم غزان دیده می‌شود؛ این دشواریها بار دیگر در تشریح مسایل این جهانی در قصیده معروف مداین و نیز در ابراز رنجش خود از حسادتها، فقدان دوستیها، تسلیم شدن‌ها و زندانی گشتن‌ها، متبلور می‌گردد. توصیفات او از طبیعت و مناظر و مرایا، از بامدادان و شامگاهان، واقعاً باشکوه است؛ در این نوع توصیفات نظیر قطعات دیگر وی می‌توان تأثیر زیباییهای زادگاه وی قفقاز را دریافت. اشعار عاشقانه او کم نیست ولی بسیار معدود است. شکوه و عظمت الله به عنوان محبوب و معبود، در نظر او مفهومی



نداشت. هدف وی در مدیحه‌هایش که اغلب دارای لحن اغراق آمیزی است، تمجید و ستایش تو خالی نیست، بلکه به تعلیم و نصیحت نیز گریز زده است. ضمناً توانایی او در حمله و بدگویی قابل توجه است. احساسات او در خصوص مسایل مذهبی و خصوصاً خرد عرفانی شدیدتر از مسایل فلسفی است. او اصالتش را در پیوند با سایر شعرای آذربایجان و عراق نگه داشته، اما قصاید وی - بنابه تصریح خودش - تحت تأثیر مستقیم سنایی می‌باشد. خاقانی شعرای بزرگ خراسان نظیر منوچهری را می‌شناخت و سعی می‌کرد از آنها تقلید نماید و در تلاش بود تا در صنایع بدیعی از عنصری جلو بزند. او از غزل برای بیان مضامین مرسوم خود و نیز بیان رثائیه‌هایش استفاده نمود.

خاقانی در کاربرد زبان استادی مسلم بود، شاعری با احساس و دلسوز و اغلب تودار و مردی با شخصیت استثنایی بشمار می‌رفت؛ خاقانی با این خصوصیات در رأس شعرای ادبیات فارسی قرار دارد. (از اینجاست که توصیفات آگاهانه‌اش از خود، زیاده‌میجا و تو خالی نیست). او قصیده را به اوج تکامل خود رسانید. متأسفانه هنر قصیده بیشتر در خدمت زهد بود. خاقانی تأثیر زیادی در تحول و تطور بعدی قصیده بجا گذاشت. لاهوتی (متوفی ۱۹۵۷ م.) شاعر معاصر در سرودن «قصیده کرملین» تحت تأثیر قصیده مدائن خاقانی بود. مولوی نیز در سرودن تعدادی از غزل‌هایش از قوالب غزلیات خاقانی تأثیر پذیرفت؛ از سوی دیگر لحن داستانی برخی از اشعار وی اشعار حافظ را در دوره بعد بخاطر می‌آورد.

تصویر خاقانی بدون ذکر کتاب تحفة العراقین وی (عراقین = عراق عجم و عراق عرب) که توصیف منظوم شاعر از نخستین سفر حج خود به مکه و مدینه است، کامل نمی‌شود. این عنوان، عنوان اصلی کتاب نیست چون خود او کتابش را تحفة الخواطر و زبد الضمائر نامیده است. این اثر قابل توجه است چون هیچ نوع وجه اشتراکی با مثنویهای موجود دیگر ندارد؛ آنرا حتی نمی‌توان يك

سفرنامه ممتد روایی دانست چون نویسنده بارها در مطالب آن با آوردن مطالب دیگر وقفه ایجاد کرده است. در واقع این اثر را می‌توان همتای کتاب Childe Harold's Pilgrimage (زیارت هارولد کوچولو) لرد بایرون دانست. خاقانی در اول کتاب خود به خورشید گریز زده و در اثنای اشعاری چند بارها بدان و جنبه‌ها و کیفیتهای متمایز آن اشاره کرده است. او در شش‌بند، با کمیت متفاوت، نواحی، اقوام مهم، طبیعت، وقایع، سنن، آداب و رسوم و زندگی خود و خانواده‌اش را توصیف نموده است. سبك او در این کتاب از توصیف به خطاب و محاوره مستقیم تغییر جهت داده چنانکه یکی از این محاوره‌ها، صحبت طولانی با خضر نبی است. خاقانی در این اثر به تمجید و سوگواری پرداخته و در جای خود به مردم تاخته است (البته در این مورد از پدرزنش چیزی را دریغ نکرده است).

با اینهمه، این حرفها باز تصویر خاقانی را کامل نمی‌کند چون تفکرات و احساسات واقعی انسانی او در رثائیه‌ها و حتی در هجویه‌هایش دیده نمی‌شود. او فقط در برخی از قصایدش - یا پیامها و رثائیه‌هایش درباره خویشان و دوستان، پیشه‌وران، مغازه‌داران، شعرا و مردم ساده شروان (آثاری که نه برای گرفتن انعام و جایزه، بلکه فقط برای ارضای خواسته‌دل سروده شده، از اینرو مشحون از احساس عمیق نسبت به این افراد است) - همراه با غزلیات و رباعیهای صمیمی و غنایی‌اش و بالاخره «قطعاتش» است که انسان‌گرایی ناب و لطیف خود را ابراز داشته و آنرا در قالب شعر و تفکرات و آرمانهای عالی در یک شهر شرقی تاریخ میانه ریخته و برای نسلهای آینده به یادگار گذاشته است.

فلکی شروانی: شاگرد و رقیب خاقانی در دربار، ابوالنظام محمد فلکی شروانی یکی از اهالی شماخی (متولد ۵۰۱/۱۱۰۷، متوفی ۵۱ - ۵۴۹/۵۷ - ۱۱۵۴) بود. او که خطاط، نحوی عربی و ریاضی‌دان بود به دلیل مهارتی که در هیأت داشت، تخلص فلکی

انتخاب کرد؛ حتی گفته شده که کتابی نیز در زمینه نجوم تألیف نمود. جانب توجه است که فلکی هیچیک از شاعران معاصر خود را همسنگ خویش نمی دانسته است؛ بلکه او خود را با ابوتمام (متوفی ۸۴۶/۲۳۰) و ابونواس (متوفی ۸۱۰/۱۹۸) مقایسه می کرده است. او تمام عمر خود را در دربار شروانشاه منوچهر دوم پسر فریدون گذراند و برعکس شعرای دیگر، فقط ارباب خود را با قصاید زیبا و استادانه مدح کرد. او نیز همسان خاقانی و مجیر و احتمالاً ابوالعلاء، در نتیجه دسایس معاندین به زندان افتاد؛ تجربه‌ای که تأثیر عمیقی در روحیه‌اش بجا گذاشت. از آثار شعری او حدود ۱۵۱۲ بیت باقی مانده که بسیار سلیس و ساده - حتی در قسمت‌هایی که به علوم پرداخته - می باشد. این اشعار عموماً شامل قطعات غنایی درباره شراب و شاهد است و در پایان نیز دارای قصیده‌ای است. او نه تعصب و نه لافزنی، هیچکدام را نمی پسندید. اشعار حبسیه وی بانوعی واقع گرایی عجین شده است؛ لیکن زیاد اصالت ندارد. با وجود این عصمت بخارایی (متوفی ۸۲۹/۲۶ - ۱۴۲۵) و نیز سلمان ساوجی از او تقلید کرده اند، گویانکه سلمان از قالب شعری وی اطلاعی نداشته است.

مجیر بیلقانی: یکی از شاگردان خاقانی، ابوالمکارم مجیرالدین بیلقانی (بیلقان قسمتی از شروان محسوب می شد) بود که شاعری والا، لیکن مبارز طلب بود؛ او پس از گذراندن دوره شاگردی در نزد خاقانی، دشمن او شد و در شعری او را هجو گفت. چیزی از شرح حال وی در دست نیست مگر اینکه فرزند خانواده‌ای نه چندان معروف و مادرش نیز از اهالی حبشه بود. مجیر در قصاید خود در میان دیگران، اتابکان آذربایجان (ایلدگریها) و ارسلان بن طغرل سلطان سلجوقی را مدح گفت. روابط او با اینها همراه با مرحمت و مذلت - و از نظر حسودان و رسوایی عمومی - همراه با شهرت بود ولی صحبتی از حبس و زندان نشده است. دیوان مجیر به دلیل سائقه لطیف و آهنگ زبان و سلاست و سادگی و تأثیر شدیدش بسیار رسا و گویا

است (امیر خسرو دهلوی اشعار او را به اشعار خاقانی ترجیح داده است)؛ وقتی که مجیر از استادان قدیمی، نه از خاقانی، تقلید کرده، شعر را نیکو سروده است. او گرایشی به ارائه دانش ادبی و علمی در اشعار خود نشان نداده و چیزی هم از فلسفه نمی دانسته است؛ عرفان او چیزی جز زهد و بدبینی ندارد. هجویه او درباره اصفهان (که گویا بخاطر عدم پذیرائی از او سروده بود) باعث رنجش خاقانی گردید چون این هجویه را به او نسبت دادند. مجیر در حدود سال ۹۸/۵۹۴ - ۱۱۹۷ در اصفهان درگذشت و معلوم هم نیست که به صورت طبیعی در گذشته باشد.

**اثیر اخسیکتی:** اثیرالدین ابوالفضل محمدبن طاهر (متوفی ۵۷۷/۱۱۸۱ یا ۵۷۹/۸۴ - ۱۱۸۳) یکی از اهالی شهر دورافتاده اخسیکت در فرغانه، نیز به سبك آذربایجانی و گروه شعرائی چون خاقانی تعلق داشت؛ تخلص او اثیر و یا اثیر اخسیکتی بود. آثار متقدم وی مربوط به زمان قبل از ترك موطن خود که در پی حمله وحشتناك غزان بود، می باشد. او در آذربایجان به خدمت سلسله ایلدگریها درآمد و شهرت ادبی زیادی پیدا کرد. قصاید مدیحه‌ای وی به شیوه قصاید خاقانی سروده شده؛ او با خاقانی و مجیر رابطه داشته است. مع الوصف وی از حمله به این دونفر درنمانده است. او که يك نفر شاعر از خود راضی بود، خود را بسیار دوست می داشت و خویش را همسنگ خاقانی می دانست و مجیر را (دزد کاروان شعر) می نامید. غزلها و رباعیات او قابل توجه و محتوا و قالب عالی آنها غیر قابل انکار است؛ لیکن محتوا و قالب اشعار وی به دلیل ابهامی که ناشی از کاربرد شیوه علمی اوست، لطمه زیادی خورده است.

**ظهیر فاریابی:** ظهیرالدین طاهر بن محمد که با تخلص ظهیر شعر می سرود در حدود سال ۱۱۵۶/۵۵۱ در فاریاب در يك خانواده صاحب کمال پایه دنیا گذاشت. از آنجا که او در دیوان خود از واژگان ترکی زیادی استفاده کرده، امکان دارد که رگ و ریشه ترکی داشته

و یا اینکه در نواحی تركزبان بارآمده باشد. وقتی که انوری و حامیان وی وقوع زلزله‌ای را در سال ۵۸۲/۱۱۸۶ پیش‌بینی کردند، ظهیر نیز از جمله افرادی بود که صحت این پیش‌بینی را تأیید کرد و با اینکار دشمنی طغان‌شاه بن مؤید را به‌جان خرید. پس از آن به سوی اصفهان رفت و از آنجا راهی مازندران و آذربایجان شد و بر سر راه خود يك عده از حامیان خود را مدح گفت. با اینکه او در دربار اتابکان ایلدگز آذربایجان و عراق از دسایس دسیسه‌گران درامان نبود، ولی اکثر قصاید مدیحه‌ای خود را بنام نصرت‌الدین ابوبکر ایلدگز (۶۰۷ - ۵۸۷/۱۲۱۱ - ۱۱۹۱) سرود. او بالاخره اقامت در تبریز را بر همه چیز ترجیح داد و در سن چهل و هفت سالگی در این شهر درگذشت.

ظهیر در اظهار مداحی بسیار بی‌پروا بود و از پیروان خاقانی و انوری محسوب می‌شد و در ابراز اغراق گوئیها از هر دوی اینها گوی سبقت ربود، با اینکه از نظر عمق عاطفه و یا گستره نبوغ‌پای آنها نمی‌رسید. وی فرد چاب‌لوسی بود که تکدی را در حالت بسیار ناهنجارش تجربه کرد؛ ولی بهر حال چاب‌لوسی و تملق از ویژگیهای این دوره بشمار می‌رفت. او اشعار مدیحه‌ای خود را به زبان عربی و فارسی به دور و نزدیک فرستاد. ظهیر از روی تکبر، انوری و نظامی را قدح کرد چون چشم دیدن بالاتر از خود را نداشت (با اینکه هیچ نوع طنزی نیز نسرود). اما او آن‌مایه انعام و هدیه کسب کرد که بتواند نفوذ زیادی اعمال نماید. چون نسلهای بعد نتوانستند انوری را که ظهیر از او تقلید کرده بود براو ترجیح دهند. درواقع دودلی نسلهای بعدی بدجوری جا افتاد، چون ظهیر شاعر والایی به حساب آمد؛ استادی عمده وی در نظر معاصرینش، در جامعیت نسبی اشعارش نهفته بود. دیوان او مبین اطلاعات وسیعی از دوره پر آشوب زمان اوست. تمجیدی که حافظ از او کرده بخاطر بیتی بوده که به غلط به او نسبت داده شده است. مع الوصف خود سعدی نیز از عناوین تغزلی

ظهیر تقلید کرده است.

**نظامی گنجوی:** رمانتیسیم نظامی را بایستی با عالیت‌ترین مفهوم انسانیت مترادف دانست. بین این مفهوم عالی و نفع‌گرایی معتدل سعدی چه تمایزی وجود دارد! نظامی قبل از همه نه تنها يك نفر فیلسوف آگاه اجتماعی است، بلکه روانکاو، قصه‌گو، هنرمند لفظی و استاد بزرگ صنایع بدیعی است.

قفقاز جنوبی که یکی از صحنه‌های پر بار قصیده‌سرایی بود، نقش بسیار مهمی در تاریخ ادب فارسی جدید ایفاء کرد. از اینها گذشته، این منطقه بزرگ‌ترین خالق حماسه‌های رمانتیک را در دامن خود پروراند. حکیم جمال‌الدین ابومحمد الیاس بن یوسف بن زکی بن مؤید نظامی، از اهالی گنجه آذربایجان، یکی از استادان بی‌چون و چرای تفکر و کلام است؛ شاعری که هیچ‌يك از شعرا به پای تازگی کلام و جزالت قلم او نرسیده‌اند. از زندگی او اطلاعات کمی در دست است و در این میان تنها منبع، آثار خود اوست که در بعضی موارد نیز اطلاعات غیر موثقی عرضه می‌نماید. فقط می‌توان ابراز داشت که وی بین سالهای ۵۳۵ ه. ق. و ۵۴۰ ه. ق. (۴۶ - ۱۱۴۰ م.) پایه‌دنیا گذاشت و خودش هم شهروند محسوب می‌شد. آذربایجان امروزی به يك چنین فرزند خلفی که شهرت جهانی دارد، افتخار می‌کند و آذربایجانیان عقیده دارند که وی نه فقط از اهالی این ناحیه، بلکه يك نفر ترك‌تژاد نیز هست. بهر حال مادر او يك نفر ایرانی بود و خود نظامی نام او را رئیسه ذکر کرده که کردتژاد نیز بوده است. تنها اطلاعاتی که از ایام جوانی وی در دست هست، اینست که وی در عنفوان جوانی یتیم شد. توان گفت که خانواده او جزو محتشمین بوده، چون اگر اینطور نمی‌بود وی نمی‌توانست در تمام زمینه‌های علوم و معارف (که از آثار او برمی‌آید) تحصیل کرده و سرآمد گردد. او گویا به زبان زادگاه خود گنجه صحبت می‌کرده است؛ او فقط يك بار آنهم در سال ۵۸۱ یا ۵۸۲ ه. ق. (۸۷ - ۱۱۸۵ م.) زادگاه

خود را ترك گفت و يك بار هم برخلاف دلخواه خود وقتی که قزل ارسلان حاکم آذربایجان حدود سی فرسخی (۱۱۷ میلی) شهر او رسید، بنا به درخواستش، نظامی به ملاقات او رفت. آیا نظامی فقط از راه شاعری امرار معاش می کرده است؟ آیا شاعری تنها منبع اعاشه او بوده است؟ جواب این سؤال را می توان در لیلی و مجنون یکی از حماسه های چهار هزار بیتی او یافت که این حماسه را در عرض کمتر از چهار ماه سروده است؛ در این مثنوی می گوید که او توانست این حماسه را در عرض دوهفته تکمیل نماید چون کار دیگری نداشت.<sup>۴</sup> اگر هم او در اوان عمرش سری به دربارها زده، بعدها این عادت را از خود دور کرده است؛ او از پخته خورهای دربار نبوده و در واقع تفکر ضد درباری داشته است. وی حماسه های بزرگ و نیز غزلیات خود را به شاهان تقدیم می کرد؛ ولی اینکار او فقط برای کسب هدیه و یا دستمزد بوده است. بهرامشاه در قبال تقدیم مخزن الاسرار به او، حدود ۵۰۰۰ دینار و پنج سر استر چموش برای او فرستاد. چنین می نماید که انعام نظامی در قبال خسرو و شیرین (که روستای حمدونیان را دریافت کرد) زیاد قانع کننده نبود، چون به همین دلیل یکی از رقبا به استهزایش نشست. بنابراین براحتی می توان نتیجه گرفت که او در قبال کارهای ادبی اش، هدایا و انعام چشمگیری دریافت نکرده است. برخی گفته اند که او با اخی ها رابطه داشته است؛ اخیها تشکیل نوعی جامعه ماسونی داده بودند که حامیان خود را نه تنها از حوزه های افراد عالیرتبه، بلکه از طبقه پیشه ور نیز انتخاب می کردند. نظامی هوادار عرفان نبود. سال ۱۲۰۳/۵۹۹ را عموماً سال فوت او دانسته اند، لیکن سال شماری افرادی که او مدحشان کرده، سال مرگ وی را به عقب می برد و نوشته سنگ قبر کهنی را در این زمینه موثق جلوه می دهد یعنی سال ۱۲۰۹/۶۰۵، گواينکه خود این کتیبه دارای اشتباه است و کلاً قابل اعتماد نیست. مردم آرامگاه او را

در خلال صدها سال به صورت يك مزار مقدس زیارت می کردند؛ آرامگاه او اخیراً تعمیر شده است.

حماسه‌های نظامی مرکب از پنج مجموعه شعر مستقل است و هر کدام از آنها دارای وزن ویژه‌ای است که بعدها تحت عنوان *خمسه جمع‌آوری شده* است. در مثنوی نخست خود یعنی *مخزن الاسرار* عناوین دارای تاریخ است ولی بازهم دارای مسایل دشوار و لاینحل می‌باشد. نسخه‌های کهن این حماسه دارای سه نوع تاریخ تألیف است. هر سه این تواریخ تقریبی است و متأسفانه از نظر وزنی نیز مترادف می‌باشد. معذک سال ۵۷۰/۷۵-۱۱۷۴ به دلیل بعضی از اشارات، در مورد تاریخ تألیف این اثر قرین به صحت است (یعنی زمانی که نظامی تقریباً سی و پنج ساله بوده است). این مثنوی برخلاف سایر حماسه‌های وی، دارای فحوای فلسفی و اخلاقی است، گویانکه سمبولیسم عرفانی در قطعات آغازین آن به دل می‌نشیند. او در این مثنوی از انتقاد از حکام و سیستم حکومتی آنها خودداری نکرده و از حقوق حقه توده مردم دفاع نموده و دفاع از حق و حقیقت را از ضروریات دانسته است. این اثر نظامی از نظر محتوا، دنباله *حدیقه* الحقیقه سنایی است، ولی از نظر وزن و ساخت شعری راه خود رفته است: همانطور که با افتخار ابراز می‌دارد، تمام هم و غمش این بوده که به پای خود بایستد. مقدمه آن در ستایش خدا و نعت پیامبر است؛ نعت پیامبر بلافاصله پس از ستایش خدا می‌آید؛ و بعد از بهرامشاه تمجید می‌کند؛ توصیفی نیز از تکوین شعری و قطعه‌ای هم در ستایش کلام و شعر دارد. به دیگر سخن يك سلسله از قطعاتی که بعدها در حماسه‌های متصور بطور منظم تکرار شد. هر يك از اشعار بیست فصلی، دارای يك مقدمه نظری و شرحی در قالب تمثیل است که اغلب اشاره بر آخرین ایده مقدمه دارد و در عین حال مدخلی به مقدمه دیگر محسوب می‌شود. استادی و مهارت شاعر در القای بازتابهای تئوریکی خود و سپس عرضه تمثیلهای مناسب، جای تأمل زیادی



دارد. خود موضوع شعرش به سادگی قابل هضم نیست؛ اما شیوه‌رسانی که یک چنین مواد سخت و مشکلی را بکار گرفته، حاکی از استادی و بزرگی نظامی است. در این اثر نشانی از ویژگی اختلاطی سنایی دیده نمی‌شود؛ این مثنوی با اینکه با زبان رسا و گویایی سروده شده، ولی یکی از آثار بسیار مشکل نظامی بشمار می‌رود.

بازتابهای این مثنوی در ادبیات فارسی دارای ابعاد گسترده‌ای است و در ادبیات سرزمینهای مجاور نیز منعکس شده است. آوازه نظامی به دلیل سرودن مخزن‌الاسرار در همه‌جا پیچید، تا آنجا که حاکم دربند با اینکه این مثنوی به او هدیه نشده بود، ولی بافرستادن یک کنیز قبحاقتی بنام آفاق برای او التفات خود را نسبت به وی ابراز داشت؛ این کنیز بقدری زیبا بود که دل نظامی را ربود و او در سال ۷۴/۵۶۹ - ۱۱۷۳ با وی ازدواج کرد. سعادت این زوج خوشبخت با تولد پسری کامل شد؛ پسری که نظامی بارها در خلال اشعارش به او اشاره کرده، لیکن مرگ او در سال ۱۱۸۰ م. سعادت و خوشبختی آنها را تبدیل به ماتم کرد.<sup>۵</sup> وقتی که طغرل دوم سلطان سلجوقی عراق از نظامی تقاضای یک حماسه عشقی ساده را کرد، او داستان عشق خسرو و شیرین را انتخاب نمود؛ مضمونی که رنگ و بوی منطقه او را گرفت و تا حدی درونمایه تاریخی داشت (با اینکه پوششی از افسانه در اطراف آن تنیده شده است). نظامی این اثر را پس از مرگ آفاق (حدود ۵۷۶/۱۱۸۱) با حرارت عجیبی قلم زد و شیرین و آفاق، دو شخصیت پاک و بی‌آلایش را در یک تخیل افسانه‌ای متبلور ساخت. این مثنوی یک رمان عشقی واقعی است ولی متأسفانه از مطرح‌ساختن شاهزاده خانمی به صورت یک دختر زیبا و بعد همسر زیبا که در کل ادبیات فارسی دارای زیبایی بی‌نظیری است، لطمه‌خورده است. برخی

(۵) او دومین زن خود را پس از اتمام لیلی و مجنون از دست داد؛ وقتی که داشت شرفنامه را می‌سرود برای سومین بار ازدواج کرد. سومین زنش نیز قبل از فوت او، درگذشت.

از وقایعی که در آن روایت شده، علناً اشاره بر طبقه حاکمه جبار و ناشایست دارد؛ مثلاً تردید و دودلی شاه باعث قیام واسالها و زیر-دستان وی و سقوط تمام شخصیت‌های اصلی می‌شود. در اینجا انگیزه نظامی يك انگیزه روانکاوانه است؛ شخصیت‌پردازیهایی وی نیز بسیار درخشان می‌باشد. در این مثنوی شیرین وفادار در کنار خسرو مردد و مشکوک باقی می‌ماند؛ عشق او پاك و بی‌ریا است و احساسات او از خودنگری‌اش مایه گرفته است. فرهاد نمونه‌ای از عشاق فداکار است. عاطفه حیوانی شیرویه پسر شاه یکی از بنیادی‌ترین مسایل این مثنوی است؛ در او فقدان اخلاقیات يك نفر ارباب زمیندار شدیدتر و بدتر از خسرو تصویر شده است. ولی در مقایسه با اینها، فرهاد زحمتکش تا چه مایه نجیب است!

موضوع سومین حماسه او که در سال ۱۱۸۸/۵۸۴ خاتمه یافت، از تاریخ ایران گرفته نشده، بلکه از جهان عرب اقتباس گردیده است؛ البته نه اعراب بدوی، بلکه اعرابی که تاحدی به مفهوم ایرانی‌تردی‌کتر بودند. لیلی و مجنون بنا به درخواست شروانشاه اخیستان سروده شد و نظامی کار تصنیف آنرا با بی‌میلی شروع کرد چون می‌ترسید این موضوع بسیار موجز و مختصر باشد؛ به همین دلیل برای سرودن آن از اوزان کوتاه استفاده کرد. موضوع آن شباهت زیادی به موضوع رومئو و ژولیت دارد. این مثنوی، حماسه‌ای است مشحون از احساس و عاطفه و هیچ شباهتی به اصل عربی بی‌رنگ و بوی آن که نظامی از آن سودجسته، ندارد. غمنامه این داستان با پاره کردن زنجیرها که سمبولی از قطع رابطه سنجیده از جامعه انسانی است، به اوج خود می‌رسد. مجنون (دیوانه) فقط بانوعی رشته روحی که او را با لیلی پیوند می‌دهد، زنده است؛ همین مسأله دلیل تجلیات ظاهری است که گویا حتی پس از مرگ شوهر نیز تغییر نمی‌یابد و لیلی مجبور به ازدواج می‌شود. کل این مثنوی بدون اینکه رابطه‌ای با عرفان داشته باشد، حالت روانکاوانه دارد. مجنون به عنوان يك نفر

شاعر لطمه نمی‌خورد، بلکه غم و اندوه، سروده‌های او را فرو می‌پوشاند. برتلس اشاره می‌کند که عنصر تعلیمی در لابلای این حماسه نهفته است. از یک سو با پدر لطیف طبع و ملایم مجنون طرف هستیم و از سوی دیگر با جور و ستم غیرطبیعی لیلی مواجه می‌باشیم؛ و مفهوم سوم ابوت از رابطه نظامی با پسرش مشخص می‌شود که در سر آغاز مثنوی بیان می‌گردد. هنگامی که نظامی فصل ویژه‌ای خطاب به پسر حاکم می‌گشاید، چنین می‌نماید که این حاکم خود اوست که به صورت پدری متجلی می‌شود و در آن می‌توان درسی از یک داستان غمبار را مشاهده کرد که خود او به حماسه بخشیده است.

اعتقاد بر اینست که لیلی و مجنون نسبت به حماسه‌های قبلی در سطح پائینی قرار دارد، لیکن من مخالف این عقیده‌ام.<sup>۶</sup> این مثنوی از نظر توسعه طرح و عمق عاطفی، نه زبان و صنایع بدیعی آن، با سایر مثنویهای نظامی پهلوی می‌زند. از اینها گذشته تعداد تقلیدهایی که از آن به عمل آمده، نشانگر محبوبیت آن است و با اینکه این تقلید با فروپاشی فتودالسم کاهش یافته، لیکن مضمون این حماسه هنوز هم در نوولهای ترکی و فارسی چهره می‌نماید.

چهارمین حماسه نظامی از نظر سالشماری - که از نظر مهارت در رده اول اهمیت قرار دارد - هفت‌پیکر (خاتمه در ۵۹۳/۱۱۹۷) است که وزن بلیغ و لطیف آن با ماهیت شعر می‌خواند. این مثنوی به علاءالدین کرپارسلان آق‌سنقر، حاکم مراغه تقدیم شده است. موضوع آن، زندگی بهرام گور (۳۸ - ۴۲۰ م.) شاه‌ساسانی است که بیشتر شخصیت تاریخی دارد تا افسانه‌ای؛ به‌دیگر سخن، موضوع این مثنوی بار دیگر از تاریخ ایران گرفته شده است. بهرام شخصیت اصلی این حماسه است، ولی داستان وی کل مثنوی را دربر نمی‌گیرد چون بیش از نیمی از این حماسه به قصه‌های دل‌انگیز هفت‌شاهزاده خانم پرداخته که بهرام با آنها ازدواج کرده و همه اینهارو بهمرفته

طرح ثانوی حماسه را تشکیل داده‌اند.

شاه در هفت‌پیکر به صورت قهرمانان شاهنامه و یا آثار مقلدین فردوسی ظاهر نمی‌شود. بهرام در مقایسه اثر فردوسی با اثر نظامی، با شرایط جدیدی چهره می‌نماید، گرایش شاعر روشن است: او مردم را علیه سوءحکومت شاهان و قدرتمندان برمی‌انگیزد و این انگیزختن را در قالب شعری بسیار استادانه ارائه می‌دهد. هنر روایی نظامی در قصه هفت شاهزاده‌خانم، نسبت به سابق به حد کمال خود می‌رسد. جنبه‌های مختلف عشق با لطافت خاصی که اغلب با نوعی بنیان اخلاقی همراه است منتقل می‌گردد. نظامی در توصیف غم و اندوه و عواطف، ظرافت و استحکام عجیبی بکار می‌بندد. او از نمایش قصه‌های افسانه‌ای دوری می‌جوید و آنرا در قالب تخیل و نیز واقعیت ملموس می‌ریزد. زبان او کهنه نیست؛ این زبان با شرایط زمان نظامی مطابقت دارد و وسیله جالبی برای توصیف وقایع و عواطف است.

آخرین حماسه نظامی، اسکندرنامه و یا به دیگر سخن شرفنامه و اقبالنامه است که رویهم‌رفته یکی از آثار پر حجم او می‌باشد. تاریخ تألیف آن باز تقریبی است و مشکلات لاینحلی ایجاد می‌کند چون باعث اختلاط تاریخ فوت نظامی با تاریخ جلوس عزالدین مسعود، حاکم موصل (۱۹ - ۱۲۱۱ م.) می‌گردد. تألیف شرفنامه را با تأمل می‌توان بین سالهای ۱۱۹۶ م. و ۱۲۰۰ م. و تألیف اقبالنامه را نیز بین سالهای ۱۲۰۰ و تاریخ فوت شاعر (۵ - ۶۰۰/۹ - ۱۲۰۳؟) دانست. داراب این مشکل را با توجه به تقدیم آن به عزالدین مسعود که بعدها تحریف شده، حل کرده است.<sup>۷</sup> مع الوصف این تواریخ باز جای شك و تردید دارد. یکی از خصوصیات این حماسه تأکید بر «ساقی» در بخش اول و «مطرب و خواننده» در بخش دوم که درآمدی به هر يك از این بخشها است، می‌باشد.

نظامی مواد کامل شعری خود را از سالشماریه‌های عربی و فارسی، البته نه از منابع تك‌نگاری، اتخاذ کرده است. اشتیاق به جنگ و فتوحات یکی از عناصر بیگانه در نزد اسکندر است؛ او فقط زمانی می‌جنگد که مجبور باشد و یا اینکه به کمک دیگران بشتابد. او در شرفنامه قبل از همه يك نفر جنگجو و سپس فیلسوف می‌نماید و بالاخره در اقبالنامه حالت نبی‌گونه دارد. به همین دلیل نظامی اهمیتی به اصل و ریشه اسکندر قایل نشده است. اتکای شاعر به خرد یونانی‌را خصوصاً در قسمتهای متأخر می‌توان بخوبی مشاهده کرد، با اینکه اشتباهات تاریخی زیادی هم دارد. مع الوصف جزالت تفکرش درجای خود باعث می‌شود که وی به واقعیت‌های تاریخی متوسل شود. تمام عمر او در راه حل مشکلات نظم اجتماعی و مبارزه با آشوبها و دشمنان می‌گذرد. از این نظر می‌توان یکی از عالیتین آثار او را اسکندرنامه به حساب آورد. می‌توان آخرین حماسه او را محصول اواخر عمرش محسوب داشت که در آن انسان گرایی وی به مفهوم واقعی خود دست‌یافته است. سبك فخیم اشعار متقدم وی در اینجا محلی از اعراب ندارد؛ اسکندرنامه نسبت به سایر حماسه‌های او با سادگی بیشتری نوشته شده و به‌همین دلیل تمثیلات و سمبولیسم وی در این اثر برجستگی خاصی دارد. درحالی‌که خسرو و شیرین وی از نظر صور خیال غنی است، سایر آثار متأخر او از نظر قالب ساده‌تر گشته و در هفت‌پیکر به اوج هنری خود دست‌یافته است.

غنای عقاید، صور خیال منسجم، عمق احساس مذهبی، تسلط بر نکات برجسته، تکنیک کامل شعری از خصایص بارز نظامی است و همین مسایل او را قادر ساخته تا مطالب و مواد مسایل عمیق فلسفی، مادی و درك اجتماعی را انتخاب کرده و آنها را مدون سازد؛ او فی‌الواقع صدای رسای شهرهاست. او در شعر حماسی خود هرچه بیشتر از زبان محاوره‌ای متداول سودجسته و از همان واژگان استفاده کرده که قبلاً در شعر درباری رخنه کرده بود؛ او برای انجام اینکار

ضربه دقیق و حساسی به سنت حماسی کهن وارد کرده، چون فهم و درك این سنت با پذیرش تأثیر زبان عربی بسیار مشکل شده بود؛ حتی گرگانی هم در ویس و رامین (۵۴ - ۱۰۴۰م.) خود نتوانسته از تأثیر زبان عربی بگریزد. حماسه قهرمانی به دلیل تحولات اجتماعی و کاهش علاقه به سبك کهن آن و نیز به علت از کف دادن زبان سره خود که از ویژگیهای آن بشمار می آمد، اهمیت خود را تاحدی از دست داده بود. از اینها گذشته، تأثیر زبان شعر تغزلی باعث تأکید بر بعضی از جنبه های شعر حماسی - که تاکنون مورد اغماض قرار گرفته بود - یعنی انگیزه غنایی و روانکاوی، گردید. چون آرمانهای رزمی افول کرده بود، عنصر شخصی پیش کشیده شد و تراژدی افراد میدان بیشتری یافت و همه اینها مطابق با ظهور طبقه متوسط شهری بود که سایر لایه های اجتماعی را تحت الشعاع خود قرار داده بود. از سوی دیگر نظامی در زمینه اوزان شعری به هیچ وجه نوگرا و نوآور نیست چون تمام اوزانی که او مورد تجربه قرار داده، قبلاً در حماسه های متقدم بکار رفته است. صفا در ابراز این عقیده که نظامی در صحبت های بین خسرو و شیرین متأثر از قطعات ویس و رامین گرگانی است، بدون شك محق است؛<sup>۸</sup> او در آثار دیگرش نیز از مثنوی شاعران دیگر اقتباس کرده است. لیکن وی در انجام اینکار، معیار بی نظیر نبوغ خود را وارد تمام اقتباسات خود نموده است.

گفته می شود که دیوان غنایی وی که بالغ بر ۲۰۰۰۰ بیت شعر داشته، به غیر از تعدادی غزل و يك مثنی قصیده، کاملاً از بین رفته است. چنین می نماید که در این مورد اغراق گویی شده است، چون کمتر چیزی باقی مانده تا نشانگر استادی و مهارت نظامی در غزل باشد. شعر غنایی او با عواطف شدیدی عجین شده و فرق غیر عادی بین شاعر و مخاطبش مفهومی از هیجان مداوم آفریده است. نظامی مسلماً در خلال عمرش دست به سرودن اشعار تغزلی زده است.

تعداد مقلدین خمسه نظامی چه در ایران و چه در نواحی حوزه فرهنگی ایران یعنی ترکیه، آسیای مرکزی و هند بسیار زیاد است<sup>۹</sup>. این مقلدین از قالب و موضوع آثار نظامی استفاده کرده و مضامین قیاسی و هماهنگی را که اغلب حالت خمسه دارد، بکار گرفته‌اند. نخستین و پیشروترین آنها امیر خسرو (به صفحات بعد مراجعه کنید) است که در جای خود دیگران را تحت تأثیر قرار داده است. لیلی و مجنون (۹۰/۱۸۹۵ - ۱۴۸۹) مکتبی شیرازی از حیث کیفیت شعری تردیدکترین اثر به لیلی و مجنون نظامی است، گوا اینکه مکتبی تأثیرات جدیدی از آغاز غزل گرفته، یعنی تأثیری که نشانه‌های آن از اوایل قرن یازدهم مشهود بود. مثنوی مکتبی در جای خود بوسیله فضولی به زبان آذربایجانی نظیرسازی شد و لیلی و مجنون فضولی در آذربایجان از ارزش زیادی برخوردار گشت. تمجید از نظامی حتی در بعضی از هنرها هم نظیر هنر نقاشی مینیاتور منعکس گردید و برخی از موضوعات این نقاشی از خمسه نظامی اقتباس شد.

۹) د رزمینه شباهت اثر شوتا روستاولی، بزرگترین شاعر تاریخ میانه گرجستان، با اثر نظامی رجوی کنید به: د. ای. کوبیدزه، 12 Gruzino — Persidskikh, Literaturnikh Svazei. Literaturniye raziskaniya جلد ۳ (۱۹۴۹ م.)، صفحات ۲۳ - ۲۰۳ (به زبان گرجی با خلاصه‌ای به زبان روسی).

## فصل سوم

### سبك اصفهانی

**جمال الدین اصفهانی:** جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی در امر شاعری به اندازه نظامی شهرت ندارد، ولی به دلیل اصل و ریشه مردمی‌اش و بخصوص به دلیل اینکه در ادبیات عراق عجم نماینده سبك اصفهانی است، شایای توجه بیشتری است. او در يك خانواده پیشه‌ور اصفهانی پایه دنیا گذاشت و شغل زرگری و نقاشی مینیاتور پیش گرفت. تحصیل و تعلیم او معمولی بود. از همان اوان جوانی به سرودن شعر پرداخت و با اینکه مدایح چندی رقم زد، لیکن به هیچ درباری وابسته نبود، او لکنت زبان داشت و بیماری آبله او را به رم‌چشم دچار ساخته بود. وی در صدد برآمد تا در آذربایجان (از گنجه دیدن کرد و احتمالا با نظامی نیز ملاقاتی داشته است) و مازندران اقامت بگزیند و البته منظور از این کار کسب هدایا و انعام از حکام محلی نبوده است؛ اما چنین می‌نماید که در این کار با ناکامی روبرو شده، چون بالاخره به زادگاه خود برگشت و بقیه عمرش را در آنجا گذراند. او از نارسائیهای اجتماعی اصفهان کاملاً آگاه بود و حتی از آنها انتقاد می‌کرد، ولی وقتی مجیر شهر اصفهان را در قصیده‌ای هجو کرد، تعصب خود را نسبت به شهرش نشان داد.

او با اینکه بیشتر به قصیده‌سرایی و غزلسرایی پرداخت ولی تمام قوالب شعری را آزمود. در قصیده‌های خود به مدح بعضی از شاهان



دور و تردیک - خصوصاً خانواده‌های صاعد و خجند اصفهانی (اولی شافعی مذهب و دومی حنفی مذهب بود) - و نیز دانشمندان پرداخت. او در قصیده تحت تأثیر شعرای بزرگ زمان خود مثل خاقانی، انوری و رشید و طواط بود و گاهگاهی از اشعار آنها نیز استفاده می‌کرد (با اینکه این شعر اسمی از او نمی‌برند)؛ اما او در مقایسه با بلاغت آنان، خود را محدود به ساده‌گویی نکرد. وی با برخی از شعرای زمان خود به مباحثه و مجادله دوستانه پرداخت. جمال در همه اشعارش نصیحت کردن و انتقاد نمودن و نیز تقلید از سنایی را به همه توصیه می‌کرد، ولی در این زمینه موفقیت چندانی کسب ننمود. قصاید او با تشبیب شروع می‌شود و با رثائیه تلفیق می‌یابد؛ در سرتاسر این قصاید توصیف طبیعت جای ویژه‌ای دارد. او در تحول و پیشبرد غزل نقش مهمی ایفا کرده و آنرا روبه‌سوی کمال برده است؛ امکانات او برایش از اهمیت زیادی برخوردار بود، چون همان تحولاتی را که در غزل انجام داد در قصاید نیز پیاده کرد. وحید دستگردی جمال را به دلیل انتخاب استعاراتش ستوده است.<sup>۱</sup> موضوعات اشعارش قابل توجه است چون بازتابهایی از آن در اشعار استادان بعدی غزل نظیر سعدی کاملاً مشهود است. عقایدی که در این اشعار ابراز شده، حاکی از طرز تفکر شخصی او است: او علاقه خاصی به مسك نفس نشان می‌دهد ولی عملاً آنرا بکار نمی‌بندد. اندیشه‌های او نه بر اساس فلسفه و یا عرفان بلکه بیشتر متکی بر الهیات سنتی و رسمی است.<sup>۲</sup> «قصیده آشوب روزگار او حاکی از تلخکامیهای زندگی بشری است.<sup>۳</sup>» جمال در سال ۵۸۸/ ۱۱۹۲ رخت از جهان بر بست.

کمال‌الدین اصفهانی: پسر او کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی (متولد ۵۶۸/ ۷۳ - ۱۱۷۲) یکی از بزرگترین شعرای اصفهان و یکی از

(۱) ارمغان، جلد ۱۸، ص ۸۶.

(۲) بدیع الزمان، سخن، جلد ۲، بخش ۱، صفحات ۲۱۵ به بعد.

(۳) عبدالله، The Value، ص ۵.

برجسته‌ترین قصیده‌سرایان این دوره است. با اینکه کمال به دلیل نارسائیهای مالی پس از فوت پدرش نتوانست به تحصیلات خود ادامه دهد، اما مفاهیم تکنیکی اشعار وی نشان می‌دهد که در شعب مختلف علوم زمانش سرآمد بوده است. کمال علاوه بر اشعار فارسی، اشعار عربی نیز سرود؛ ولی آثار منظوم وی تحت الشعاع آثار منشورش قرار داشت. او نیز با اینکه جزو یکی از طرائق تصوف بشمار می‌رفت، ولی مثل پدرش شافعی مذهب بود. اما زهد و تقوی از مسایل مهم زندگی او نبود؛ او نرادر قهار و دوستدار باده‌گساری بود و از افرادی که مدحشان را می‌کرد، هدیه و انعام می‌خواست. وقتی که جوان بود به سرودن شعر پرداخت و در بیست سالگی رثائییه معروفی در مرگ پدرش سرود؛ این رثائییه در حد کمال خود است. نفوذ خاندان صاعد، مقام اجتماعی خوبی برای او کسب کرد ولی این مقام را طی يك دسیسه افتراآمیز از کف داد و لطمه زیادی خورد و حتی کفاره‌اش را هم پس داد. با اینکه بعدها بخشوده شد، ولی عطای مشاغل رسمی را به لقایش بخشید و از آن‌پس وقت خود را وقف شعر نمود. ممدوحان بانفوذ او زندگی راحتی برای او ایجاد کردند و آنقدر به مال و منالشان رساندند که توانست دست افراد نادار را بگیرد. کمال علاوه بر مدح دو خاندان اصفهانی (صاعد و خجند)، خوارزمشاهیان، اتابکان فارس و شاهان طبرستان را نیز مدح کرد. عشق‌وی به اصفهان بیشتر از عشق پدرش به این شهر بود. او در عرفان خود، بیشتر به جستجوی لذت، شادکامی و تقرب در نزد بزرگان پرداخت؛ کمال نه فاقد جسارت و نه فاقد اشتیاق برای شهرت بود. از سوی دیگر، وی هرگز دیگران را نیاززد. وقتی که مهاجمین مغول به شهر ریختند او در کسوت درویشی به خارج شهر پناه برد ولی این تمهید هم نجاتش نداد؛ او در سال ۶۳۵/۱۲۳۷ وقتی که بطور اتفاقی از چاه مخفیگاه خود بیرون کشیده شد، بدست مغولان به قتل رسید. آرامگاه او هنوز هم موجود است.

کمال بیش از همه در سرودن قصیده مهارت داشت. اشعار او در مقایسه با اشعار پدرش از عمق احساسی کمتری برخوردار است، گویانکه از نظر سلاست و غنای استثنایی افکار جدید و برجسته، قابل توجه می‌باشد. به همین دلیل به خلاق المعانی معروف شده بود. توصیه‌های مکرر تعلیمی، اندیشه‌های عرفانی، اندوه زندگی، بیماری، ناپایداری جهان و زوال روزافزون تمدن، فقدان تشییع را در قصاید او جبران کرده است. همه بر زیبایی توصیفات اواذعان دارند. کمال، خالق نوعی معیار عراقی برای قصیده بود که بعدها - نظیر غزلیات پدرش - بوسیله سعدی به حد کمال خود رسید. از اینها گذشته، او قوالب کوتاه شعر غنایی را نیز آزمود، لیکن چون در غزل از مفاهیم نامناسب سود می‌جست نتوانست در این قالب شعری به کمال برسد. ریترو وجود يك مثنوی را در زمینه عشق عرفانی به کمال نسبت داده است.<sup>۴</sup>

## فصل چهارم

### عرفای بزرگ

عطار نیشابوری: در سرتاسر ادبیات فارسی نویسنده و یا اثری دیده نمی‌شود که به اندازه عطار از معماها و لغزها استفاده کرده باشد. در مورد عطار به دلیل اینکه حتی آثار قابل اعتماد و موثق چیزی عرضه نکرده‌اند، مطالب و اطلاعات زیادی وجود ندارد. در داستانی آمده که ابوحمید محمد بن ابوبکر ابراهیم، معروف به فریدالدین عطار به تعداد سوره‌های قرآن (۱۱۴) عمر کرد که صدالبته غیر قابل قبول است. چون با اینکه سال مرگ او جای شك و تردید دارد، ولی سال تولدش دقیقاً سال ۴۳/۵۳۷ - ۱۱۴۲ و یا سه سال بعد ذکر شده است. او در نیشابور و یا در حومه آن چشم به جهان گشود. در اشعارش خود را عطار نامید که حاکی از شغل وی بود (عطار معنی «پزشك» هم می‌دهد). او در مغازه عطاری خود در نیشابور که از پدرش به ارث برده بود، روزانه نبض پانصد نفر از مردم را می‌گرفت؛ ولی علیرغم اینهمه مشغله و گرفتاری، توانست حماسه‌های مصیبت‌نامه و الهی‌نامه را در همان مغازه خود به اتمام برساند. سر و صدا و ازدحام اطراف او به نفعش تمام شد چون توانست از مردمی که بدنبال زندگی روزانه‌شان بودند بسیار چیزها ببیند و بیاموزد. در میان این مردم هواداران عرفا دیده می‌شدند که عطار را با دنیای پر از کرامات عرفا آشنا ساختند و او را با حوزه‌های تصوف پیوند دادند. می‌توان اذعان

داشت که وی در سالهای ۱۷ - ۶۱۶/۲۱ - ۱۲۱۹ با مولوی ملاقاتی داشته است؛ در این ایام مولوی جوانی بیش نبود، چون عطار سالخورده در همین زمان حماسه اسرارنامه خود را به مولوی جوان و سرگردان تقدیم کرد و به پدر مولوی ابراز داشت در مولوی آتشی نهفته که در آینده عالمی را خواهد سوزاند. خود عطار می نویسد که با طیب معروف مجدالدین خوارزمی (در سال ۶۰۶/۱۰ - ۱۲۰۹ یا ۶۱۶/۲۰ - ۱۲۱۹ در آب غرقش کردند) که از پیروان شیخ نجم الدین کبری (متوفی ۶۱۸/۱۲۲۱) بود، ملاقات نموده است؛ ولی شاگردی نجم الدین را نکرده است. طبق نوشته عظاملك جوینی وقتی که او پیر مرد محترمی بوده، در قتل عام سال ۶۱۸/۱۲۲۱ و تسخیر زادگاهش بدست مغولان، به قتل رسید. بنابراین عطار در موقع مرگ حدود هشتاد و یک سال داشت. آرامگاه او هنوز هم در شادیاخ - حومه نیشابور - در کنار آرامگاههای امامزاده محمد محروق و عمر خیام دیده می شود.

عطار شاعر و نویسنده پرکاری بود ولی تعیین واقعی تعداد آثار او دشوار است. در اینجا نیز با ذکر آثاری مواجه هستیم که غیر قابل قبول است: یعنی اگر نام آثار مشکوک، واقعی، جعلی را هم حساب کنیم حدود شصت و شش اثر از او نام برده شده است. لیکن حتی اگر مثنویهای موثق و حجیم او را (خسرونامه، اسرارنامه، منطق الطیر، مصیبت نامه، الهی نامه) همراه با دیوان اشعارش و مجموعه ای از رباعیات وی بنام مختارنامه و اثر بی اهمیت پندنامه را بپذیریم باز هم با تعداد غیر متصور ۴۵۰۰۰ بیت مواجه می شویم.

حماسه معروف و شاهکار عطار در هنر مثنوی، منطق الطیر (مفهومی که از سوره ۲۷، آیه ۱۶ قرآن گرفته شده) است که اغلب با نام مقامات طيور معروف است. عطار اولین کسی نبود که يك چنین مضمونی را بکار گرفت: ابوعلی سینا قبلا يك رساله سمبوليك به زبان عربی بنام رسالة الطیر و يك شعر با همین عنوان و باز به زبان

عربی که به محمد غزالی (متوفی ۵۰۵/۱۱۱۱) نسبت داده شده، تحریر کرده بود. منابع یا الگوهای بلا فصل عطار اثر غزالی و دانشنامه منتسب به اسماعیلیان در قرن دهم تحت عنوان **اخوان الصفا** (که دیالوگهای مفروض پرندگان از آن اقتباس گردیده) و **سیرالعباد** سنایی بود. عطار در این اثر خود الگوهای خود را تلفیق کرد و مسأله جستجوی عنقا پرنده اساطیری و نیز سیمرغ اسطوره‌ای را تغییر داد و استفاده درخشانی از مفهوم دو گانه نام سیمرغ نمود. در این اثر او، همه پرندگان گرد می‌آیند و تصمیم می‌گیرند پادشاهی پیدا کنند که بر آنها حکومت کند. هدهد رهبریت و هدایت آنها را بر عهده می‌گیرد چون می‌داند که سیمرغ پادشاه واقعی پرندگان کجا زندگی می‌کند؛ ولی او به تنهایی از عهده این کار بر نمی‌آید. پرندگان در جریان سفرشان بامشکلات زیادی مواجه می‌شوند و با یکدیگر از هدفی که دارند صحبت می‌کنند که گرچه کم‌اهمیت نیست ولی بهر حال دنیوی است و ارزش اینهمه زحمت را ندارد؛ لیکن هدهد مدام آنها را برای ادامه راهشان تشویق می‌نماید. سفر طولانی و دشوار بود چون آنها مجبور بودند از هفت گذرگاه خطرناک عبور کنند. تعدادی از مرغان در نیمه‌راه از رفتن بازماندند ولی دیگران سالها به سفر خود ادامه دادند؛ اکثر آنها در راه تلف شدند تا اینکه فقط سی مرغ باقی ماندند. بالاخره آنها به درگاه سیمرغ رسیدند. در آنجا آفتاب وجودشان درخشید و در خود، خود را دیدند: سی مرغ = سیمرغ. وقتی که آنها به سیمرغ خیره شدند، خود را دیدند و وقتی که بر خود نگریستند، سیمرغ را دیدند: و به هر یک که نگاه می‌کردند، فقط یک سیمرغ می‌دیدند. مرغان پس از گذشت سالیان، هویت خود را باز یافتند و پس از «مرگ» زندگی دگر باره پیدا کردند.»

**الهی‌نامه** نیز قالب داستان دردستان دارد و مضمون اصلی آن زهد است که پایگاه آن در آرمانهای اخلاقیات و ایمان عرفانی بسیار

والاست. پادشاهی از شش پسر خود می‌پرسد که مسایل مورد علاقه آنها چیست. اولی دختر شاه پریس، دومی دانش فنون سحر و جادو، سومی جام جهان‌نمای جمشید، چهارمی اکسیر زندگی، پنجمی انگشتر سحرانگیز سلیمان و ششمی مهره فیلسوفان را نام می‌برد. پادشاه آنها را قانع می‌کند که در اندیشه‌های خود در اشتباهند و آنان را به اهداف عالیه رهنمون می‌سازد.

با اینکه دیالوگ و صحبت‌های مؤثر، بنیان اساسی الهی‌نامه است، ولی این دیالوگ در حماسه مصیبت‌نامه نقش کم‌اهمیتی دارد<sup>۱</sup>. موضوع این مثنوی با یک چهارچوب روایی، سفر روح در خلال کشف و شهود عرفانی است. احتمال دارد که گزارش کشف و شهود عارف بزرگ بایزید بسطامی (متوفی ۸۷۴/۲۶۱) که خود عطار آنرا در تذکرةالاولیاء ذکر کرده، درونمایه این مثنوی او باشد و یا دست‌کم نوشته او را تحت تأثیر قرار داده باشد. فکر روحانی در کشف و شهود مصیبت‌نامه در کائنات عرفانی و جسمانی می‌گردد و به صورت مسافری درمی‌آید که مریدیکی از پیران است. این مسافر از چهل مرحله که مطابق با اربعین کشف و شهود است گذر می‌کند و پس از اینکه با هر یک از موجودات عرفانی، کیهانی و جسمانی به صحبت رویاروی می‌نشیند و یا به دیگر سخن، روح دارای خصوصیات جسمانی می‌شود، از پیر طرف صحبتش تعلیمات لازمه را می‌بیند؛ از اینرو در اینجا دومرحله سؤال و جواب و نتیجه‌گیری وجود دارد. مسافر در اینجا با نوعی آشفتگی روحی، حیرت، سردرگمی و نومیدی دست به گریبان است. از همان لحظه‌ای که قابل رویت می‌شود، بدنبال کمک، ارشاد و رهایی از وضع رنجبار موجود است. در هر بار او با تعیین ادعای موجود مزبور برای اشتها، با یک نفر خیراندیش به صحبت می‌نشیند ولی تمام این درخواستها جواب منفی در پی دارد و اغلب از مشکلات

(۱) ریتز، Das Mer، صفحات ۳۰ - ۱۸. در این بخش از اثر ریتز استفاده زیادی کرده‌ام.

وضع خود موجودات مایه می گیرد. انبیاء او را به طرف حضرت محمد (ص) رهنمون می شوند و حضرت محمد (ص) است که راه اصلی یعنی راه برگشت به خود را به او نشان می دهد.

اسرارنامه عطار که با اسلوب حدیقه الحقیقه سنایی و مثنوی مولوی نوشته شده از نظر ساخت نوشتاری تاحدی متفاوت است. در این اثر کم حجم بسیاری از مضامینی که تنوع آنها بر حماسه های بزرگ او سایه انداخته، بصورت اختصار عرضه شده و قطعات تعلیم نظری و پندیات نسبت به سایر آثار او، بیشتر چهره نموده است. **خسرونامه** یا **خسرو و گل** آنتی تر کامل چهار اثر سابق اوست. این اثر او که بسیار منطقی و مؤجز است<sup>۲</sup>، قصه عشق رمانتیکی درباره دو نفر عاشق است؛ یک قطعه افسانه ای از نوع ماجراهای معمولی که در آن از عرفان خبری نیست؛ این حماسه احتمالاً یکی از آثار متقدم شاعر است که کمی پس از فوت مادر او سروده شده است. قهرمان زن این قصه، زن مومنه ای است که زیبائی او بلای جانش شده است؛ لیکن در نهایت با موفقیت تمام پاکی زنانه خود را نگه میدارد<sup>۳</sup>.

بایستی در اینجا یادآوری کرد که تمام حماسه های عطار به جز خسرونامه در مقایسه با طرح آنها دارای اندیشه انتزاعی زیادی است، چون این مفاهیم همراه با داستانهای منفرد برای ترسیم مضمون بنیادی آنها انتخاب شده است.

دیوان عطار در قالب قصیده و غزل حاوی ۱۰۰۰۰ بیت است. این اشعار تقریباً فاقد توصیف طبیعت است و مدحی در آنها دیده نمی شود (این مسأله نشان می دهد که عطار نسبت به صاحبان قدرت بسیار بی اعتنا بوده است)؛ لیکن این اشعار گرمی و حرارت وجدآوری

۲) توضیحات مفصل در اثر ریتز، "Philologica X"، صفحات ۷۳ - ۱۶۰

وجود دارد.

۳) En miniature: Iláhi — Náma، چاپ ریتز، صفحات ۳۱ به بعد؛ ترجمه

رهبانی ۷۱ به بعد.



(و اغلب رندی) را منتقل می‌سازد<sup>۴</sup>. عطار با اینکارش تأثیر زیادی در سعدی و حافظ بجا گذاشته است. او در اشعار خود واژه‌ها را تکرار کرده و برگردانهای منظم بکار برده تا بر تأثیر عاطفه بیفزاید. غزلیات عطار در مقایسه با غزلیات سنایی، دارای تأکید زیاد بر سمبولیسم عرفانی و گیرایی گرم می‌باشد. مختارنامه مجموعه مستقلی از ۲۰۱۰ رباعی است که خود عطار به عنوان بهترین رباعیات خود از میان آثارش انتخاب کرده و طبق محتوای آنها در پنجاه فصل تنظیم نموده است.

تذکره‌الاولیای عطار یکی از آثار استثنایی است که زندگینامه نود و هفت نفر از عرفای متقدم را دارا می‌باشد و نمونه بسیار والایی از نثر کهن و سلیس فارسی است. مع‌الوصف بیست و سه فقره از آن را باید منسوب به احمد طوسی (قرن دوازدهم میلادی) و چهار فقره منتسب به یک نویسنده متأخر دانست.

عطار وحدت وجود تصوف را با جستجوی مطلقیت تعمیق بخشید. جستجویی که لب و مغز آن خداسازی خویشتن خویش بود. کسی که می‌خواهد مادیات را در خود کشته و به خدا پیوندد، بایستی راه فنا پیش گیرد. تنها نیرویی که این پیوند خدایی را مقدور می‌سازد عشق است که راه را برای فداشدن هموار می‌سازد<sup>۵</sup>. الحان پرشور، این کشف و شهود عرفانی را همراهی می‌کند. جلال‌الدین رومی از سنایی ستایش کرده ولی خود را در مقایسه با عطار غلامی بیش ندانسته است.

مولوی: تحقیقات جدید در خصوص زندگینامه مولانا جلال‌الدین رومی (که در زبان فارسی عموماً به مولوی معروف است) نشان می‌دهد که شرح حال وی در خلال زمان مخدوش شده و با مسایل افسانه‌ای آمیخته گشته، چون تغییرات رمانتیک زندگی وی زمینه

(۴) اخلاقیات مذهبی این اثر فقط بامهربانی و عطوفت قلبی نمود پیدا می‌کند.

(۵) رجوع کنید به: ریتز، "Des Proömium"، ص ۱۷۹

خوبی برای يك چنین خدشه و تحریف مهیا کرده است. او در سال ۱۲۰۷/۶۰۴ در يك خانواده کهن و با فرهنگ بلخ پا دنیا گذاشت و پدر او بهاءالدین محمد ولد یکی از وعاظ معروف این شهر بود که هیچ میانه‌ای با کشف و شهود عرفانی نداشت. او مجموعه‌ای از مواعظ بیاد ماندنی خود را تحت عنوان معارف تألیف کرد که بازتابهای آنرا می‌توان حتی در دیوان و مثنوی مولوی مشاهده کرد. بهاءالدین به دلیل ترس از مغولان و فشار برخی از مباحث و جدلها مجبور شد بلخ را در حدود سال ۶۱۶/۲۰ - ۱۱۱۹ اول به قصد اماکن مقدسه و سپس از راه دمشق به قونیه (حدود سال ۶۱۸/۲۲ - ۱۱۲۱) ترك گوید. مولوی پس از فوت بهاءالدین (۶۲۸/۳۱ - ۱۲۳۰) تحت نفوذ عارف معروف برهان‌الدین محقق ترمذی یکی از شاگردان پدرش، درآمد. بدون تردید در پی این تحول و ارشاد روحانی وی بود که برای تکمیل معارف خود راهی حلب و دمشق گردید. در دمشق بود که برای اولین بار با شمس‌الدین محمد تبریزی ملاقات کرد و پس از مرگ برهان‌الدین در سال ۶۳۸/۴۱ - ۱۲۴۰، دلبستگی عمیقی نسبت به او پیدا نمود. وقتی که شمس‌الدین در سال ۶۴۲/۱۲۴۴ در قونیه ظاهر شد، حدوداً شصت ساله بود. با وجود این زیبایی طبیعی و نظریات عرفانی او در ارتباط با معشوق جهانی، مولوی را گرفت و بطرف خود جذب نمود. هنگامی که دلبستگی مولوی به شمس، حسادت شاگردان او را برانگیخت، شمس با رنجیدگی خاطر راهی دمشق شد، ولی درخواستهای مشتاقانه مریدش عزم او را سست کرد و بالاخره دگر باره به قونیه برگشت و بار دیگر باعث انگیزش خصومت دیگری شد (۶۴۲/۱۲۴۷) و این بار هم اجباراً قونیه را ترك گفت. پس از این واقعه، بی‌آنکه از خود اثری باقی بگذارد، گویی در فضایی

(۶) گلپینارلی در مقاله خود بنام «مولان» نتیجه گرفته که مولی در موقع ملاقات با شمس‌الدین ۶۲ ساله بوده است. شاهد گلپینارلی نیز یکی از غزل‌های مولوی است. این فرضیه مرا به شك و تردید واداشت.

مه آلود محو گردید؛ سخنان او بعدها در مجموعه‌ای با عنوان مقالات شمس تبریزی گردآوری شد. گویانکه فهم و درک این جریانات مشکل می‌نماید، ولی عقایدی که در نوشته‌های مولوی منعکس شده، نشانگر تأثیر عمیق شمس‌الدین در او است.

مولوی به عبث دنبال مرادش راه افتاد. عقیده بر اینست که سماعی که اعضای طریقت مولویه راه می‌اندازند و در اثنای آن از نی لبک و دو طبل کوچک استفاده می‌کنند، سمبولی از جستجوی بیهوده و نومیدانه این دوست مرموز گمشده است. این سماع لب و مغز آئین دراویش مولویه است که توسط خود مولوی برپاشده است. آرمان و اشتیاق مولوی، وی را بصورت یکی از شاعران بزرگ درآورده است؛ او خود را در معشوقش می‌جست و روحاً در پی او بود و در این رهگذر، دگر باره خود را یافت. اشعار وی، توسط او سروده نشده، بلکه بوسیله مرادش که در او مجسم شده بود، سروده شده است. او حتی اشعار خود را بنام شمس تبریز «آفتاب تبریز» قلم زد و گاهی هم از نام خاموش استفاده کرده، نامی که گلپینارلی تصور کرده قبل از ملاقات شمس‌الدین، تخلص او بوده است. موسیقی و سماع، عواطف و احساسات خفته او را برمی‌انگیخت؛ عواطف و احساسات وی بار دیگر با دیدار عرفانی و عاطفی يك نفر «زرگر» بیسواد بنام صلاح‌الدین فریدون زرکوب برانگیخته شد و با دیدار او، مولوی چنان شیفته و واله گردید که حسادت و خصومت سایر مریدان را برانگیخت و موجب آشفته‌گی عمیقی در این طریقت شد. مولوی پس از مرگ صلاح‌الدین (۶۶۲/۶۴ - ۱۲۶۳) این‌شیدایی خود را به پای حسام‌الدین حسن ریخت که الهام‌گر اصلی‌اثر عمده او می‌باشد. زیارت‌فانی جلال‌الدین در روز شنبه، ۵ جمادی‌الثانی ۶۷۲/۷ دسامبر ۱۲۷۳ رو به افول گذاشت؛ تابوت او را تمام مردم قونیه، نه فقط مسلمین، بلکه مسیحیان و یهودیان نیز که از تسامح بی‌حد استاد آگاهی داشتند، تا آرامگاهش همراهی کردند.

پروفسور بدیع الزمان فروزانفر کلیات شمس را که مرکب از ۳۶۳۴۹ بیت است با تصحیح عالی به چاپ رسانده است. این اشعار که سر تا پا عقیده عرفانی یکی شدن روح و جسم را به معرض نمایش می-گذارد از يك سو به وحدت وجود و از سوی دیگر به خود-خدایی می-انجامد که «در آن مضمون یکی شدن عاشق با روح معشوق، و تلفیق اینها از اهمیت زیادی برخوردار است. «این اشعار غنایی که در آنها گفته‌ها و دیده‌ها در جذبه شورانگیزی تلفیق یافته، گوی سبقت از تمامی اشعار قبل از خود زبان فارسی ربوده؛ در واقع همه اینها در يك جذبه بیحد سروده شده و در مقایسه با آثار سایر شعرای ایران، دارای سبك و سیاق بسیار ساده‌ایست. این اشعار اگر با این سبك سروده نمی‌شد، عقاید عالی درونی آن بسیار خسته‌کننده می‌گشت، چون این عقاید با چنان استحکام برجسته‌ای ابراز شده که در آن همه ویژگیهای آتشین و رنگین تغزلی را نمی‌توان از تنوع و تنعم آن جدا کرد. بایستی تأکید نمود که تنوع هرگز از محاسن شعر فارسی محسوب نمی‌شد؛ از سوی دیگر، دقت قابل توجهی که در این نوع اشعار غنایی برای توصیف جریانهای روحی بکار رفته خصوصاً در اثر مولوی-از محاسن آن به حساب می‌آید.

اثر اصلی جلال‌الدین مثنوی معنوی است که نوعی دانشنامه و یا انجیل تصوف و عرفان بشمار می‌آید.<sup>۷</sup> این اثر از شش دفتر تشکیل شده و حاوی ۲۷۰۰۰ بیت می‌باشد و دفتر ششم آن ناتمام مانده و دفتر هفتم هم قلابی است. در این اشعار نسبت به غزلیات مولوی، شوریدگی کمتری دیده می‌شود، لیکن دارای زیبایی گسترده شعری و سایر خصایص هنری است که کاملاً جدا از اهمیت فلسفه و اخلاقیات

(۷) بایستی اشاره کرد که طبق گفته گنپینارلی، در اویش مولوی خود را صوفی نمی‌خواند بلکه خود را به دور از طرائق تصوف می‌دانند. نگاه کنید به: ریتز، مجله Oriens، مجلدات ۱۳ و ۱۴، ص ۳۴۶. شاید این مسأله در ایام نخستین این طریقت معمول بوده است؟

عرفانی آن می‌باشد. این اشعار فاقد مطلع مرسوم شعری است و بابت:  
 بشنو از نی چون حکایت می‌کند  
 از جدائیها شکایت می‌کند

آغاز می‌شود که بوسیله عطار (عطار قلابی؟) بدان اشاره شده است.<sup>۸</sup> وقتی به این امر توجه شود که این اثر بالغ بر ده سال با وقفه‌های چند، به کسی که به او الهام می‌بخشید، خوانده می‌شد، اعجاب این شاهکار تخیلی کاملاً آشکار می‌گردد؛ لیکن این اعجاب و شگفتی تاحدی به خاطر فقدان هماهنگی در محتوا (مولوی در این خصوص شبیه سنایی است) و برخی از اشتباهات مختصر رسمی، لطمه خورده است. اندیشه‌های گوناگون با تمثیلات و داستانهای مثنوی ابراز گشته تا آنجا که فهم مفاهیم در یکدیگر تداخل پیدا کرده؛ عواطف با اندیشه‌ها و مهارت و صنایع بدیعی با سلاست و سادگی بیان گشته و زبان آن چنان انعطافی پذیرفته که کاملاً با محتوا و فحوا جوش خورده است. تردیدی نیست که تکنیک وقایع روایی مولوی در مثنوی تکوینی عالتر از تکوین آثار عطار یافته است. دشواری يك مسأله ویژه در «توالی عقاید نهفته که به صورت سست درهم بافته شده و یادآور رشته‌ای از تفکرات گوناگون است. یکی دیگر از ویژگیهای آن، رابطه داستانها با تعالیمی است که از این داستانها گرفته شده است. داستانها معمولاً حالت ضرب‌المثل و یا پندیات اخلاقی نیست؛ هدف آن انگیزش علاقه شنونده به شنیدن دنباله قصه است و همین دنباله رابطه سستی با قصه دارد. در هر داستانی انتظار می‌رود که اخلاقیات براساس نکته واقعی داستان باشد. معهذا این امر صورت نمی‌گیرد.<sup>۹</sup>» در اینجا نیز می‌توان تأثیر عطار را کاملاً مشاهده کرد. سیستم الهی مولوی را می‌توان در چاپ نقادانه نیکلسون از مثنوی (که ترجمه و

(۸) ریتز، "Das Proömium"، صفحات ۱۶۹ به بعد.

(۹) ریتز، "Zum Metnewi - Text" در OLZ (۱۹۲۸ م.)، ص ۸. و نیز رجوع

کنید به: ریتز، Persiens Mystiker Dscheläl Rûmi

تفسیری از آن انجام داده) به خوبی کند و کاو کرد و مناسبات آنرا با سنایی و خصوصاً عطار پی گرفت. ریتز معتقد است که تتایج یک چنین تحقیقی - گواینکه قابل توجه هم باشد کامل و قانع کننده نیست؛ ازاینرو اشاره می کند که فلسفه مولوی را بایستی قبل از همه به کمک منابع موثق دیگر بررسی کرد. ریتز می گوید که این منابع، مکتوبات و مواعظ و سخنان او در فیه مافیه، آثار پدرش، و آثار باقیمانده شمس الدین تبریزی، مراد مولوی، خاطرات احمد افلاکی (متوفی ۷۶۱/۱۳۶۰) و بالاخره آثار پسر مولوی، سلطان ولد (متوفی ۷۱۲/۱۳۱۲) - که خودش یک شاعر عارف بود و تاریخ طریقت مولویه درواقع با او شروع شد می باشد. برپایی و گسترش طریقت مولویه و پیشبرد آئین های نخستین آن، همه از کارهای سلطان ولد بود. او همچنین مفهوم عرفان را برای عرفا و شیوخ تهیه دید و سه نفر از برگزیدگان گمنام پدرش را به اشتهار رسانید. او یک مثنوی در سه باب سرود و در آن اطلاعات موثقی راجع به پدرش و آئین های او عرضه نمود؛ باب دوم آن که معمولاً با نام رباب نامه معروف است مرکب از دو بخش می باشد که از نظر فقه اللغه اهمیت دارد چون یکی به زبان ترکی سلجوقی و دیگری به زبان یونانی است.



## فصل پنجم

### سعدی

ما سعدی را یکی از محبوبترین شعرای اخلاقی ادبیات فارسی و یکی از مشهورترین شعرای ایران، نه به صورت يك نفر مربی عبوس، بلکه به صورت شخصی بشاش، خوش مشرب با کورسویی از بذله‌گویی شیطنت‌آمیز، می‌دانیم. بهر حال سعدی، فردی است که شخصیت وی از بطن نوشته‌هایش چهره می‌نماید. تصویر واقعی سعدی را نمی‌توان با واقعیت‌های محدود تراجم احوال موجود وی، ترسیم کرد. حتی بر گفته‌های خود سعدی نیز اعتباری نیست؛ این گفته‌ها را نمی‌توان لفظ به لفظ پذیرفت؛ و همین مسأله بازسازی زندگینامه او را از لابلای داستانهای خودش که برای سرگرمی و یا تعلیم روایت کرده، مشکل می‌نماید.<sup>۱</sup> درباره سعدی اطلاعات همزمان وجود ندارد؛ و هر نکته هم جای شك و تردید دارد. به همین دلیل برای تعیین وقایع زندگی او قبل از سال ۱۲۵۷/۶۵۵ و بعد از سال ۸۲/۶۸۰ - ۱۲۸۱ اطلاعات دقیقی برای پیگیری موجود نیست، از اینرو مجبوریم به فرضیات و احتمالات چنگ بزنیم.<sup>۲</sup>

(۱) مثلاً هیچکس داستان درویشی را که با ردا و جبه از رودخانه عبور کرد، باور نمی‌کند.

(۲) اقبال، سعدی‌نامه، ص ۶۳۲.



در مدارك قدیم نام سعدی به صورت مصلح‌الدین ابومحمد عبدالله بن مشرف بن مصلح بن مشرف معروف به سعدی شیرازی آمده<sup>۳</sup>، ولی اسامی دیگری نیز در این میانه ذکر شده است. آثار او مبین اینست که وی در شیراز متولد شد؛ در سرتاسر عمر خود وفاداری و علاقه عجیبی نسبت به شهر خود نشان داد و وقتی هم در سفر بود این اشتیاق و علاقه را به نوعی ارائه کرد. تاریخ تولد او را فقط می‌توان از راه حدس عرضه نمود و در این میان اشاره عباس اقبال یعنی بین سالهای ۱۵ - ۱۹/۶۱۰ - ۱۲۱۳ می‌تواند قریب به یقین باشد. سعدی عمر زیادی کرد، ولی البته نه ۱۲۰ سال که بعضی از داستانها ارائه کرده است. سعدی در پرتو فرهنگ عمیق پدرش، از همان ایام کودکی تعلیمات خوبی را گذراند؛ او بارها از اشتیاق و ارشاد خردمندان پدرش یاد کرده است. پس از فوت پدر، مادر او تعلیم و تربیتش را به عهده گرفت (سعدی دوازده ساله بود که پدرش را از دست داد). شیراز در این زمان خالی از مدارس عالی نبود، ازاینرو سعدی تعلیمات اولیه خود را در آنجا گذراند؛ تحصیلات وی در شیراز با سفری که به بغداد نمود، قطع شد و دلیل اینکار هم گویا ترس از «ترکان» بوده است (و یا لاقلاً آن چیزی که سعدی در گلستان بدان اشاره می‌کند). در افواه است که سعدی را اتابکان سلغری شیراز برای تعلم و تحصیل به بغداد فرستادند؛ لیکن این سفر وی نمی‌تواند تا سال ۱۱۹۶/۵۹۲ باشد چون گزارش شده که او در دانشگاه معروف شافعی نظامیه به تحصیل پرداخته است. از اینها گذشته، معقول نمی‌نماید که اتابك شیراز يك چنین لطفی را در حق يك جوان معمولی - ولو تحصیلکرده - کرده باشد. کوششهایی نیز برای کشف تواریخ خاص از نامهایی که خود سعدی از استادان نظامیه بغداد نمود، انجام شده است؛ و در اینجا مشکلاتی پیش رو قرار گرفته است. از قطعاتی که سعدی در آنها خود را مرد مسن پنجاه یا شصت

(۳) - نفیسی، تاریخ درست، ص ۶۵.

ساله می‌نامد نمی‌توان چیزی درك كرد. فقط می‌دانیم که سعدی پس از تکمیل تحصیلات خود، راهی سفر عراق، سوریه و حجاز شد. از سوی دیگر نمی‌توان باور کرد که او سفری هم به شرق ایران، ماوراءالنهر و هند داشته است. داستان ساختگی از بین بردن بت معبد سومنات توسط سعدی نیز خط بطلان بر سفر او به هند می‌کشد. نظیر این مسأله، توصیف باور نکردنی ملاقات او با جوانی در کاشغر است (البته اگر واقعی باشد) که گویا قبل از تکمیل کتاب گلستان بوده وصیت شاعری او در همه جا پیچیده بود؛ حتی اگر تاریخ معاهده صلح بین خوارزمشاه و قراخانیان (در حدود سال ۱۲۱۰ م.) بطور دلبخواه جلوتر حساب شود، باز این کار غیر ممکن می‌نماید. این واقعیت هم که در المعجم (۳/۶۳۰ - ۱۲۳۲) تألیف شمس‌قیس، هیچیک از اشعار سعدی نقل نشده (در حالیکه اشعار زیادی از شاعران این دوره روایت گشته)، شاهی بر این مدعاست.

در گلستان آمده که سعدی از تبریز دیدن کرد و در جریان این سفر با صاحب دیوان شمس‌الدین محمد جوینی و برادرش علاءالدین عطاء‌الملک جوینی و خود ایلخان آباقا دیدار نمود و بنا به درخواست خود آنها به آنان توصیه‌هایی کرد - این توصیه‌ها برای جانداختن این واقعه، توصیه‌ها و اندرزهای ساده و بی‌ریا قلمداد گشته است. اینکه سعدی در زمان خود از شهرت زیادی برخوردار بود جای هیچ نوع تردیدی نیست (آباقا از سال ۶۶۳ تا ۸۲/۶۸۰ - ۱۲۶۵ حکومت کرد) لیکن سفر تنهای او به تبریز جای تردید دارد چون با اینکه وی صاحب دیوان جوینی را مدح گفته ولی فقط به توصیف سفرهای دیگرش پرداخته و از این سفرش صحبتی بمیان نیاورده است. درباره دیدارهای دیگر او با شخصیت‌های معروف این دوره، داستانها پرداخته‌اند که هیچکدام نقشی از حقیقت ندارد. مثلاً گزارش شده که سعدی در شیراز با شیخ صفی‌الدین، جد اعلای صفویه دیدار کرده و او را نماینده عقاید شدید شیعی معرفی نموده است؛ در این داستان، بخاطر

بعضی از مصالح، سنی بودن هر دو نفر اینها در نظر گرفته نشده است. برگشت سعدی به شیراز پس از سالها سیر و سفر، مبین نخستین تاریخ واقعی و موثق است. سعدی پس از اینکه کتاب بوستان خود را تکمیل نمود (۱۲۵۷/۶۵۵) و یک سال بعد نیز گلستان را تألیف کرد (این دو اثر به نثر و نظم هستند)، بوستان را به مظفرالدین ابوبکر بن سعد زنگی اتابک فارس و گلستان را به سعدبن ابوبکر بن سعد زنگی - که سعدی تخلص خود را از نام او گرفته - تقدیم نمود. استفاده از نام یک نفر پادشاه به عنوان تخلص، اهمیت چندانی نداشت چون در این میان موارد و نمونه‌های زیادی وجود دارد که یکی از آن تخلص قاآنی در قرن نوزدهم میلادی است. سعدی مسلماً خیلی پیش از این تاریخ دست به نوشتن زده، لیکن شهرت چندانی بهم نروده است. وقتی که شیراز را ترك گفت يك نفر گمنام بود و گمنام نیز به شیراز برگشت. شهرت او - که بسیار شگفت‌انگیز نیز هست - پس از تألیف بوستان و مخصوصاً گلستان آغاز شد که هر دوی این آثار، هم امروز از شهرت جهانی برخوردار است.

اشاره سعدی مبنی بر اینکه بوستان را بلافاصله پس از برگشت به شیراز و گلستان را يك سال پس از آن تألیف نمود، مبین این مفهوم است که او قطعاتی را که ارمغان سفرهایش بود، تکمیل کرده است، چون يك چنین دوره کوتاهی، برای تألیف يك اثر بنیادی و عمده، بسیار نامناسب بود و این دوره اصلاً اشاره‌ای بر تکمیل و تکوین بلاغت آثار او ندارد. سعدی سالهای سال در شهر محبوب خود شیراز مقیم شد و تمام هم و غم خود را در اتزوا صرف کشف و شهود و شعر نمود؛ او از تجارب عظیمی که در خلال عمرش تحصیل کرده بود برای اظهار پند و اندرز به حکام و رعایا، مریدان و هواداران استفاده کرد و ضمناً از شادیهای آنها شاد و از هبه‌ها و نعمات و اعاشه آنها سخت محظوظ شد. این دوره، احتمالاً تصنیف اکثر اشعار غنایی وی، چه غزلیات و چه قصائد تعلیمی او است که در آنها بزرگان و عوام

را در خلال وقایع جاری به نصیحت نشست<sup>۴</sup>. جالب توجه است که وی در این دوره به فوت برادران جوینی هیچ اشاره‌ای نکرده است؛ آیا او ترسیده و یا اینکه نوشتن در این خصوص را از مدت‌ها پیش متوقف ساخته بود؟ نفیسی در میان افراد بیشماری از محققین، سال فوت سعدی را عرضه کرده و آنرا ۲۷ ذوالحجه ۶۹۱/ ۹ دسامبر ۱۲۹۲ نوشته است.<sup>۵</sup>

نمی‌توان قاطعانه اظهار داشت که سعدی جزو عرفا بوده است. (البته باید بعضی از ابهامات غزلیات او را که بوی عرفان می‌دهد، ندیده گرفت، چون آوردن این نوع ابهامات در غزل يك امر عادی بوده است.) مهمترین دلیلی که می‌توان در خصوص عرفان سعدی اظهار کرد، بابی در مسأله عشق کتاب بوستان اوست. معهذا مبین گرایش او به سوی کشف و شهود نیست بلکه بیشتر زهد و تقوی مدنظرش است و درونمایه‌هایش نیز بیشتر نه اخلاقیات فلسفی بلکه مکتب نفع‌پرستی است. همین مسأله می‌رساند که چرا وی در مقام يك نفر معلم اخلاق، توجه خاصی به جزئیات آئین‌های اخلاقی- که در جای دیگر به طرح آنها پرداخته نمی‌کند، بلکه سعی می‌نماید استثناهائی را پیش بکشد که در صورت «علاج عکس آنها صادق است.» بنظر او حقیقت، توخالی است لیکن می‌شود در جای خود دروغ مصلحت‌آمیز نیز بر زبان راند. سعدی این مسأله را در نخستین حکایت، اولین باب گلستان پیش می‌کشد و آن زمانی است که انسانیت حکم می‌کند اصل حقیقت پوشیده بماند، چون در غیر این صورت حرص و طمع و حماقت شاه و سبعت مشاورین وی، قتل‌عام و خونریزی راهمی‌اندازد. در آثار سعدی از این تناقضات زیاد است. سعدی در زندگی حقیقی خود نیز هیچوقت پایبند اصول اخلاقی شدیدی نبوده است. اگر سعدی جزو افراد نادر ادبیات فارسی است که

۴) اشعاری از سعدی باقی‌مانده که به گویش شیرازی سروده شده است.

۵) تاریخ درست.

به آزادی بیان ادبی ارزش زیادی قایل بوده و چاپلوسی در قصیده‌ها دوست نمی‌داشته و قصد تنبیه و آگاه‌سازی در آنها داشته و خود را به دلیل مصاحبه و مباحثه با حکام به سرزنش می‌نشسته، پس چطور به خود اجازه داده تا هلاکو را که سلجوق‌شاه سلغری را از صفحه‌روزگار پاک کرد و بغداد را با خاک یکسان نمود و مستعصم آخرین خلیفه عباسی را بطرز فجیعی از میان برداشت، مدح نماید؟ و نیز چرا وی در رثائیه‌ای به سوک این خلیفه نشسته؟- چون اینکارش مخالف با سیاست و خط‌مشی ارباب شیرازش ابوبکر بن سعد بود که با اینکه یک نفر سنی‌مذهب بود، لیکن قشون خود را در معیت مغولان برای ویران‌سازی بغداد، مرکز تسنن اسلامی گسیل داشت. شیلی معتقد است که با اینکه سعدی را جزو عرفای بزرگ به حساب آورده‌اند، ولی حقیقتاً او صوفی نبوده و تلاشی هم برای پیشبرد و توسعه‌عرفان نکرده، بلکه گرایش خاصی به شیوه ملاها داشته است؛<sup>۱</sup> درواقع خود سعدی می‌گوید که وقتی نوجوانی پیش نبوده، پدرش او را به دلیل خودبینی و عیب‌جویی از دیگران، تنبیه کرده است. سعدی همچنین از لواط بدگفته، با اینکه خود مطهر از این مسایل نیز نبوده است.

محصولات ادبی سعدی مشتمل بر انواع شعر غنایی و نیز حماسه تعلیمی و نثر بلیغ و فصیح است. حماسه قهرمانی با طبع آرامش‌طلب او سازگار نبود (مطلع رزمی یکی از داستانهای بوستان نشان می‌دهد که اگر وی می‌خواست می‌توانست در این نوع شعر نیز سرآمد گردد). سعدی که قصه‌گوی ماهری بود، هیچوقت خود را منحصر به یک مضمون واحد شعری که در حماسه‌های رمانتیک مستلزم هزاران بیت بود و نیز به اشعار تعلیمی با مفاهیم متنوع، نکرد. با اینکه او غزل را در آن ایام به اوج هنری و تکامل خود رسانید، ولی بیشترین شهرت او بخاطر تألیف کتاب گلستان بود. بدین ترتیب سعدی نشان داد که استاد کامل نظم و نثر است.

آثار تعلیمی عمده سعدی بوستان و گلستان است. در واقع اشعار اخلاقی مدتها پیش از سعدی در صحنه ادبیات فارسی ظاهر شده بود، ولی سعدی، بزرگ شاعر شیراز، آنرا برای نخستین بار به سطح شعر واقعی ارتقاء داد. بوستان و یابه عبارت صحیح تر سعدی نامه حماسه‌ای است در بحر متقارب که به غلط به صورت یک حماسه خاص قهرمانی بشمار آمده است. اشعار آن ۴۵۰۰ بیت است که به غیر از مقدمه آن (که بیانگر مذهب تسنن است) به ده باب درباره خصایل مختلف انسانی تقسیم شده است. سعدی هر کدام از بابها را با اجمالی از یک مسأله نظری آغاز می‌کند و سپس آنرا با تجربه خویش و یا توسط افسانه‌ها، تاریخ و غیر آن، و با شیوه معمولی مثنویهای تعلیمی مجسم می‌سازد. این تمثیلات که اغلب خلاصه هم هستند در سایر آثار مشابه نیز بارها دیده می‌شود.

گلستان نیز همان الگوی ایدئولوژیک را دنبال می‌کند. قالب آن اثری در تحول نثر فارسی نداشته، چون به نثر مسجع و مقفی همراه با اشعار مناجات گونه عبدالله انصاری (متوفی ۱۰۸۸/۴۸۱) که گویا الگوی سعدی بوده، تألیف یافته است (یک سوم مطالب این اثر، به صورت منظوم است). گلستان در مقایسه با بوستان که در آن تمثیلات با مسایل اخلاقی پیوند خورده، شامل حکایاتی است که یک یا دو بیت به عنوان نتیجه، زینت بخش آنهاست: این قالب در واقع نوعی مقامه کوتاه است. گلستان مرکب از یک دیباچه و هشت باب است که در آنها مواد روایی تحت عناوین ویژه‌ای تدوین شده است. گاهگاهی عنوان یک باب با حکایت مخصوص آن نمی‌خواند و گاهی هم نتیجه بی‌ربطی از حکایت حاصل می‌شود. در اینجا ویژگی اسلوب سعدی تسلط وی بر زبان، سادگی و سلاست (که فقط در دیباچه پرزرق و برق آن دیده نمی‌شود) و ایجاز است که در آن روزگار بی‌نظیر بود. اگر در بوستان نتوان اشعار فلسفی عمیقی پیدا کرد (به جز باب عشق و جوانی) در عوض گلستان مشحون از مفاهیم عملی و

جامعه‌گرایی ملموس است که در آن نتایج حاصله در کسوت اشعار مقبول و بی‌نظیر جایگاه ویژه‌ای دارد. از آنجا که گلستان سعدی با سبک سلیس و سحرآمیز و شیوه سهل‌ممتنع نوشته شده، لذا ترجمه آن به زبانهای دیگر مقدور نیست چون اثر به صورت پیش‌پا افتاده‌ای درمی‌آید. چون مترجم در اینجا با اشعاری که در ارتباط با وقایع پیش‌پا افتاده روزانه است، سر و کار دارد و وقوع آنها مستلزم هیچ‌نوع درس و عبرتی نیست. لحن این اثر چندبعدی است، جد با هزل، اوج با حسیض درآمیخته است. در آن قطعات مشکل‌چندی نیز وجود دارد؛ بهترین نمونه جدال سعدی با مدعی درباره اغنیاء است که بی‌تفاوتی آنها را در قبال فقر و فلك زده‌ها به انتقاد می‌نشیند. در نظر اول چنین می‌نماید که سعدی در صدد دفاع از اغنیاء است؛ لیکن با يك نگاه عمیق به طنز فخیم و گزنده‌اش، جهت‌گیری اصلی وی مشخص می‌گردد.

این دو اثر سعدی (اول گلستان و بعد بوستان) مقلدین زیادی در پی داشت. بهترین آنها بهارستان جامی تألیف در سال ۸۹۲/۱۴۸۷ و کتاب پریشان‌قاآنی تألیف در سال ۱۱۵۲/۱۸۳۶ می‌باشد.

سعدی با اینکه معروف درباره‌ها بود، لیکن يك شاعر محض درباری بشمار نمی‌آید؛ چون جذابیت قصیده، او را به طرف مدح‌کشانده است و تمام نقطه‌ضعف و اتهام سعدی نیز در همین قصاید نهفته است. طبقه‌بندی اشعار تغزلی وی به سیاق قدیم شامل چهار مجموعه قصاید و يك مجموعه مفصل غزلیات است. اما بین او و بین پیشروان او يك فرق بزرگ وجود دارد. او با اینکه به درباره‌های زیادی رفت و آمد داشت، ولی هرگز عقیده خود را مبنی بر آزادی کلام و آزادی قلم از دست‌نداد؛ و هرگز هم دست‌تکدی بسوی این و آن دراز نکرد. مدایح وی حفظ شده است؛ وی ظهیر فاریابی را به دلیل اغراق بیش‌ازحد ملامت می‌کند و نیز تمام افرادی را که می‌خواهند در قصاید خود پند و اندرز به شاهان بدهند خطاب قرار

می‌دهد و بر وجوب عدالت و سخاوت و نیکوکاری پادشاهان تأکید می‌نماید و در جای جای اشعار خود اشاره بر جهان گذران دارد. سعدی برای انجام این کار مجبور بود از نوعی بیان نصیحت‌گر و پندآمیز سودجوید والا جسارت و گستاخی‌اش خطر می‌آفرید؛ مع هذا مرجعیت و قدرت شخصی وی، حافظ او بود. عنصر تعلیمی، در این اشعار غنایی جایگاه ویژه‌ای دارد و تغزل از اهمیت کمتری برخوردار است. نمی‌توان اظهار داشت که همه قصاید او دارای ارزش یکسانی هستند، چون برخی از آنها پیش‌پا افتاده و یکنواختند.

بخش عمده تألیفات سعدی را از نظر محتوا و میدان دید، غزلیات او همراه با مجموعه‌ای از سخنان کوتاه و کلمات حکیمانه که صاحبیه نامیده می‌شود و نیز قطعات، رباعیات و مفردات وی تشکیل می‌دهد. سعدی قبل از حافظ، پیشرفت یک‌صدساله غزل را به اوج خود رسانید. لیکن نبوغ و اثره سعدی چه بوده است؟ قبل از همه بایستی اظهار داشت که او در مدایح خود با کلمات بازی نکرده، بلکه احساس خود را در قالب ملموسی ریخته و حالت واقع‌گرایانه و عالی بدان بخشیده است. طبق نوشته بهار، بعضی از اشعار سعدی، مضامین سیاسی را در کسوت شراب و شاهد می‌نمایاند. البته سعدی هنگامی که به تمام جنبه‌های ریاکاری و دورویی حمله می‌کند یک شاعر ناب اخلاقی است. او در اشعار خود موضوعات تازه‌ای ایجاد کرده و رنگ و بوی جدیدی بدانها بخشیده است. سادگی زبان، تناسب اوزان، صراحت قطعات و شیوه مستقیمی که هر کدام از حکایات نتیجه و اثره خود را عرضه می‌کند، از دیگر خصایص آثار سعدی است.

اخیراً بررسی نقادانه‌ای از آثار ادبی سعدی توسط فروغی و علی‌اف صورت گرفته است. اعلام شده که شش رساله منشور با نشر مسجع (نظیر نشر گلستان) از سعدی بجامانده که هیچکدام از آنها نمی‌تواند با واقعیت جور دربیاید. به این شش رساله باید یک رساله هفتمی نیز افزود که رساله‌ای توخالی مرکب از مواعظ عرفانی و



مذهبی درتقریر رساله دوم است و اینهم احتمالا جعلی است. مع الوصف تردیدی نیست که خود سعدی بعضی از قصه‌های کوتاه باب پنجم گلستان را برشته تحریر درآورده که در آنها بوئی از گلزار گلستان به مشام نمی‌رسد. وجود این نوع قصه‌ها، صحت مطایبات یا طبیات و یا هزلیات را ثابت می‌کند؛ اینها مجموعه‌ای از اشعار یکنواخت و بدون سائقه هنری است که سعدی از روی مصلحت آنها را سروده است و خود نیز در مقدمه‌اش پوزش طلبیده است. بوزانی معتقد است که این جنبه آثار سعدی و آثار دیگران، یکی از نمونه‌های برجسته واقع‌گرایی ادبیات کهن فارسی می‌باشد؛ که درجای خود بسیار خشک و توخالی نیز هست. نویسندگی پندنامه نیز در محاق تردید است؛ این پندنامه زمانی یکی از متون بررسیهای غرب بشمار می‌رفت چون شاعر در آنها بدون اینکه در پی اوج و ارتقاء هنری باشد، بعضی از اصول پر سر و صدا را مطرح کرده است.

سعدی در ادبیات فارسی و نیز در ادبیات جهان یکی از افراد محبوب و چندبعدی است. از اینرو نمی‌توان عقاید او در يك سیستم منسجم و یکپارچه تلفیق نمود. او که شاعری فعال و فیاض همراه با تضادهای گوناگون بود، هرگز قاطعیت نداشت و بیشترین جاذبه او نیز احتمالا در تضاد عقاید متناقضش نهفته است. این عقاید وی اکثر اوقات عاری از لطافت است ولی با چنان زبان و بیان محکمی ابراز گشته که حتی برای فرد ساده‌نگری نیز قابل فهم است. تعدادی از سخنان وی به صورت ضرب‌المثل درآمده و حال آنکه اصل وریشه آنها ضرب‌المثل نیست. سعدی با بهره‌گیری از تجارب فردوسی، اسدی، سنایی، انوری، ظهیرفاریابی و حتی شاعر معروف عرب‌متنبی (متوفی ۳۵۴/۹۶۵)، خوانندگان وسیعی را به سوی خود جلب کرده و حال آنکه نوعی سلاست غیرقابل تقلید کل آثار او را پوشانده و آنها را سهل و ممتنع ساخته است. یکی از آرمانهای برجسته او، اخوت تمام انسانهاست و عرفان او نیز از راه تشویق به زندگی فعالانه

و متعادل به خدمت توده مردم درآمده است؛ او با شیوه ویژه خود به تسامح، بیعدالتی، استثمار، و خشک‌اندیشی و خشک‌پارسائی تاخته است. وئی موفقیت و کامیابی بی‌نظیر و پایای سعدی بیشتر از همه در جهان‌شمولی او و نیز فلسفه مناسب اخلاقی‌اش نهفته است. سعدی آئینه تمام‌نمای زبان فارسی است، چنانکه اکثر افراد او را با این دیده می‌نگرند.

## ۱- معاصرین سعدی

### الف) قصیده‌سرایان

حمله مغول چنان ضربه‌ای به خراسان، آذربایجان و بالاخره مرکز ایران وارد ساخت که شعر برای مدتهای مدیدی از این نواحی رخت بربست. شاعران بزرگ قرن هفتم/سیزدهم در نواحی بی‌دغدغه یعنی در جنوب غربی (سعدی)، در آسیای صغیر (مولوی) و در هند (امیر خسرو) می‌زیستند. در خود ایران، حیات ادبی در شیراز که بهر حال تاحدی از صدمات و خطرات مغول‌درمان مانده بود، متمرکز شد. شخصیت اصلی این حیات ادبی در اینجا سعدی بود؛ بقیه، مقلدین شعرای سابق و یا مقلدین خود سعدی بودند. تنها شاعری که در اینجا شایسته ذکر است رضی‌الدین ابوعبدالله محمد بن ابوبکر امامی هروی (متوفی ۶۷۶/۷۸ - ۱۲۷۷) است که در قصاید خود امرا و وزرای کرمان را مدح کرد. سبک قصاید و غزلیات وی ساده است و روح تصوف را در خود منعکس ساخته است. مدایح شاعر معاصر امامی یعنی مجدالدین همگر (متولد ۶۰۷/۱۱ - ۱۲۱۰، متوفی ۶۸۶/۱۲)

(۱۲۸۷) که دیوانی و شاعر دربار اتابکان سلغری شیراز بود، از نظر اغراق‌گویی از اشعار امامی جلو زد. مجد همگر پس از سقوط اتابکان فارس، در اصفهان و بغداد به فعالیت پرداخت و سفری هم راهی خراسان شد و بالاخره به زادگاه خود برگشت. مجد همگر بر عقاید دلنشین مسلط بود و آنها را در اشعار خود منعکس می‌کرد و رباعیات وی که از نظر مضمون و بیان متنوع و از حیث لحن شخصی بود، بسیار زیبا سروده است.

### (ب) عرفا

عراقی: فخرالدین ابراهیم بن شهریار عراقی یکی از معاصرین سعدی بود و مثل او نصف شرقی جهان اسلام را گشته بود؛ ولی او برخلاف سعدی، عارفی پرکار محسوب می‌شد. او عطشی سیری‌ناپذیر به دانش و عشق داشت و این دو از خصایل اصلی وی بشمار می‌رفت. او در سال ۶۱۰/۱۲۱۳ در همدان چشم به جهان گشود و قریحه و استادی غیرعادی‌اش موجب اعجاب اطرافیان‌ش گردید. عراقی در هفده سالگی وارد جرگه دراویش شد و به جوان زیبائی دل بست (اتفاقی که بعدها بر سر خود او آمد). دست از همه چیز کشید و همراه آنها ایران و هند را گشت و بیست و پنج سال از عمر خود را با بهاءالدین زکریای ملتانی یکی از شاگردان شهاب‌الدین سهروردی گذراند. ولی بالاخره حسادت یکی از همقطاران وی در این طریقت باعث شد تا مخفیانه راهی سفر مکه شود. پس از زیارت مکه، از قونیه دیدن کرد و در آنجا شیفته خطابه‌ها و مواعظ شیخ صدرالدین قونوی درباره اندیشه‌های عارف فیلسوف معروف محی‌الدین بن عربی (متوفی ۶۳۸/۱۲۴۰) گردید عراقی تحت تأثیر این مواعظ کتاب *لمعات*

را نوشت که نوعی کشف و شهود زاهدانه در خصوص **فصوص الحکم** ابن عربی است. شرایط باعث شد که سری هم به قاهره و از آنجا به دمشق - که آرامگاه ابن عربی و دیگران حالت قداست بدان بخشیده بود - بزنند. وی در هر دو شهر با استقبال بی نظیری روبرو شد. تا سال ۱۲۸۴/۶۸۸ در دمشق گذراند و بالاخره در کنار مردی که در چشم او بزرگترین نماینده عرفان بود، دفن گردید.

کتاب **لمعات عراقی** که از آثار عمده او بشمار می رود، کتاب پر حجمی نیست، لیکن فن شعری که در آن بکار رفته از استواری و فخامت خاصی برخوردار است. این اثر منشور همراه با نظم فارسی و عربی تحریر شده است. این اثر، فصل تازه‌ای در نظریه عشق یعنی در عرفان ابن عربی - که تجلیات این عرفان آخرین حوزه‌های تفکر عرفانی جهان اسلام را فروپوشاند - گشود.<sup>۷</sup> از تفسیرات گوناگونی که راجع به این اثر نوشته شده می‌توان از اثر جامی با عنوان **اشعه لمعات** (۱۴۸۱/۸۸۶) ذکر کرد. دیوان عراقی و اثر دلنشین او بنام **عشاق‌نامه** که با عنوان **ده فصل** معروف است و مثنوی کوتاهی همراه با غزلیات می‌باشد، همان خط عرفانی را دنبال می‌کند و این خط عرفانی در غزلیات دیوان او به اوج خود می‌رسد.<sup>۸</sup> اشعار عراقی در مقایسه با اشعار مولوی، از نظر قالب بسیار سلیس و فخیم است. / مفاهیم نظری عراقی درباره عشق عرفانی از اهمیت زیادی برخوردار است چون این مفاهیم با توجه به زندگینامه عراقی، از تجارب عشق عرفانی خود او مایه گرفته که در میان شعرای فارسی زبان بی نظیر است. ]

**بابا افضل:** افضل‌الدین محمد کاشی معروف به بابا افضل در حوالی سال ۸۲۷/۵۸۲ - ۱۱۸۶ و یا ۹۶/۵۹۲ - ۱۱۹۵ در مرق کاشان چشم‌به‌جهان

(۷) ریتر، "Philologica VII"، ص ۹۶.

(۸) مثنوی عبید زاکانی با همین نام تألیف در ۷۵۰/۱۳۵۰ احتمالاً ملهم از این اثر است ولی در آن به نوعی عشق دنیوی نظر دارد.

گشود و پس از سال ۱۲۵۶/۶۵۴ ویا ۱۲۶۴/۶۶۶-۱۲۶۵ چشم از جهان بریست؛ معه‌ذا وی طبق نوشته مینوی قبل از این تاریخ در آغاز قرن هفتم/سیزدهم زندگی می‌کرده است؛ بالاخره درمرق‌کاشان هم دفن گردید. درباره زندگی وی اطلاعات کمی در دست است و این اطلاعات هم اهمیت چندانی ندارد. تفکرات او تحت تأثیر تفکر باطنیان و ابن‌سینا قرار داشت و در کاربرد اصطلاحات فنی فارسی بجای اصطلاحات عربی شباهت زیادی هم به ابن‌سینا دارد. اکثر اشعار وی به زبان فارسی است ولی گاهی به زبان عربی شعر سروده است. آثار منشور او در ارتباط با فلسفه، عرفان، ماوراءالطبیعه، اخلاقیات و منطق است؛ برخی از آنها اصل و بعضی دیگر اقتباس و ترجمه از روی آثار دیگران است و با سبک ساده و سیال و استادانه نگارش یافته است؛ بهار ترجمه باباافضل را از کتاب النفس ارسطو، یک استثنا به حساب آورده است. رباعیات باباافضل بسیار جذاب است و واینفیلد (Whinfield) سالها قبل به ویژگی شورشگری آنها اشاره کرده است.<sup>۹</sup> به همین دلیل است که برخی از این رباعیات جزو رباعیات عمرخیام به حساب آمده است. باباافضل را بایستی در میان نظریه‌پردازان اصلی تصوف به حساب آورد.

شبستری: از شعرای دیگر - با اهمیت تردیدآمیز - شیخ محمود شبستری (متوفی حدود ۷۲۰/۲۱ - ۱۳۲۰) بود که گلشن راز او (تألیف در ۷۱۰/۱۳۱۱) در شرق از توجه خاصی و در غرب از تمجید غیرموجهی برخوردار شده است. این اثر، یک اثر نسبتاً کم‌حجم درباره اصطلاحات سمبولیک «عرفانی» است و در واقع مرکب از یک سلسله جوابیه منظوم به سؤالات منظوم میرحسینی سادات (متوفی ۷۱۸/۱۳۱۸) می‌باشد. اینکه بعدها آقاخان در بمبئی (۱۲۸۰/۱۸۶۵) علاقه خاصی نسبت به این اثر ابراز داشت می‌رساند که نویسنده آن (اگر واقعاً خود شبستری باشد) گرایشهای اسماعیلی

(۹) براون، A Literary History of Persia، جلد ۲، صفحات ۱۱۰-۱۰۹.

داشته است.<sup>۱۰</sup> شبستری هر که بوده، بهر حال شاعر برجسته‌ای نبوده است.

اوحدی: رکن‌الدین اوحدی اصفهانی (متولد مراغه در سال ۶۷۰/ ۷۲ - ۱۲۷۱، متوفی ۷۳۸/۱۳۳۸) به دلیل دارا بودن مفاهیم هنری از عقاید عرفانی در غرب مورد تمجید و تقلید قرار گرفته است. این تمجید و تقلید البته به دلیل اثر بنیادی او بنام **جام جم** که در سال ۷۳۳/۳۳ - ۱۳۳۲ به **سبک حدیقه الحقیقه سنایی** - البته نه به صورت کورکورانه، چون اوحدی اثرش را در اثر تجارب شخصی خود نگاشته - نوشته شد، حقیقتاً لازم بوده است. البته امروز اهمیت اوحدی نه در عرفان او، بلکه در علائق اجتماعی و تربیتی وی نظیر مراودات اجتماعی، بازسازی شهرها، تربیت بچه‌ها، نقادی قضاوت و غیر آن که نسبت به سایر شعرای ایرانی توجه خاصی به این امور کرده، نهفته است. بنابراین شعر او شبیه «تلفیقی از قابوسنامه و حدیقه الحقیقه است»<sup>۱۱</sup>. بعضی از غزلیات اوحدی حتی در دیوان حافظ نیز نمود پیدا کرده است. شاعر و نقادی چون محمد تقی بهار معتقد است که یکی از غزلیات اوحدی بایکی از غزلیات حافظ پهلومی‌زند<sup>۱۲</sup>. چنین می‌نماید که تخلص اوحدی از رئیس طریقت او بنام شیخ ابو حمید اوحداالدین کرمانی (متوفی ۶۹۷/۱۲۹۸) که خود نویسنده مثنوی بنام **مصباح الارواح** است، گرفته شده باشد<sup>۱۳</sup>. کتاب **مصباح الارواح** نوعی سفر تمثیلی در شهرهای خیالی برای عرضه عقاید بنیادی است و در جای خود شباهت زیادی به **کمدی الهی** دانته دارد. اوحداالدین کرمانی به بدعت‌گزاری متهم شد و این البته جای شگفتی

(۱۰) آربری، Classical Persian Literature، ص ۳۰۴.

(۱۱) آربری، همان مأخذ، ص ۳۰۷.

(۱۲) بحث، ص ۱۸۴.

(۱۳) اقبال، مجله دانشکده ادبیات تبریز، جلد ۲، بخش ۳، معتقد است این اثر از آن محمد بن الطغان بردسیری است و به غلط به اوحداالدین کرمانی نسبت داده شده است.

نداشت چون او مریدی از مریدان محی‌الدین بن عربی بود: او طرفدار طریقت انسان انا الحق زن بود و «همراه احمد غزالی و عراقی به گروهی از عرفا تعلق داشت که حرمتی آسمانی به زیبایی زمینی قایل بودند.<sup>۱۴</sup>»

## ۲- نزاری قهستانی

حکیم سعدالدین بن شمس‌الدین بن محمد نزاری قهستانی (متولد در بیرجند در سال ۴۸/۶۴۵ - ۱۲۴۷ و متوفی در همانجا در سال ۲۱/۷۲۰ - ۱۳۲۰) به دلیل شخصیت عالی خود در بین شعرای ایران معروف است. او از يك خانواده کهن ولی فقیر شده اشرافی ایران بود که در جریان حمله مغول تمام دارایی موروثی خود را از کف داد و به زندگی سختی دچار شد. با ادبیات فارسی و عربی آشنا گشت و عمیقاً تحت تأثیر عمر خیام قرار گرفت. با اینکه برخی از معلمین وی سنی‌مذهب بودند، ولی وی واجبات را طبق عقاید مذهبی پدرش، بجا می‌آورد. تردیدی نیست که نزاری یکی از شیعیان سنتی محسوب می‌شده، ولی در تفسیر قرآن و نیز در اعمال ظاهری‌اش (مثلاً در ارتباط با باده‌گساری) و نیز در عدم اعتقاد به آخرت، وابسته به آئین اسماعیلی بود. از همان عنفوان جوانی در دربار کار می‌کرد و منشی حکام آل کرت هرات بود و در قصایدش آنها را مدح کرده است. با اینکه نزاری در اعتقادات خود به آئین اسماعیلی پابرجا بود، ولی اطلاعات مبسوطی درباره سرزمینها و اقوام دیگر و عقاید آنها

کسب کرد؛ او به عنوان يك نفر مأمور رسمی و نیز به عنوان يك نفر اسماعیلی دست به سفرهای زیادی زد. محصول دوسال سفر حج وی (۷۹ - ۸۱/۶۷۸ - ۱۲۸۰) سفرنامه‌اش (حدود ۱۲۰۰ بیت) بود که در آن علاوه بر توصیف جزئیات پیش‌پاافتاده، حیات شهرها و نواحی مختلف دیدارهایش بامردم و سایر تجارب خود را نیز تشریح کرده است. او پس از برگشت از سفر، وارد خدمت دربار شد، ولی چنان مورد اتهام قرار گرفت که مقامش را از دست داد. شعر مناظرات شب و روز او که برای دفاع از خود سروده، باعث بخشودگی کوتاه‌مدت وی شد. پس از آن به گوشه عزلت خزید و گفته شده حتی سرودن شعر را نیز از سر خود رد کرد؛ بالاخره به زندگی کشاورزی پرداخت چون مثل ابن‌یمین ارزش زیادی به این نوع زندگی قایل بود.

دیوان او حدود پانزده باب است که در میان آنها می‌توان از مثنوی بلند (حدود ۱۰۰۰ بیت) **اظهر و مظهر** نام برد که درباره صداقت دو نفر عاشق است؛ این مثنوی در سال ۷۰۶/۱۳۰۰ سروده شده است. غزل‌تراری فراتر از قوالب سنتی ادبی پا گذاشته و تمام نارضایتی اجتماعی را که ثمره ظلم و ستم و استثمار مغولان بود، در خود منعکس کرده است. یکی دیگر از آثار بنیادی او **دستورنامه** (در ۵۷۶ بیت) است که نوعی «اندرزنامه» مردمی می‌باشد و در آن زبان و قالب شعری جلای خاصی یافته است؛ او این اثر را برای فرزندانش سرود ولی در واقع «به آنهایی تقدیم کرد که زندگی مسرفانه‌ای داشتند و در باده‌گساری که در مخالفت علنی با قرآن بود، افراط می‌نمودند.» دولت‌شاه می‌گوید که این کتاب پیش مستعدان و ظرفا قدری دارد، هرچند گستاخیهایی که در شرع ممنوع است از او صادر می‌شود.<sup>۱۵</sup>

تراری کمتر شناخته شده و از ارزش کمتری برخوردار شده است. دلیل این مسأله در عقاید، آرا و گرایش اشعارش نهفته است.



برتلس او را یکی از روشنفکران صریح‌اللهجه و ویرانگر بسیاری از بنیادهای تسنن به حساب آورده است.<sup>۱۶</sup>

---

(۱۶) چاپ لیدن، ص ۲۳۱، ص ۲۳۳، ص ۷؛ برتلس، همان مأخذ، ص ۴۴.

## فصل ششم

### ادبیات هند و ایرانی

نقطه آغاز تماس جهان اسلام با هند، قرن هشتم میلادی بود؛ لیکن این تماس دوره کوتاهی بیش نبود. در واقع اسلام در هند بوسیله محمود غزنوی (اوایل قرن یازدهم میلادی) نفوذ پیدا کرد و جانشینان او، و نیز سایر سلسله‌های بعدی سیاست وی را پی گرفتند؛ باینکه اینان ترك‌تژاد بودند، ولی دربارشان را با زبان فارسی و آداب و رسوم هندی آراستند، چون همه آنها تحت سلطه فرهنگ والا و پیشرفته ایران بودند. تأثیر و نفوذ این دربارها و وجود هندوان در آنها باعث توسعه و گسترش زبان فارسی در مناطق مفتوحه گردید، تا آنجا که آرزوی هر کسی ورود به این دربارها و کسب مهارت در زبان فارسی بود. طبقات بالا از نخستین طبقاتی بود که تحت تأثیر این فعل و انفعالات قرار گرفت. و از میان آنها شعرای هند و ایرانی که حتی جزو مهاجرین ایرانی نیز محسوب نمی‌شدند، سردرآوردند. آنها که در هند بیگانه بشمار می‌رفتند، در نوشته‌های خود ویژگی‌هایی را وارد کردند - نوشته‌هایی که حتی خود ایرانیان آنرا جزو زبان فارسی نمی‌دانند. با وجود این، در این دربارهای هند و ایرانی ادبای چندی وجود داشتند - و تعدادشان هم زیاد بود - که در خود ایران و آسیای مرکزی تأثیر زیادی بجا گذاشتند. بزرگترین آنها یمین‌الدین ابوالحسن امیر خسرو دهلوی بود که در سال ۶۵۱/۱۲۵۳ در پتالی

چشم به دنیا گشود و هفتاد و پنجسال بعد در دهلی چشم از جهان بر بست.

امیر خسرو: امیر خسرو فقط از سوی مادر، هندی بود؛ پدر او که ترك بیسوادى از آسیای مرکزی بود، یکی از افراد مهم بشمار می آمد و همراه ایل خود بنام هزاره لاجین از ماوراءالنهر و یا بلخ به هند کوچید (در زمان هجوم مغولان). با اینکه امیر خسرو وابسته به طریقت چشتی بود و یکی از مریدان شیخ و عارف معروف نظام الدین اولیاء (متوفی ۷۲۵/۱۳۲۴) بشمار می رفت، ولی شاعر درباری حکام و سلسله های مختلف دهلی و ملتان محسوب می شد. این تعلق خاطر به دربارها، هرگز سلسله عرفانی اشعار تغزلی وی را نگسست با اینکه معروفست که **طوطی هندی** وی مرکب از ۴۰۰۰۰ بیت می باشد ولی این تعداد با عقل و منطق نمی خواند، هر چند اینرا هم بایستی پذیرفت که امیر خسرو از شعرا و نیز نویسندگان پرکار بشمار می رفته است. او بهترین غزلیات خود را در پنج دیوان جمع آوری کرد که شامل قصاید رثایی و خصوصاً نمونه هایی از غزلیات وی می باشد. امیر خسرو در قصیده، دنباله رو خاقانی بود و ولی قصایدش نسبت به قصاید او از سادگی خاصی برخوردار است - و نیز از سنایی و بعدها از شاعر معاصر خود کمال الدین اصفهانی تقلید کرد؛ معذک در غزل هم، سعدی الگوی او بود. محمد وحید میرزا در عین حال که آثار دیگر این شاعر را دست کم نگرفته، ولی بیشترین اهمیت را به غزلیات او قایل شده و بر سادگی و سلاست، پیوند درونی، غنای احساس، لحن آهنگین (که در بین عرفا معروف بوده) و بالاخره به استحکام فکری آنها تأکید ورزیده - کیفیتی که وی ادعا کرده هیچکدام از شعرای ایران به جز جامی (متوفی ۸۹۸/۱۴۹۲) و نظیری (متوفی ۱۰۲۱/۱۳ - ۱۶۱۲) دارای آن نیستند.

اوج آثار امیر خسرو در اشعار حماسی اوست که با پیشرفت و

تحول متنوی فارسی پیوند تنگاتنگ داشته است. این اشعار حماسی او مرکب از اشعار تاریخی و همسنگ با خمسه نظامی است که هر کدام از آنها نظیر خمسه نظامی به پنج باب - مثل خود اشعار تغزلی امیر خسرو - تقسیم شده است. مضامین گروه اول این حماسه ها کلاً از تاریخ معاصر محلی مایه گرفته است؛ از اینرو امیر خسرو بار در رماتیسیم قصه های افسانه ای و ایجاد جسورانه رئالیسم تاریخی و محلی، تحول جدیدی را پی نهاده است. این شعبه از اشعار حماسی وی که از سال ۱۲۸۹/۶۸۸ تا زمان فوتش طول کشید، شامل آثار زیر بود: **قران السعدین** تألیف در سال ۱۲۸۹/۶۸۸ که مبارزه قدرت بین کیتباد پسر بغراخان را با او تصویر کرده است؛ **مفتاح الفتوح** تألیف در سال ۱۲۹۱/۶۹۰ که چهار پیروزی جلال الدین فیروز شاه خلجی را در عرض يك سال (۱۲۹۰/۶۸۹) توصیف نموده است؛ و **تغلق نامه** که وقایع زندگی کوتاه غیاث الدین تغلق شاه را بررسی کرده است؛ این اثر در اواخر زندگی امیر خسرو نوشته شده است.

اثر نخستین بنا به درخواست خود کیتباد تألیف یافت. با اینکه مضمون این اثر زیاد جذاب نیست، ولی تسلط امیر خسرو در تحقق آرمانهای مطروحه این اثر، آنرا به صورت حماسه بزرگی درآورده و قابل مقایسه با آثار استادانه نظامی کرده است. او در این اثر از تکرار مکررات یکنواخت دوری جست و اثر برجسته ای آفرید، تا آنجا که نقادان آنرا از زیباترین مثنویهای او بشمار آورده اند؛ لیکن وی در تألیف آن تمام نیروی روایی و خلاقیت غنایی خود را بکار گرفته و يك سلسله از غزلیات و توصیفات شعری را در بخشهای روایی جاسازی کرده است؛ این ویژگی در سایر اشعار این گروه نیز چهره نموده است. هر فصلی در قالب **ابیات سلسله**، دارای عنوانی است و اینکار در چندین حماسه او و نیز دیوانش تکرار شده است. امیر خسرو در **مفتاح الفتوح** بر سندیت تاریخی تأکید کرده است؛ در این اثر نیز نظیر اثر نخستین، اصالت قصیده ای آن کاملاً روشن است. **تغلق نامه**

او نیز بنا به درخواست دربار تألیف یافت. «این مثنوی برای دانشجویان ادبیات جذابیتی ندارد. این اثر نظیر سایر آثار امیر خسرو نوعی روایت آشکار، همراه با قطعات زنده و تخیلی است».<sup>۲</sup>

حماسه نه سپهر که حماسه‌ای با محتوای نامتجانس است و در سال ۱۳۱۸/۷۱۸ تألیف یافته، دارای ویژگیهای بی‌نظیری است. در این اثر، توصیفات حماسی همراه با قطعاتی در توصیف هند و تمجید مبارکشاه خلجی (۲۰ - ۷۱۶/۲۰ - ۱۳۱۶) درهم بافته شده است. «این حماسه مملو از مسایل گوناگون تاریخی و جامعه‌شناسی است و درواقع می‌توان ادعا کرد که از نظر سبک و محتوا، در کل ادبیات مثنوی اثری بی‌نظیر است. حماسه‌ای که بایستی توجه زیادی بدان شود و بررسی کاملی از آن به عمل آید».<sup>۳</sup> مثنوی عشقیه (۷۱۵/ ۱۳۱۶) امیر خسرو در مقایسه با سایر آثار منظوم وی، «براساس عشق رماتیک و سرنوشت غمبار خضرخان و شاهزاده خانم زیبای او، دیوالدی پایه‌ریزی شده است».<sup>۴</sup> این حماسه بدون تردید سلمان ساوجی را تحت تأثیر قرار داده است؛ سلمان ساوجی از نخستین شاعرانی است که از شعرای بزرگ هند اقتفا کرده است.

امیر خسرو از اولین شعرایی است که «خمسه» نظامی را الگوی خود قرار داد و در این رهگذر، تأثیر زیادی در مقلدین بعدی بجا گذاشت. این شاعر هندی همان موضوعات خمسه نظامی را با تغییراتی در بعضی وقایع و درونمایه‌ها و زبان، اقتباس نمود و بلاغت قابل توجهی که البته قابل مقایسه با نظامی نیست از خود نشان داد. در خمسه امیر خسرو، طرح روشن نظامی نوعی حالت تیره و مبهم به خود گرفته و مسایل فلسفی و فعل و انفعالات اجتماعی کلامحوش شده است. لیکن دقیقاً همین سطح پائین غیرقابل بحث و سبک فصیح امیر خسرو است

(۲) وحیدمیرزا، همان‌ماخذ، ص ۲۵۲.

۳- همان‌ماخذ، ص ۱۸۹.

(۴) همان‌ماخذ، ص ۱۷۸.

که متناسب با سائقه زمان او بوده است. مواقعی پیش آمده که نقادان خمسه امیر خسرو را بر خمسه‌های دیگر ترجیح داده‌اند - البته این مواقع در ایام زوال و انحطاط ادبی بوده است. نظامی بزرگ علیرغم اشتیاق و حرارت خلاقه‌اش، نیمی از عمر خود را صرف تصنیف خمسه خود نمود و حال آنکه امیر خسرو خمسه خود را در عرض سه سال (۷۰۱ - ۶۹۸ / ۱۳۰۱ - ۱۲۹۸) سرود. خمسه امیر خسرو از نظر حجم، کمی بیش از خمسه نظامی است. با وجود این، قریحه و غنای تخیلی و سرعت تألیف خمسه امیر خسرو باعث نشده تا وی بتواند با استاد گنجه پهلوی بزند. وحید دستگردی ارزش زیاد ادبی و شعری به خمسه امیر خسرو قایل نشده است.<sup>۵</sup>

برخی رباعیات امیر خسرو یادآور رباعیات عمر خیام است و برخی از این رباعیات نیز درستایش نوآموزیهاست و این نوآموزیها را می‌توان در مجموعه‌ای از مضامین عشقی تحت عنوان شهر آشوب مشاهده کرد. (اشعار فکاهی از این نوع در ایام قبل و بعد از امیر خسرو دیده می‌شود). مشکل اشعار هندی امیر خسرو هنوز هم لاینحل باقی مانده است. با اینکه این شاعر کاملاً با گویش هندی آشنایی داشت (و بهر حال مادرش هم هندی بود) ولی صحت اشعاری که به گویش هندی منسوب به اوست، در محاق تردید می‌باشد.

آثار منشور امیر خسرو نیز جالب توجه است؛ بایستی یادآوری کرد که تعداد آثاری که از قدیم ایام به او نسبت داده شده، از سه اثر تجاوز نمی‌کند. یکی از مهمترین اینها اعجاز خسروی و یار سائل - الاعجاز است که مرکب از شش رساله درباره مسایل مختلف سبکی و صنایع بدیعی همراه با نمونه‌هایی از مکاتیب می‌باشد و در بین سالهای ۸۴/۶۸۲ - ۱۲۸۳ و ۲۰/۷۱۹ - ۱۳۱۹ تألیف یافته است. «امیر خسرو در این اثر با نوآوریهای خود در زمینه عقاید مهم و ویژگیهای فکری کلام - نه جناس‌ها و کنایات و ابهامات بی‌مورد و نامفهوم - تحول

(۵) همان مأخذ، ص ۱۹۲، در خصوص نظریات مختلف در این زمینه.

زیادی آفریده است.<sup>۶</sup> «تاریخ علایی یا خزائن الفتوح وی (تألیف در سال ۱۲/۷۱۱ - ۱۳۱۱) وقایع سالهای ۷۱۱ - ۱۳۱۲/۶۹۵ - ۱۲۹۶ را در زمان سلطنت علاءالدین توصیف می‌کند. سبک این اثر سخت تفاخری و فخیم است ولی بهر حال از آثار معتبر تاریخی می‌باشد. افضل‌الفوائد امیر خسرو، مجموعه‌ای از سخنان مراد وی نظام‌الدین اولیاء است.

با اینکه از امیر خسرو دهلوی اثری در زمینه موسیقی باقی‌نمانده، ولی اطلاعاتی از موسیقی‌شناسی وی در دست است و گویا موسیقی ایرانی و هندی را با یکدیگر تلفیق کرده است. امیر خسرو یکی از بزرگترین نمایندگان شعر کلاسیک هند و ایرانی است. سبک او که بر تلس<sup>۷</sup> آنرا سبک «جلایافته‌ای» توصیف کرده، درآمدی بر «سبک هندی» است که سیصد سال قبل از این سبک به ظهور رسیده است. گوا اینکه امیر خسرو در آثار خود سعی کرده از پیشینیان خود اقتفا کند، ولی نمی‌توان انکار کرد که در تلاشهای خود، مستقل است؛ حماسه‌های او تا آنجا که متکی بر تجربه و مشاهده خود اوست، دارای اصالت خاصی است. عمق عاطفی و نوعی بذله‌گویی از خصوصیات برجسته نوشته‌های او می‌باشد.

حسن دهلوی: یکی از دوستان نزدیک امیر خسرو، امیر نجم‌الدین حسن سجزی معروف به حسن دهلوی (متولد ۱۲۵۳/۶۵۱ و متوفی ۱۳۲۸/۷۲۹) بود که یک نفر شاعر درباری ولی تاحدی مخالف بود، چون او قصیده را احتمالاً تحت تأثیر مراد خود نظام‌الدین اولیاء، یکی از اعمال ناشایست شعرا می‌دانست. هشتصد غزل و غیره از او باقی مانده که در داخل و خارج هند مورد تمجید قرار گرفته است؛ این غزلیات دارای زبان ساده و سلیس و تکنیک شعری و توانایی عاطفی است که از این لحاظ حتی از اشعار امیر خسرو جلوزده،

(۶) همان مأخذ، ص ۲۲۰.

(۷) Ocherk، ص ۴۱؛ همان نویسنده، "Navoi in izamin"، ص ۸۱.

گواینکه اشعار حسن تاحدی کنایه‌دار و طنزآمیز است. مرك (Marek) معتقد است که حسن دارای حماسه‌ها و آثار منشور رمانتیک و اخلاقی است.<sup>۸</sup> با اینکه اشعار وی در نظر اول ساده می‌نماید ولی بامهارت و استادی زیادی سروده شده است. جالب‌توجه است که وی حتی شعرای ایرانی و آسیای میانه نظیر کمال خجندی (متوفی ۱/۸۰۳ - ۱۴۰۰) و ضمیری اصفهانی (متوفی پس از سال ۱۵۷۸/۹۸۵) را تحت‌تأثیر قرار داده است؛ کمال حتی نام «منتحل حسن» یافته است. حسن مثل امیر خسرو، سعدی را الگوی خود قرار داد. غزلیات حسن در مقایسه با غزلیات شعرای دیگر، دارای پیوندهای درونی قابل توجهی است.





## فصل هفتم

### سلسله‌های محلی و شعرای قصیده سرای آنها

خواجوی کرمانی: کمال‌الدین ابوالعطاء محمودبن علی با تخلص خواجو - که احتمالاً کنیه ایام کودکی‌اش بوده - از جمله شعرایی است که صیت شهرتش را در ایام عمر خود شنید. او در سال ۶۸۹/۱۲۹۰ و یا در سال ۶۷۹/۱۲۸۱ در کرمان چشم به جهان گشود و چنانکه از قصاید و تقدیم آثارش به افراد و نیز حماسه‌هایش برمی‌آید وی يك نفر شاعر درباری بوده است. ابوسعید آخرین ایلخان مغول، حامی او محسوب می‌شد؛ او بالاخره به خدمت آل مظفر و آل جلایر درآمد و در نهایت در دربار ابواسحق اینجو در شیراز اقامت گزید و در سال ۷۵۳/۱۳۵۲ و یا ۷۶۲/۱۳۶۱ چشم از جهان فرو بست. قسمت زیادی از عمر او در مهاجرت از جایی به جای دیگر گذشت و در این رهگذر با افراد زیادی آشنا شد و حتی وارد یکی از طرائق صوفیگری گردید و این امر در نوشته‌های او تأثیر گذاشت. بیست و هفت ساله بود که یکی از قصایدش را بر دیوار گرمابه‌ای در یزد حاك کردند. حتی نسلهای بعد نیز در قضاوت معجلانه خود راجع به هنر و قریحه شاعری‌اش تجدیدنظر کردند؛ نوشته‌های او متعدد و قابل توجه است خصوصاً دیوان او که با عنوان صنایع الکمال (که اشاره بر اسم او دارد) معروف است. چون او يك نفر شاعر درباری بود، از اینرو عنصر مداحی در قصاید وی کاملاً آشکار است، ولی

وی در این رهگذر نه تنها حکام معاصر خود، بلکه ائمه، خاصه امام علی (ع) را نیز ستایش کرده است. اکثر اشعار او از مسایل مذهبی- خصوصاً عرفان- و اخلاقی مایه گرفته است. قصاید او علناً تحت تأثیر سبک عراقی است و در غزلیاتش هم تأثیر سعدی دیده می‌شود ولی خودش معتقد است که با سبک حافظ سخن گفته است. البته اینکه حافظ از او تمجید کرده یا نه، واقعیت ندارد بلکه اشعار هر دو نشان می‌دهد که از یکدیگر تأثیر پذیرفته‌اند؛ این مسأله از اینجا معلوم می‌شود که غزلیات این دو شاعر در خلال زمان جابجا شده است. حوزه فعالیت این دو نفر می‌رساند که هر دو شخصاً یکدیگر را می‌شناخته‌اند و همین امر مبین تأثیر و تأثر اینان از یکدیگر است لیکن خواجه، از حافظ جوان تأثیر زیادی پذیرفته است. کوپرولو معتقد است که غزلیات خواجه حائل بین غزلیات سعدی و حافظ است.<sup>۱</sup> شبلی نعمانی می‌گوید که در اشعار خواجه خبری از عرفان نیست، از اینرو وی مثل گلی است که بو ندارد.<sup>۲</sup> خواجه حتی قریحه خود را در سرودن معما و لغز نیز که هر دو از سنخهای منسوخ ادبی، ولی بنا بدلایلی محبوب بود، آزمود؛ از سوی دیگر او سنخ بذله‌گویی را نیز انتخاب کرد و آنرا با تکنیکهای پیچیده شعری و فن اسلوب تصنعی عرضه کرد.

خواجه در تألیف «خمسه» خود، نظامی را الگو قرار داد، لیکن تغییراتی را ارائه داد که يك و نیم نسل بعد توسط جامی تکمیل گردید. مثنویهای خواجه مربوط به ایام بلوغ او و شاید هم مربوط به ایام کهولت وی باشد. مضمون دو مثنوی او، عاشقانه است و سه مثنوی دیگرش به مضامین مذهبی یا اخلاقی، عرفانی اختصاص یافته و یا ملهم از طریقت عرفانی خود اوست. قصه‌های عشقی وی، حکایت

۱- IA، جلد ۵، ص ۴۰۸.

۲- شعر، جلد ۵، ص ۳۰، درجایی که وی همین نظریه را در مورد سلمان ساوجی هم ابراز می‌دارد.

ماجرای دو زوج است: همای و همایون (۳۲/۷۳۲ - ۱۳۳۱) و گل و نوروز (۴۲/۷۴۲ - ۱۳۴۱) و همین‌مثنوی گل و نوروز او گرچه دارای موضوع اصیلی نیست، ولی از بهترین مثنویها بشمار می‌رود. هر دوی این مثنویها اقتباس از داستانهای هزارویکشب همراه با گرایش به سوی عرفان است.<sup>۳</sup> دوره بعدی حماسه‌سرایی خواجه گویای آثار زیر است: روضة الانوار (۱۳۴۲/۷۴۳) که تقلیدی از مخزن الاسرار نظامی است؛ و دو مثنوی عرفانی - اخلاقی کمال‌نامه (۴۴/۷۴۴ - ۱۳۴۳) و گوهرنامه (۴۶/۷۴۶ - ۱۳۴۵). صفا در مورد سام‌نامه - حماسه‌ای در قالب نوول درباری، راجع به سام قهرمان باستانی ایران است - نویسندگی خواجه را بنا به دلایلی تمجید کرده، ولی منابع قدیمی ذکری از این اثر به میان نیاورده است؛<sup>۴</sup> از سوی دیگر کوپرولو در خصوص صحت این انتساب شك و تردید روا داشته و آنرا اشتباه خوانده است. چند رساله منشور نیز به خواجه منتسب است؛ همه این رسالات، سبك منشور تصنعی و به شیوه مقامه تألیف یافته است.

خواجه علیرغم شهرتش، شاعری بدون هویت است؛ بهتر است گفته شود که وی مقلد موفق شاعران بزرگ، هم در شعر غنایی و هم در مثنویهای رماتیک و جذاب، است. او در تقلید چنان مهارتی داشته که معاصر وی جنید شیرازی او را به انتحال در اشعار متهم ساخته که البته این نظر او از گرایش خصمانه‌اش نسبت به شهرتی که خواجه کسب کرده بود، مایه گرفته است.

ابن‌یمین: امیر محمود بن امیر یمین‌الدین طغرایی فریومدی (فریومد زادگاه اصلی او نبود) معروف به ابن‌یمین و متولد ۱۲۸۶/۶۸۵ یا ۱۲۸۸/۶۸۷، در متن یکنواخت شعر فارسی این دوره، يك استثناء به حساب می‌آید. ابن‌یمین پس از مرگ پدرش - که او نیز شاعر بود - توانست به جای او در سال ۱۳۲۲/۷۲۲ مقام دیوان‌مالی وزیر خراسان

را از آن خود کند، لیکن اینکار بر مزاج او خوش نیامد و مورد ملامت همقطارانش قرار گرفت از اینرو از آن دست کشید. ابن‌یمین پس از اوضاع و احوال مبهم بعد از مرگ آخرین ایلخان مغول یعنی ابوسعید، گرفتار دربارهای حکام مختلف گردید. او در جنگ زاوه که بین حامیان اوسربداران سبزوار و آل‌کرت هرات (۷۴۳/۱۳۴۲) بوقوع پیوست، تنها نسخه خطی دیوان خود را که در نیمه اول عمرش سروده بود و نیز تمام ثروت و مایملک خویش را از دست داد. آل‌کرت او را به زندان افکندند و چند سال در محبس گذراند. در محبس آل‌کرت رفتار بدی با او نشد، ولی او با مدح امیر کرت اجازه یافت هرات را به مقصد سبزوار سربداران ترك گوید. در سال ۷۶۹/۱۳۶۸ در فریومد که عمری را به دهقنت در آن گذرانده بود، درگذشت. فقدان دیوان ابن‌یمین ضربه تلخی برای او بود؛ ولی این دیوان کاملاً از بین نرفته بود، چون ابن‌یمین با استفاده از حافظه و برخی از دوستانش، توانست آنرا بازسازی نماید. در لنینگراد نسخه خطی قدیمی از دیوان او وجود دارد که حاوی بعضی از اشعار نیمه اول زندگی شاعرانه او می‌باشد. از آنجا که این دیوان شامل تمام اشعار او نیست. لذا توان گفت که آثار شعری ابن‌یمین بیش از این اشعار بوده که امروزه در دست است؛ با وجود این اشعار باقی‌مانده او حدود ۱۶۰۰۰ بیت است که ۸۰۰۰ بیت آن به چاپ رسیده است و حدود شصت و پنج نفر حاکم را مدح گفته که برخی از آنها دشمن یکدیگر بوده‌اند؛ ولی کیفیت قصاید او در حد متوسط است و در آنها می‌توان تکرار مکررات و خط انتحالی را سراغ گرفت. غزلهای او نیز در حد متوسط قرار دارد؛ ابن‌یمین در قالب **قطعه** است که پیشرفت زیادی کرده و در این زمینه رقیبی برای انوری شده است. این اشعار کوتاه محصول الهامات لحظه‌ای است، از اینرو حاوی تناقضات و اختلافات زیادی است. در آنها عرفان بتدریج جای خود را به عقل‌گرایی داده و اشتیاق و تحرك

تبدیل به جدایی از دنیا و طلاق آن گردیده است؛ به دیگر سخن، این اشعار محصول واقعی دوره خودشان است. ابن‌یمین در اکثر مواقع شاعر آینده‌نگر و مآل‌اندیشی است و گرایشی نیز به مادی‌گرایی دارد. او در این اشعار به اربابان و ملاکین که ممدوح وی هستند، می‌تازد، حرمتی خاص نسبت به زنان روا می‌دارد، به بدبختیها افسوس می‌خورد و دهقنت و کشاورزی رامی‌ستاید - ولی دست‌ازوفاداری خود نسبت به سلاطین بر نمی‌دارد. او سربداری بود شیعی مذهب که اشعار زیادی در نعت ائمه و واقعه کربلا دارد. تمام این مسایل، همراه با دانش وی از زندگی دهقانی باعث شده «قطعات» او از نظر روایت حیات اجتماعی و روستایی این دوره اهمیت زیادی پیدا کند و همین عناصر و اسناد در میان اشعار سایر شعرای کلاسیک ایران، بی‌نظیر و بی‌همتا است. جذابیت اشعار ابن‌یمین نه تنها در سبک عالی او، بلکه در عقاید این جهانی و واقع‌گرایی او نهفته است.

سلمان ساوجی: خواجه جمال‌الدین سلمان ساوجی - منسوب به ساوه - (متولد حدود ۷۰۹/۱۳۰۹، متوفی ۷۷۸/۱۳۷۶) یکی از اعیان شهری و آخرین مدیحه‌سرای برجسته ماقبل صفوی است. وی مداح آل جلایر بود، ولی رقبای موقت آنها را نیز مدح کرده است. از آنجا که او «ملک الشعرا» بود و مورد اعتماد حکام، لذا توجه افراد زیادی را بسوی خود جلب کرد و چیزی نگذشت که صیت شهرت او به خاطر «قصاید هنرمندانه» اش که به سبک قصاید سید ذوالفقار شروانی (متوفی ۶۸۹/۱۲۹۰) بود، در همه جا پیچید. این نوع قصاید در آغاز بسیار ساده و بی‌تکلف بود ولی رفته‌رفته، خصوصاً بوسیله شعرای قرن نهم/پانزدهم - که سلمان را تحت‌الشعاع خود قرار داده‌اند - به حد کمال خود رسید. شعرای این نوع قصاید به دلیل فقدان ایده‌ها و عقاید در اشعارشان، خط «هنر برای هنر» را پی می‌گرفتند. سلمان خصوصاً در کاربرد تعبیرات دوگانه استاد بود. ولی او فقط در اوایل زندگی خود، این نوع شیوه را دنبال کرد.

وقتی که وی به موضوعات و استعارات جدیدی دستیافت آثار ادبی برجسته‌ای آفرید. علیرغم این مسأله، در قصاید او انعکاس و بازتابی از قصاید کمال‌الدین اسماعیل، ظهیر فاریابی و انوری و حتی قصیده‌سرایان متقدم نظیر منوچهری (متوفی حدود ۴۳۲/۴۱ - ۱۰۴۰) دیده می‌شود و در غزلیاتش نیز از شعرای بزرگ متصوف اقتفا کرده است. سلمان چکامه‌هایی در ستایش خدا، نعت پیامبر و مدح ائمه بوئره علی (ع) - که در ایران مورد ستایش شعرا بود - سرود؛ از سوی دیگر، نمی‌توان به صراحت ابراز داشت که سلمان يك نفر شیعی مذهب تمام‌عیار بود. سلمان به غیر از این اشعار و سایر اشعار غنایی به سبك کهن، يك ساقی‌نامه نیز سرود و در این زمینه احتمالا از حافظ سبقت گرفت، از اینرو این شعر را می‌توان یکی از اشعار غنایی قدیمی به حساب آورد؛ او يك حماسه رماتيك بنام جمشید و خورشید دارد که در واقع اقتباس از خسرو شیرین و نام دیگر آنست؛ و يك قصه رماتيك بنام فراق‌نامه دارد که برای تسلی خاطر سلطان اویس در سوگ عزیزانش سروده است؛ حرمان و هجران او در آغاز موقت بود، ولی پس از رفع ناراحتیها و نیز مرگ محبوب، ابدی شد. فراق‌نامه سلمان به دلیل اتکاء بر رویداد واقعی - سلمان در اینجا از آثار امیر خسرو اقتفا کرده - الگویی برای شعرای متأخر گردیده است. بطور کلی آثار سلمان نمایانگر نبوغ شعری نیست بلکه نشانگر تکامل شعری می‌باشد. اشعاری که در دیوان حافظ در ستایش سلمان است، اشعار ساختگی است، ولی بایستی یادآوری کرد که حافظ با آثار سلمان و سلمان نیز با آثار حافظ آشنا بوده است؛ در واقع سبك اینها چنان شبیه هم است که بعضی از غزلیات سلمان وارد دواوین دیگر شده است. هجویات و مطایبات سلمان یادآور مطایبات سعدی است. عبید زاکانی، او را به دلیل اینکه به زبان زنان شعر گفته، ملامت کرده و حتی می‌گوید که او اشعارش را باید برای همسرش می‌نوشت؛ با وجود این عبید و سلمان دوستان خوبی برای یکدیگر بودند.

ادبیات فارسی - یهودی تاحدی خارج از مجال این مقال است. مولانا شاهین شیرازی در اواخر دوره مغول از موضوعات و مواد انجیلی و سنن فارسی - یهودی استفاده کرد و فردوسی و یا نظامی یهودیان ایران گردید. اسفار پنجگانه تورات خیلی پیش از او به زبان فارسی ترجمه شده بود. شعرای فارسی - یهودی ایران، همه در اشعار خود از زبان عبری سود می‌جستند. در اینجا صحبت درباره شعرای دوره مغول به پایان می‌رسد و شعر با شخصیت برجسته‌ای چون حافظ، قدم در دوره تیموری می‌گذارد.





## فصل هشتم

### نثر

این بخش سر و کاری با نثر علمی ندارد بلکه در وهله اول محدود به نثر ادبی است؛ سپس نثری که حایل بین نثر ادبی و نثر علمی است؛ یعنی نثر تعلیمی با اهداف ادبی؛ و بالاخره تاریخنگاری. با اینکه نثر فارسی جدید شهرت و اهمیت نظم فارسی جدید را نیافت و جز چند استثناء نتوانست به اندازه شعر، در بوته بررسی نقادانه قرار گیرد، ولی از نظر کیفیت و کمیت از ارزش کمتری هم برخوردار نبود. ارزش و اهمیت زیاد نثر این دوره، هنوز در نسخ خطی این عصر نهفته است. در این دوره یکی از خصوصیات اصلی نثر ادبی فارسی و حتی نثر علمی نیز، تردیکی به نظم به عنوان شاخص واقعی ادبیات ایران است - و این مسأله در مقایسه با سایر ادوار قابل توجه است. نثر ادبی با این برآمد، دارای سبکی سلیس همراه با نظم و واژگان زیاد عربی گردید. همین عناصر در نثر تعلیمی و علمی و خصوصاً در دیباچه‌ها و آثار تاریخی بکار گرفته شد و در لابلای متون به تناسب از نظم نیز استفاده گشت. از اینها گذشته، در نثر ادبی، قافیه و وزن نیز وارد ترکیب جمله‌بندی گردید و این مسأله خصوصاً در قالب محاوره‌ای قصه‌های کوتاه بنام مقامه بکار رفت؛ در واقع کاربرد صناعات ادبی و اقتباسات عربی از ویژگی‌های اصلی این طبقه عجیب ادبی شد و از خود داستان مهمتر گردید. این نوع سبک در دوره

سلجوقی به منصفه ظهور رسید و در عصر مغول نیز کاربرد صناعات ادبی نثر تعلیمی و ادبی عمیق‌تر گردید. مع الوصف این جریان ادبی زیاد هماهنگ و منظم نبود. با اینکه تصنع روزافزون و تکلف نثر این دوره و گرایش آن به طرف شعر، زیر سؤال و قابل بحث است، ولی در این دوره هنوز نویسندگانی دیده می‌شدند که سعی می‌کردند در نوشته‌های خود از شیوه‌های ساده و بی‌آلایش ادبی استفاده کنند. بنابراین در نثر این دوره دو جریان مذکور در کار بود. درجایی که مورخین از انواع سبکها و خصوصاً از سبک متکلف سود می‌جستند، عرفاً بطور کلی از سبک و شیوه ساده و سلیس استفاده می‌کردند. گزافه‌گویی و اغراق علاوه بر تاریخ، در تراجم احوال و تاریخ ادبی، مقالات و رسالات نیز بکرات وارد شد. در این سنخهای ادبی می‌توان سبکی را مشاهده کرد که مشحون از صنایع بدیعی، گزافه‌گویی، درازنویسی و مفاهیم توخالی بود؛ سبکی که در لابلای عبارات فارسی، انبوهی از واژگان عربی داشت، تا آنجا که درک آن فقط برای اهل فن مقدور است. در این نوع سبکها، واقعیت به سادگی گم شده و در بوته ابهام قرار گرفته است.

### الف) نثر ادبی

طبق روایت صدقه‌بن ابوالقاسم شیرازی، سمک‌عیار کهن‌ترین قصه ایرانی در سال ۵۸۵/۱۱۸۹ توسط فرامرز خداداد بن عبدالله کاتب الارجانی نوشته شده است. این قصه ماجراهای افسانه‌گون عیاران متعددی را که مقرب دربار دختر امپراتور چین بودند، ترسیم می‌کند. یک قصه‌نویس دیگر بنام ابوطاهر محمد طرسوسی در یک زمان نامعلوم شاهنامه فردوسی را برای نوشتن رمانهای تاریخی الگوی خود

قرار داد و به خاطر تألیف قصه‌های منشور بر اساس افسانه‌های ایرانی به اشتهار رسید؛ داراب‌نامه او به چاپ رسیده است.<sup>۱</sup> نوولی نیز از حمیدالدین جوهری زرگر در قرن ششم/دوازدهم باقی‌مانده که درباره شاعره معروف مهستی است؛ مع‌الوصف از رباعیهایی که در این اثر منسوب به مهستی است، فقط می‌توان تعداد معدودی را از آن او دانست.

مجموعه‌ای از حکایات با عناوین مختلف و هماهنگ نیز بدست آمده است. مهمترین آنها *جوامع‌الحکایات* و *لوامع‌الروایات* مرکب از ۲۱۱۳ حکایت است که توسط سدیدالدین محمد عوفی تألیف یافته است. عوفی که از احفاد عبدالرحمن عوف یکی از اصحاب پیامبر بود، در یک خانواده با فرهنگ ماوراءالنهری که در کارهای ادبی سرآمد بودند، پابدنیا گذاشت؛ او بین سالهای ۵۶۷ و ۷۷/۵۷۲ - ۱۱۷۱ چشم به جهان گشود. وی سفرهای زیادی انجام داد و در دربارهای سلطنتی ماوراءالنهر، سند و بالاخره دهلی مقیم شد؛ عوفی گویا در تعویض اربابان خود تعصبی نداشته است. پس از سال ۶۳۰/۳۳ - ۱۲۳۲ اطلاع زیادی از او در دست نیست. مجموعه حکایات وی که با زبان بسیار سلیس و ساده نوشته شده، مربوط به سالهای متأخر عمر اوست که قابل مقایسه با زبان متکلف *لباب‌الالباب* تألیف در ۶۱۸/۲۲ - ۱۲۲۱ نیست. *لباب‌الالباب* علاوه بر اینکه از حیث سبک و اسلوب اهمیت دارد، در نوع خود یکی از کهن‌ترین آثار ادبیات فارسی است. این کتاب نوعی تاریخ ادبیات و یا مجموعه‌ای از تراجم احوال شعرا است که باسبک مطول برشته تحریر درآمده و در عین حال حاوی واقعیت‌های تاریخی زیادی است. عوفی یکی از استادان برجسته سبک ادبی نیست و اهمیت دو اثر وی در کاربرد آنها نهفته است. کتاب *جوامع‌الحکایات* که

(۱) نگاه کنید به کتابشناسی بیغمی. با توجه به نسخه خطی این اثر، بیغمی بایستی این متن را در قرن هشتم/چهاردهم یا نهم/پانزدهم نوشته باشد. معذک راوی بایسد کمی زودتر از این تاریخ فوت کرده باشد.

گنجینه فیاضی از حکایات منابع مختلف است علاوه بر اینکه دارای بعضی از اطلاعات تاریخی با ارزش می باشد، منبعی از مثلها است که می تواند برای نویسندگان تعلیمی مفید فایده باشد و اهمیت آن نیز در همین مسأله نهفته است. عوفی در سال ۱۲۰۳/۶۲۰ الفرج بعد الشدة قاضی ابو علی المحسن التنوخی (متوفی ۳۸۴/۹۹۴) را از زبان عربی به زبان فارسی ترجمه کرد؛ ولی چیزی از این اثر باقی نمانده است. حسین دهستانی وزیری بین سالهای ۶۵۱/۵۴ - ۱۲۵۳ و ۷۳ - ۶۵۶/۷۵ - ۱۲۵۸ بار دیگر اصل این کتاب را به زبان فارسی ترجمه کرد، ولی معلوم نیست که این ترجمه يك ترجمه جدید بوده و یا اینکه اقتباسی از ترجمه قدیمی محسوب می شده؛ حتی امروزه نیز معلوم نشده که ترجمه ثانوی این کتاب از کیست و مترجم واقعی آن چه کسی است.

**کلیله و دمنه** در میان مجموعه افسانه های اخلاقی و یا داستانهایی با چهارچوب مشخص، اولین و مهمترین آنهاست چون این اثر یکی از غنی ترین آثار اقوام شرق و غرب و یکی از کهن ترین آنها می باشد؛ این کتاب با نام «داستانهای بیدپای» نیز معروف است. اصل این کتاب را عبدالله بن مقفع ایرانی (قتل در حدود سال ۱۴۲/۷۵۹) از زبان عربی به زبان فارسی ترجمه کرد، لیکن متن اصلی آنرا برزویه طبیب از قوالب مختلف هندی به زبان فارسی میانه ترجمه کرده بود. نسخه های متعدد فارسی این اثر براساس ترجمه ابن مقفع می باشد، اما اثر ابوالمعالی نصرالله - احتمالاً از اهالی شیراز - گوی سبقت از همه این نسخ ربود؛ ابوالمعالی آنرا به دستور بهرامشاه غزنوی (۵۲ - ۵۱۱/۱۱۱۸) پرداخت و اقتباس جدیدی از آن عرضه نمود. خسرو ملک (۸۲ - ۵۵۵/۸۶ - ۱۱۶۰) با قتل این وزیر، پاداش خدمات او را داد. نسخه منظوم این اثر که رودکی آنرا پرداخته بود، از بین رفته است. حتی اثر نصرالله (تألیف در بین سالهای ۵۱۵ و ۵۳۷/۱۱۳۱) نیز علیرغم صنایع بدیعی بیش از اندازه آن که

با مذاق زمانه نیز سازگار بود و هنوز هم به دلیل بلاغت و سلاست نسبی آن یکی از شاهکارهای نثر فارسی بشمار می‌رود، از تظاول زمان بی‌نصیب نمانده است. چنین می‌نماید که صنایع بدیعی نصرالله در این اثر، نویسندگان بعدی را ارضاء نکرده است، چون آنها هر کدام در جای خود بایچیدگیهای سبکی و اطاله کلام بر تکلف آن افزودند، ولی جالب توجه است که محبوبیت و ارزش این اثر، بعدها تأثیرات زیادی از خود باقی گذاشته است. فصاحت سبک نصرالله چنان در بوته ابهام فرو رفته که متن را گرفتار آشفته‌گی عمیقی کرده، تا آنجا که درك ایده و هدف اصلی کتاب بدون يك بازسازی انتقادی مقدور نیست. بهاء‌الدین احمد قانع طوسی در سال ۱۲۶۰/۶۵۸ و یادرحدود این سال، اثر نصرالله را در بحر متقارب برای عزالدین کیکاووس حاکم سابق روم به سلك مثنوی کشید. **انوار سهیلی** حسین واعظ کاشفی از نظر صنایع بدیعی بسیار پیچیده‌تر از اثر نصرالله است؛ لیکن اثر وی به اواخر قرن نهم/پانزدهم تعلق دارد.

**مرزبان‌نامه**؛ تألیف به گویش طبری، توسط اسپهبد مرزبان بن رستم بن شهریار بن شروین در حوالی قرن دهم تا یازدهم میلادی، همتای بارزش کليلة و دمنه است. از این اثر فقط دو نسخه مستقل به زبان فارسی جدید باقی مانده که هر دو با سبک بسیار استادانه‌ای نگاشته شده است. این دو نسخه عبارتند از: **مرزبان‌نامه** تألیف سعدالدین وراوینی آذربایجانی در بین سالهای ۱۲۱۰/۶۰۷ و ۱۲۲۵/۶۲۲ و **روضة العقول** تألیف محمد بن غازی ملطی - یکی از وزرای سلاطین سلجوقی روم - در اواخر قرن دوازدهم میلادی. سه اثر شبیه به هزارویکشب یعنی **سندبادنامه**، **بختیارنامه** و **طوطی‌نامه** به این دوره تعلق دارند و يك زمانی از محبوبیت زیادی برخوردار بودند. این آثار مجموعه‌ای از قصه‌هایی هستند که در چهارچوب ایده «اخلاقی» خاصی (اغلب برای اعتراض به وضع ناهنجار زنان در قصه‌های هزارویکشب) تدوین یافته‌اند. یکی از مجموعه‌هایی که دارای هیچ

نوع ایده‌ای نیست قصه چهاردرویش است؛ این اثر، يك اثر فانتزی همراه با جوهره شدید رمانتیک می‌باشد. با اینکه متن این قصه‌ها بسیار تغییر یافته و متحول شده، ولی اصل و ریشه آنها در هند و یا در تاریخ ساسانیان نهفته است. این آثار بعدها با نثر عالی تألیف یافته‌اند. نسخه اصلی سندبادنامه که با سبک ابتدایی توسط خواجه امیرالدین ابوالفوارس قنارزی در سال ۳۳۹/۵۱ - ۹۵۰ تألیف یافته و نیز نسخه منظوم آن که توسط ازرقی (متوفی قبل از ۶۵/۱۰۷۲) سروده شده، از بین رفته است؛ محمدبن الظهیری الکاتب سمرقندی آنرا در سال ۵۷ - ۵۵۶/۶۱ - ۱۱۶۰ با سبکی شیوا تحریر کرد. قدیمترین نسخه بختیارنامه که تعلق به اوایل قرن هفتم/سیزدهم دارد از آن شخصی بنام محمد قائمی مروزی است که نسخه‌ای از سندبادنامه نیز بدو منسوب است؛ اثر او دارای نسخه‌های متعددی است و یکی از شعرای دیگر بنام پناهی در دربار قراقویونلوها آنرا در سال ۸۵۱/۱۴۴۷ به سبک شعر کشید. طوطی‌نامه را که نسخه اصلی آن همراه بانام نویسنده‌اش از بین رفته، ضیاءالدین نخشی در سال ۷۳۰/۱۳۳۰ «با سبک بسیار مقبول» (اته) و محمد خداوند قدیری (قرن نهم و دهم) و ابوالفضلبن مبارک (متوفی ۱۰۱۱/۳ - ۱۶۰۲) به صورت نسخه مجمل و حمید لاهوری به صورت منظوم منتقل کرده‌اند.

نوع شیوایی از هنر بدیعی مقامه‌نویسی بود که خط واقعی هنر برای هنر را دنبال می‌کرد؛ مقامه‌نویسی مرکب از داستانهای منشور همراه با قطعات منظوم درباره ماجراهای آواره بذله‌گویی بود که درواقع صورت تلطیف‌شده لوده‌های قدیمی بشمار می‌رفت. با اینکه يك نفر ایرانی بنام بدیع‌الزمان همدانی (متوفی ۳۹۸/۱۰۰۷) مبتکر این نوع سبک ادبی بود - البته از نظر تاریخی رقیب او ابوبکر خوارزمی (متوفی ۳۸۳/۹۹۳ یا ۳۹۳/۱۰۰۲) را جلوتر از او دانسته‌اند - ولی اصل و ریشه آنرا، عربی دانسته‌اند که بعدها توسط حریری (متوفی ۵۱۶/۱۱۲۲) به حد کمال خود رسید. قاضی

حمیدالدین (متوفی ۶۴/۵۵۹ - ۱۱۶۳) ازدواثر اصیل مقامه‌نویسی عربی در زبان فارسی استفاده کرد و در مقایسه با حریری از مضامین و مفاهیم ناآشنا و دور از ذهن سودجست و سبکی شبیه سبک هموطن خود بدیع‌الزمان آفرید. معین‌الدین جوینی (۷۳۵/۱۳۳۵) کمی پس از تألیف گلستان سعدی، کتاب نگارستان خود را به تقلید از او تحریر کرد.

### ب) نثر ادبی حایل بین نثر علمی و نثر تعلیمی

اثر عرفانی اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابوسعید اطلاعات، باارزشی دربارهٔ این عارف برجسته (متوفی حدود ۸۰ - ۵۷۰/۸۵ - ۱۱۷۴) عرضه می‌کند. طبق اطلاعات این تراجم احوال که نوشته نوه او محمد بن منور است، شیخ ابوسعید شاعر نبوده است؛ از اینرو اشعاری که منسوب بدواست بایستی از آن دیگران باشد. این اثر از فن ادبی زیادی برخوردار است و به غیر از دیباچه آن، از سبک تصنعی قرن ششم/دوازدهم عاری است.

شهاب‌الدین سهروردی در آثار عربی و فارسی خود تصوف را با دین زردشتی و عقاید نو افلاطونی آمیخت و فلسفه بدعت‌آمیز اشراق را پی‌نهاد؛ به همین دلیل در سال ۵۸۷/۱۱۹۱ در حلب به قتل رسید و به مقتول معروف شد. و همین مسأله او را در میان هم‌نامان خود شهره ساخت. رسالات فارسی او آگاهانه از سبک هنری والایی برخوردار است و از تمثیلات برجسته زبان فارسی بشمار می‌روند (هنری کربن این آثار را رؤیائی و تخیلی نامیده است). این قصه‌ها که به زبان نسبتاً ساده‌ای نگارش یافته، تأثیر قابل توجهی داشته است. از سایر آثار مشابه می‌توان از تذکرة الاولیاء عطار و مرصادالعباد



نجم‌الدین رازی نام‌برد. در مرصادالعباد علاوه بر اینکه مضامین مهم و متنوعی درباره عرفان وجود دارد، نقل‌قولهای باارزشی از شعرا خصوصاً قدیمترین نقل‌قول از رباعیات عمر خیام دیده می‌شود.<sup>۲</sup> نجم‌الدین رازی این کتاب را در سال ۲۰ - ۶۱۸/۲۳ - ۱۲۲۱ بنابه درخواست شاگردانش در قیصریه و سیواس که از دست مغولان بدانجا پناه برده بود، برشته تحریر درآورد. در مورد **لمعات عراقی** به صفحات قبل این بررسی رجوع کنید؛ سه‌اثر منشور کم‌حجم نیز به شبستری منسوب است؛ قبلاً چیزهایی درباره نوشته‌های فارسی و عربی باباافضل نیز گفته شد.

**اخلاق ناصری** که بنام ناصرالدین عبدالرحیم قهستانی اسماعیلی در سال ۶۳۳/۳۶ - ۱۲۳۵ نوشته شده به طبقه نثر تعلیمی تعلق دارد و اولین رساله از رسالات سه‌گانه درخصوص اخلاقیات است. نویسنده آن خواجه نصیرالدین طوسی (۶۷۲ - ۵۹۷/۷۳ - ۱۲۰۰) یکی از مشاورین متنفذ هلاکو بشمار می‌رفت و یکی از برجسته‌ترین منجمینی بود که آثار متعدد علمی به زبان عربی و فارسی برشته تحریر درآورد. خواجه نصیر در جای خود از اخلاقیون معروف بوده است. «پروفسور لوی اشاره می‌کند که قضاوت تاریخ درباره اوزیاد مطلوب نیست»<sup>۳</sup> - خواجه نصیر توانست دو جبهه متخاصم یعنی حشاشین و مغولان را خدمت کند و نقش مهمی در سقوط آخرین خلیفه عباسی ایفاء نماید اینکار خواجه نصیر را به اعتقادات شیعی او نسبت داده‌اند. معروف است که اخلاق ناصری و خصوصاً دیباچه آن اصلاً تحت تأثیر اربابان نخستین خواجه یعنی خداوندان الموت نوشته شده، ولی بعدها در زمان هلاکو که قدرت حشاشین را ساقط کرد، دست‌کاری و بازنویسی شده است. خواجه نصیر با ادعای اینکه نسخه اصلی این اثر در ایام

(۲) آربری، همان مأخذ، ص ۲۵۲، می‌گوید که: «شرح مفصلی از ذکر عرفانی و بحث جالبی از انواع «نور» را می‌توان در جذبه و شوق عرفانی مشاهده کرد.»

(۳) همان مأخذ، ص ۲۵۳.

اسارت وی در نزد حشاشین با اکراه نوشته شده، خود را تبرئه کرده است؛ او مجبور بوده با تغییر شرایط سیاسی و اجتماعی، گذشته خود را تا آنجا که امکان داشته، مخفی نگهدارد. نوشته‌های او درباره ریاضیات، هیأت (یک دیباچه منظوم مجمل نیز در این زمینه منسوب بدو است)، کیهان‌شناسی، کانی‌شناسی، جغرافیا، تاریخ، علم تقویم، شریعت، طبابت، تربیت و اخلاقیات، علم رمل، منطق، الهیات، شعر و ترسل و انشاء است. وقتی که در سال ۱۹۵۶ م. در تهران سالگرد هفتصدمین سال درگذشت خواجه نصیر طوسی برپا شد. تهران شاهد بزرگداشت یکی از بزرگترین نوابغ ایرانی بود. او نفع‌پرستی شدید خود را به سیاست و خط‌مشی فعالانه‌ای تبدیل کرد و همین کار وی پس از فاجعه مغول کمک زیادی به احیای ایران نمود یعنی همان چیزی که شمس‌الدین جوینی کمی پس از او انجام داد، لیکن کار وی تاحدی با ایدآلیسم توأم بود.

نوع دومی از نثر غیرداستانی شامل آثاری در ارتباط با تاریخ ادبی بود. چهارمقاله احمدبن عمر بن علی سمرقندی معروف به نظامی عروضی، تألیف در ۵۱ - ۵۷/۵۵۰ - ۱۱۵۵، اثری بنیادی در زمینه بررسی جریانات و تحولات ادبی این دوره و ادوار قبل است. معذلك خواننده باید در نظر داشته باشد که این کتاب در جو حکومت غوریان نوشته شده، از اینرو از گرایشها و تمایلات آنها طرفداری کرده و با دشمنان نشان، خاصه غزنویان راه مخالفت پیموده است. درباره حدائق السحر رشید وطواط به صفحات قبل این بررسی مراجعه کنید؛ و نیز درخصوص لباب‌الالباب عوفی قبلا چیزهایی گفته شد. می‌گویند اثر منسوب به نصیرالدین طوسی درباره عروض فارسی و نظم و فن شعر را نمی‌توان شاهکاری به حساب آورد. موضوع عروض و فن شعر در کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم تألیف شمس‌الدین محمدبن قیس رازی در بین سالهای ۶۱۴/۱۲۱۷ و ۶۳۰/۱۲۳۲ به اوج خود رسید؛ این اثر قبل از همه به زبان عربی نگاشته شد و بعدها بنابه

درخواست بزرگان شیراز به زبان فارسی تحریر گشت. ارزش این کتاب در صحت قواعد آن و نیز در نقل قولهای موثق آن که شامل نقل قولهایی از دواوین گمشده شعرا می باشد، نهفته شده است.

### ج) تاریخنگاری

در میان کتب تاریخی دوره متأخر سلجوقیان، آثار زیر از نظر محتوا و سبک دارای اهمیت خاصی است. تاریخ بیهق تألیف ابوالحسن علی بن زید بیهقی معروف به ابن فندق (متوفی ۵۶۵/۷۰ - ۱۱۶۹) که بایستی آنرا با تاریخ بیهقی یا تاریخ مسعودی تألیف ابوالفضل بیهقی (متوفی ۴۷۰/۷۹ - ۱۰۷۷) - درباره تاریخ سلطان مسعود غزنوی - اشتباه نکرد. کتاب التوسل الی التوسل تألیف بهاءالدین محمد مؤید بغدادی (متوفی نه قبل از سال ۵۸۸/۱۱۹۲)، از آثار معروف تاریخی است که به صورت رساله تدوین و در سال ۷۹ - ۵۷۸/۸۴ تکمیل شده است. تاریخ طبرستان که بوسیله ابن اسفندیار در سال ۶۱۳/۱۲۱۶ تألیف یافته است. بالاخره راحة الصدور و آية السرور (۵۹۹/۱۲۰۳) در تاریخ سلجوقیان از نجم الدین ابوبکر محمد راوندی، که نوعی سرقت ادبی از سلجوقنامه ظهیری نیشابوری است، چرا که حتی يك کلمه هم بیش از مطالب تاریخ مذکور به راحة الصدور افزوده نشده و حتی وقایع آن در سالی که وقایع سلجوقنامه به پایان می رسد، خاتمه می یابد.<sup>۴</sup>

با اینکه فاجعه هجوم مغولان یکی از مسایل نامطلوب بازدارنده در مقابل پیشرفت و ترقی فرهنگ ایران بشمار می رفته (به جز نواحی امن و امان و مناطقی که دارای فرهنگ ایرانی نبود)، ولی تاریخنگاری

(۴) این مسأله را نفیسی در نامه ای به تاریخ ۱۲ اکتبر ۱۹۶۳ م. متذکر شده است.

ایران در همین دوره به اوج خود رسید. در واقع آثار مهم تاریخی دوره مغولان از عالیت‌ترین آثاری است که تاکنون در جهان اسلام تألیف یافته است. ایلخانان می‌خواستند فتوحات و عملیات نظامی خود را جاودانه سازند از اینرو چیزی نگذشت که افرادی برای انجام اینکار پایش گذاشتند. از آنجا که این نویسندگان به اسناد و مدارك تاریخی، خصوصاً اسنادی که در ارتباط با تاریخ مغولان و ترکان بود، دسترسی داشتند و از آنجا که خود حاضر و ناظر بر بسیاری از وقایع بودند، لذا توانستند گزارشهای موثق و مؤثری عرضه کنند؛ باینکه آنها جزو مأمورین درباری بودند، ولی الزاماً دست به مداحی نزدند. تحکیم امپراتوری مغول یکی از عوامل اصلی توسعه و پیشرفت تاریخنگاری فارسی در قرن سیزدهم و چهاردهم میلادی بود؛ از عوامل دیگر می‌توان جنگهای صلیبی و افزایش تجارت کاروانی و دریایی در آسیا و مدیترانه را ذکر کرد که هر دو عامل باعث استحکام چهارچوب سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران گردید و افق دید مورخین فارسی را گسترده‌تر ساخت.

ساخت جملات مرکب و غنای واژگان که یکی از ویژگیهای سبکی این مورخین بشمار می‌رفت، از موارث دوره فروپاشی سلجوقیان بود. دو اثر از آثاری که این سبک را به صراحت می‌توان در آنها مشاهده کرد، یکی *نفثة الصدور* تألیف نورالدین محمد نسوی (تألیف در ۳۷ - ۶۳۲/۴۰ - ۱۲۳۴) و دیگری *تاج المآثر* نوشته حسن نظامی نیشابوری است که یکی از آثار پیچیده و متکلف و بی‌مایه درباره تاریخ هندوستان در بین سالهای ۶۱۴ - ۱۲۱۷/۵۸۷ - ۱۱۹۱ می‌باشد. و نیز ترجمه *یمینی* تألیف ابوالشرف ناصح جرباذقانی (اوایل قرن هفتم/سیزدهم) که سبک متکلف خود را از اصل عربی سال

۵) در خصوص بحث مفصل درباره تاریخنگاری ایران در این عهد نگاه کنید به: منوچهر مرتضوی، «جامع‌التواریخ» نشریه دانشکده ادبیات تبریز، جلد ۱۳، بخش ۱، صفحات ۵۷ - ۳۷؛ کارلیان، "Study".

۱۰۲۱ م. آن به ارث برده، جزو این گروه تواریخ است. این آثار، همتای تاریخی آثار ادبی محض این دوره بشمار می‌رود و در هردوی این آثار نوعی تحول سبکی به چشم می‌خورد که در سرتاسر دوره مغولان ادامه یافت و در جای خود تأثیر نامطلوبی در نشر تاریخی متأخر فارسی بجا گذاشت. چون آثاری از این دست دارای نشر و سبک پر زرق و برقی است - خصوصیتی که بی‌تردید با مذاق زمانه سازگار بود - لذا جزو حوزه ادبیات بشمار می‌آید.

علاءالدین عظاملك جوینی (۸۱ - ۶۲۳/۸۳ - ۱۲۲۶) با اینکه سابقاً در اوایل دوره ایلخانان دست به تاریخ‌نویسی زده بود، ولی بهر حال نماینده عمده این سبک محسوب می‌شود. خانواده او از دوره خوارزمشاهیان وارد در خدمات دیوانی شده و کارشان را در دوره مغول نیز ادامه دادند. هنگامی که برادر او شمس‌الدین محمد از طرف خانان مغول به منصب صاحب‌دیوان یعنی وزیر مالیه گمارده شده بود، وی حاکم بغداد بود و در کار خود فردی نیک‌اندیش و خیرخواه بشمار می‌رفت. جوینی‌ها از جمله افرادی بودند که موجب تقویت رژیم مغول شدند، لیکن هیچیک از افراد این خاندان در برابر خدماتی که نسبت به مغولان کردند، ارج و قربی نیافتند. جوینی‌ها در اثر تحریکات سران مغول که دشمنان آنها بودند از کار برکنار شدند و مال و منال و دارایی‌شان مصادره گردید. عظاملك با تألیف تاریخ جهانگشا در سال ۶۵۸/۱۲۶۰ برای همیشه در یادها باقی ماند؛ این اثر سه جلدی شامل مباحث زیر است:

(الف) تاریخ چنگیزخان، اسلاف و اخلاف او، از جنگهای نخستین وی تا مرگ خان بزرگ گیوك خان (۶۴۷/۱۲۴۸).

(ب) تاریخ خوارزمشاهیان و فرمانروایان مغول در ایران تا سال ۶۵۶/۱۲۵۸.

(ج) ورود هلاکو به ایران در سال ۵۸-۱۲۵۶ م. و تاریخ اسماعیلیه یا حشاشین (۱۰۹۰ - ۱۲۵۸ م.).

عظاملك از مغولستان دیدن کرد و خود حاضر و ناظر برانهدام قلعہ الموت حشاشین بود. وی تا آنجا که می‌توانست کتب کتابخانه این قلعہ را از خطر زوال و نیستی نجات داد. جوینی براساس سرگذشت سیدنا (یعنی سرگذشت حسن صباح پایه گذار حکومت اسماعیلیان در الموت) توصیف جالبی از مال و مکنت این فرقه‌عرضه کرد. جوینی حامی اربابان خود بود؛ او این مسأله را نه پنهان می‌کرد و نه سعی در تبرئه آنها می‌نمود. مطالب او درخصوص سقوط ایران در مقابل مغولان برتر و جلوتر از مطالب ابن‌خلدون می‌باشد. شدت و ضعف نثر مصنوع در سبک جوینی کاملاً آشکار است.

رشیدالدین فضل‌الله همدانی (۸۱۷ - ۱۳۱۸/۶۴۵ - ۱۲۴۷) از بزرگترین مورخان ایران بشمار می‌آید. وی که مورخ بافرهنگی بود، اصلاً شغل طبابت داشت که به منصب وزارت برگزیده شد و این مقام را تا شروع حکومت ابوسعید ادامه داد. رشیدالدین به اتهام مسموم کردن الجایتو پدر ابوسعید جان خود را از کف داد. حتی دشنامهایی که پس از فوت وی نثار روحش شد، نتوانست نفرتی را که پس از او بجا ماند، خنثی نماید. در سال ۱۳۹۹ م. آرامگاه او را نبش کردند و بقایای جسدش را در گورستان یهودیان بخاک سپردند. ثروت کلان او را مصادره نمودند و کتابخانه شصت هزار جلدی او را بیاد فنادادند. مکاتیب او<sup>۶</sup> منبع تاریخی باارزشی است، لیکن اثر عمده او عنوان جامع‌التواریخ دارد که به امر غازان‌خان تألیف شده است. بخش اول این اثر بنام حامی او یعنی تاریخ مبارک غازانی نامیده شده که راجع به تاریخ امپراتوری مغولان و ایلخانان تا زمان وفات غازان

۶) او همچنین قصایدی به زبان مغولی، عربی، فارسی و ترکی سرود؛ رجوع کنید به اشپولر، Die Mongolen، چاپ دوم، ص ۴۵۷، یادداشت شماره ۲ [ویراستار: البته این مسأله مشکوک می‌نماید چون رشیدالدین زبان مغولی را در حد بسیار کم می‌دانسته است. و نیز نگاه کنید به: دورفر Türkische und mongolische Elemente im Neufersischen، جلد ۱، صفحات ۸ - ۴۴].

در سال ۷۰۳/۱۳۰۴ است؛ بخش دوم که به الجایتو (۱۶ - ۷۰۳/۱۳۰۴) تقدیم شده شامل تاریخ عمومی جهان است؛ بخش سوم در جغرافیای «هفت اقلیم» می‌باشد که گویا اصلاً نوشته نشده و یا اینکه در انهدام کتابخانه او از بین رفته است. این اثر که به سبک نسبتاً ساده و سلیس تألیف یافته از جهاتی دارای اهمیت است. بخش اول که جزئیات بیشتر و اطلاعات جامع‌تر از سایر کتب مشابه از جمله کتب چینی و مغولی - دارد از ارزش ویژه‌ای برخوردار است. تاریخ عمومی او منحصر به ممالك اسلامی نیست بلکه تا اقصی نقاط شرق و غرب را نیز شامل می‌شود. رشیدالدین در تألیف تاریخ خود از متخصصان زبان و اقوام مورد بحث کتابش استفاده کرده است؛ در واقع منبع موثق تاریخ مغولستان او شخص غازان خان بود. همکاری این عده در تألیف این اثر بخوبی مشهود است. حتی در این امر هم شك و تردید وجود دارد که آیا می‌توان رشیدالدین را مؤلف جامع‌التواریخ دانست یا نه؟ بهر حال مرتضوی به این شك و تردیدها با کمال قطعیت جواب داده است.<sup>۷</sup>

تجزیه‌الامصار و ترجمه‌الاعصار تألیف شرف‌الدین عبدالله شیرازی معروف به وصاف‌الحضره یعنی مداح دربار (۷۳۵ - ۶۶۳/۱۳۳۴ - ۱۲۶۴) از جمله آثار است که گرچه گنجینه‌ای از اطلاعات بشمار می‌رود ولی پیچیدگی کلام و تکلف بیش از حد آنرا پوشانده است. این اثر دنباله اثر جوینی است که حاوی تفضیلاتی درباره وقایع سالهای ۷۲۳ - ۶۵۶/۱۳۲۳ - ۱۲۵۸ می‌باشد. وصاف‌الحضره از آنجا که یک نفر درباری بود لذا به آرشیوها و اسناد و مدارک دسترسی داشت؛ از اینرو جزئیات وقایع را - هرچند با ترس و لرز - کاملاً عرضه می‌کند. وصاف خود پذیرفته که او قبل از همه به سبک نوشتاری ارزش قایل شده و وقایع تاریخی وسیله‌ای برای ابراز این سبک نویسندگی‌اش بوده است. از اینرو اثر او ممارست در سبکی بسیار

اغراق آمیز است. در ارزیابی اثر و صاف بایستی اظهار داشت که اشتیاق شدید او در بکارگیری واژگان عربی و سبک متکلف و مصنوع، تأثیر زیان آوری در ترفارسی بجا گذاشته است. معذک اثر و صاف در زمینه مطالب اجتماعی و اقتصادی از منابع موثق بشمار می رود. او در عقاید سیاسی اش از رشیدالدین پیروی کرده، مغولان را ستوده، ولی از بازگویی اعمال غیر انسانی و ظالمانه آنها خودداری نکرده است.

در کنار مورخین هوادار ایلخانان، مورخین دیگری نیز وجود داشتند که علناً با آنها مخالفت می کردند. به غیر از مورخ عرب ابن اثیر (متوفی ۶۳۰/۱۲۳۴) بایستی از محمد نسوی و منهاج الدین عثمان جوزجانی (متولد حدود ۵۸۹/۱۱۹۳، متوفی پس از سال ۶۶۴/۱۲۶۵) نام برد؛ در این میان مورخین کم اهمیت دیگری نیز وجود داشتند.

یکی دیگر از مورخین این دوره حمدالله مستوفی قزوینی یکی از هواداران حکومت متمرکز بود که نظریاتی نظیر نظریات رشید الدین داشت. تاریخ گزیده او از خلقت عالم شروع شده و تا وقایع سال ۷۳۰/۱۳۲۹ کشیده شده است. او در حدود سال ۷۳۵/۱۳۵۵ کار سترگ خود بنام *ظفرنامه*<sup>۸</sup> را تکمیل کرد که تقلیدی از شاهنامه فردوسی با حدود ۷۵۰۰۰ بیت شعر بود. سومین اثر او در کیهان شناسی و جغرافیا بود تحت عنوان *نزهة القلوب*، تألیف در ۷۴۰/۴۰ - ۱۱۳۹ که به دلیل صحت تواریخ و سایر واقعیتهای تاریخی از آثار برجسته بشمار می رود.

آثاری نیز در زمینه تاریخ هند وجود دارند که عبارتند از: تاریخ فیروزشاهی از ضیاءالدین برنی شامل حوادث سالهای ۱۲۶۵ تا ۱۳۵۷ م؛ تاریخ علائی از امیر خسرو؛ تلخیصی از تاریخ و صاف؛

(۸) مرتضوی از دو حماسه تاریخی دیگر عصر مغل در اثر خود تحقیق، ص ۱۴۹ صحبت می دارد (که کاملاً فاقد ارزش هستند)؛ او همچنین (همان مأخذ، ص ۳۲۳) اثری را از شمس الدین کاشانی نام برده که مشابه اثر رشیدالدین است.



و تاریخ عمومی جوزجانی تحت عنوان طبقات ناصری (۵۸ - ۶۵۷ / ۶۰ - ۱۲۵۹).

درخاتمه بایستی تأکید نمود که این بررسی فقط حاوی قسمت کمی از آثار منشور متعدد این دوره است در اینجا فقط گزیده‌ای از آثار مورد بحث قرار گرفت و بیشتر مسایل سبکی و سایر جنبه‌های زیبایی‌شناسی آنها مورد نظر بود. در اینجا آثاری که در زمینه علوم، ریاضیات و غیر آن بود، کاملاً حذف گردید.<sup>۹</sup>

---

(۹) در خصوص بررسی کلی از این آثار نگاه کنید به: فلیکس‌تاور، «ادبیات علمی ایران از آغاز تا پایان قرن هیجدهم» در کتاب History of Iranian Literature (دورخت، ۱۹۶۸ م). ویراستار ریپکا. [ویراستار: این بررسی پروفیسور ریپکا در ۹ نوامبر ۱۹۶۳ م. صورت کمال یافت].

## کتاب شناسی

### ABBREVIATIONS

- B.S.O.A.S. *Bulletin of the School of Oriental and African Studies.*  
 J.A. *Journal Asiatique.*  
 J.R.A.S. *Journal of the Royal Asiatic Society.*  
 J.S.S. *Journal of Semitic Studies.*  
 N.D.A.T. *Nashriyya-yi Dānishkada-yi Adabiyāt-i Tabriz* (Journal of the Tabriz Faculty of Arts).  
 N.D.A.Te. *Nashriyya-yi Dānishkada-yi Adabiyāt-i Tibrān* (Journal of the Tehrān Faculty of Arts).  
 ZDMG *Zeitschrift der deutschen morgenländischen Gesellschaft.*  
 Further details in J. Rypka, *History of Iranian Literature.*  
 'Abd al-Vāsi' Jabālī. *Dīvān*, ed. Dh. Şafā. I. (*Qasidas*). Tehrān, 1339/1960-1.  
 Abdullah, S. M. "The Value of Persian Poetry", in *Islamic Research Association Miscellany*, vol. 1. Oxford, 1949.  
 Adīb Šābir. *Dīvān*, ed. 'Alī Qavīm. 1334/1955-6.  
 'Am'aq. *Dīvān*, ed. S. Nafīsī. Tehrān, 1339/1960-1.  
 Anşārī. "Munājāt", transl. A. J. Arberry. *Islamic Culture*, 1936, pp. h 369-80.  
 Anvarī. *Dīvān*, ed. S. Nafīsī. Tehrān, 1337/1958-9; 2 vols., ed. Muh. T. Mudarris Razavī. Tehrān, 1337/1958-9, 1340/1961-2./V. A. Zhukovskiy, *Ali Aukhadeddin Emveri. Materiali dlya ego biografii i kbarakteristiki*. St Petersburg, 1883.

- Arberry, A. J. *An Introduction to the History of Sūfism*. London, n.d./*Sufism. An Account of the Mystics of Islam*, London, 1950./*British contributions to Persian Studies*, London, 1942./"Persian Literature", in *The Legacy of Persia*. Oxford, 1953, pp. 199-229./*Classical Persian Literature*. London, 1958./*Immortal Rose. An Anthology of Persian Lyrics*. London, 1948.
- Athīr al-Dīn Akhsikātī. *Divān*, ed. Rukn al-Dīn Humāyūn-Farrukh. 1337/1958-9.
- 'Attār. *Kullīyāt*. Lucknow, 1872./*Divān-i qasā'id va ghaẓaliyāt...*, ed. S. Nafīsī. Tehrān, 1319/1940-1; ed. Taqī Tafaddulī. Tehrān, 1341/1962-3./*Mantiq al-Ṭair*, ed. Muḥ. Javād Maṣḥkūr. Tehrān, 1337/1958-9, 1341/1962-3./*Mantic Uttār; ou Le langage des oiseaux, poème de philosophie religieuse*, ed. M. Garcin de Tassy. Paris, 1857; transl. Garcin de Tassy, 1863./*The Conference of the Birds*, transl. C. S. Nott from Garcin de Tassy's version. London, 1954./Garcin de Tassy, *La poésie philosophique et religieuse d'après le Mantic Uttār de Farīduddīn Attār*. 4th ed. Paris, 1864./*Ilāhī-name*. *Die Gespräche des Königs mit seinen sechs Söhnen. Eine mystische Dichtung*, ed. H. Ritter. Istanbul, 1940; ed. F. Rouhani. Tehrān, 1340/1961-2; *Le Livre Divin*, transl. F. Rouhani. Paris, 1961./*Muṣibat-Nāma*, ed. Nūrānī Visāl. Tehrān, 1338/1959-60./*Asrār-Nāma*, ed. Ṣādiq Gauharīn. Tehrān, 1338/1959-60./*Khusrau-Nāma*, ed. Aḥmad Suhailī *Khawānsārī*. Tehrān, 1340/1961-2./*Uṣṭur-Nāma*, ed. Mahdī, Muḥacciq. Tehrān, 1340/1961-2./*Pand-namēh, ou Le Livre des Conseils*, transl. and ed. Silvestre de Sacy. Paris, 1819./*Tadhkiratu'l-Awliyā* ("Memoirs of the Saints"), ed. R. A. Nicholson. 2 vols. London-Leiden, 1905-7; abridged and transl. into English by B. Behari. Lahore, 1961./S. Nafīsī, *Justujū dar abwāl va āthār-i Farīd al-Dīn 'Attār-i Niṣṣābūrī*. Tehrān, 1320/1941-2./H. Ritter, *Das Meer der Seele. Mensch, Welt und Gott in den Geschichten des Farīduddīn 'Attār*. Leiden, 1955./Badī' al-zamān Furūzānfar, *Sharḥ-i abwāl va naqd u taḥlīl-i āthār-i Shaikh Farīd al-Dīn Attār*. Tehrān, 1340/1961-2./W. Lentz, "'Attār als Allegoriker. Bemerkungen zu Ritters 'Meer der Seele'." *Der Islam*, vol. 35 (1960), pp. 52-96./H. Ritter, "'Attār. Philologica x. (1.) Zur Vita." *Der Islam*, vol. 25 (1939), pp. 134-73; xiv. (ii.) *Oriens*, vol. 11 (1958), pp. 1-76; xv. (iii.) "Der Dīwān." *Ibid.* vol. 12 (1959), pp. 1-88; xvi. "Muxṭarnāma." *Ibid.* vols. 13-14 (1961), pp. 195-239.
- Auḥī. *Jawāmi' al-hikāyāt wa lawāmi' al-riwāyāt*, ed. Muḥammad T. Bahār, vol. 1. Tehrān, 1324/1945-6; ed. Muḥammad Mu'in, vol. 1. Tehrān, 1335/1956-7; 1340/1961-2./Muḥammad Nizāmuddīn, *Introduction to the Jawāmi' u 'l-Hikāyāt...* London, 1929./*The Lubābu 'l-albāb*, ed. E. G. Browne and Muḥammad Qazvīnī. 2 vols. London, 1903, 1906; ed. S. Nafīsī. Tehrān, 1333-5./R. A. Nicholson, *Studies in Islamic Poetry*. Cambridge, 1921.
- Auḥādī. *Jām-i Jam*, ed. Vahīd Dastgirdī. Tehrān, 1307/1928-9./*Kullīyāt*, ed. S. Nafīsī. Tehrān, 1340/1961-2./*Divān*, ed. Sayyid Yūsha. Madras, 1951; ed. Ḥamīd Sa'adat. Tehrān, 1340/1961-2.
- Bābā Afdāl. *Muṣannafāt*, ed. M. Minovi and Yahyā Mahdavi. 2 vols. Tehrān, 1330/1951-2, 1337/1956-7./*Rubā'īyāt*, ed. S. Nafīsī. Tehrān, 1311/1932-3.

- Bahā' al-Dīn Muḥammad al-Baghdādī. *Al-Tavassul ilā al-tarassul*, ed. Aḥmad Bahmanyār. Tehrān, 1315/1936-7.
- Bahā' al-Dīn Muḥammad Ḥusain Khaṭībī Balkhī ("Bahā' Valad"). *Ma'ārif*, ed. Badī' al-Zamān Furūzānfar. Tehrān, vols. I. 1333/1954-5, II. 1339/1960-1.
- Bahār, Malik al-shu'arā Muḥammad Taqī. *Sabk-shināsī yā taṭavvur-i naṭhr-i fārsī*. 2 vols. Tehrān, 1321/1942-3; 2nd ed. 1337-8/1958-1960.
- Baihaqī, Abu'l-Faḍl Muḥammad. *Tā'rikh-i Baihaqī*, ed. Ghānī and Faiyāz. Tehrān, 1324/1945-6. / *Tā'rikh-i Mas'ūdi ma'rūf bi-Tā'rikh-i Baihaqī*, ed. S. Nafīsī. 3 vols. Tehrān, 1319/1940-1, 1326/1947-8, 1332/1953-4. / *Istoriya Mas'uda* (1030-1041), transl. A. K. Arends. Tashkent, 1962.
- Baihaqī i. Funduq. *Tā'rikh-i Baihaqī*, ed. Aḥmad Bahmanyār. Tehrān, 1317/1938-9. / Kalimullah Husayni, "Life and Works of Zahiru'd-din al-Bayhaqī", *Islamic Culture*, vol. 28/1 (1954), pp. 297-318; cf. *ibid.* vols. 33 (1959), pp. 188-202; 34 (1960), pp. 49-59 and 77-89.
- Bakhtiyār-Nāma*, ed. Vahīd Dastgirdī (1310), ed. Y. E. Bertel's (with Glossary). Leningrad, 1926. / *Idem*, "Novaya Versiya", *Izvestiya Akad. Nauk, otdeleniye gumanitarnikh nauk* (1929), pp. 249-76. / Transl. W. Ouseley. London, 1801; Larkhall, 1883; French, M. Lescallier. Paris, 1805; Azesbajani, Fedai, ed. G. Mammeddi. Baku, 1957. / Th. Nöldeke, "Über die Texte des Buches von den zehn Veziren [Bakht-yār-nāma], besonders über eine alte persische Rezension desselben." *Z.D.M.G.*, vol. 45 (1891), pp. 97-143.
- Baranī (Barnī). *Tā'rikh-i Fīrūzshāhī*, ed. Saiyid Ahmad Khan. Calcutta, 1862.
- Bausani, A. *I Persiani*. Florence, 1962.
- Bertel's, Y. E. *Ocherk istorii persidskoi literaturī*. Leningrad, 1928. / *Istoriya persidsko-tadshikskoi literaturī*. Moscow, 1960.
- Bighamī, Maulānā Shaiḥ Hājī Muḥammad, *Dārāb-Nāma*, ed. Dh. Šafā. 2 vols. Tehrān, 1339, 1342.
- Boyle, J. A. "The Death of the Last 'Abbāsīd Caliph: a Contemporary Muslim Account." *J.S.S.*, vol. VI, no. 2 (1961).
- Browne, E. G. *A Literary History of Persia*, vol. II. London, 1906.
- Dhahīr al-Dīn Fāryābī. *Divān*, ed. by Taqī Bīnīsh. Mashhad, 1337/1958-9; ed. Hāshim Raḍī. Tehrān, 1338/1959-60.
- Ethé, Hermann. *Neupersische Literatur*. (Grundriss der iranischen Philologie, ed. W. Geiger and E. Kuhn. Vol. II.) Stuttgart, 1896-1904, pp. 212-368.
- Falakī, Hādī Hasan, vol. I. *Falakī-i Shīrvānī. His time, life and works*; vol. II. *Dīwān*. London, 1929. See also *Islamic Culture*, 1950, April, pp. 77-107 and July, pp. 145-186; *Researches in Persian literature*. Hyderabad, 1958.
- Gabrieli, Francesco. "Letteratura Persiana", in *Le Civiltà dell'Oriente*, vol. II, pp. 345-94. Rome, 1957.
- Ḥamd Allāh Mustawfī. *Tā'rikh-i guzīda*, facsimile, ed. E. G. Browne. Leiden and London, 1910; abridged in English by E. G. Browne. Indices by R. A. Nicholson. Leiden and London, 1913. / *Tā'rikh-i Guzīda*, ed. and transl. J. Gantin, vol. I. Paris, 1903. / *Nuzhat al-qulūb*, ed. Muḥammad Dabir Siyāqī. Tehrān, 1336/1957-8; *The Geographical Part*, ed. and transl. G. le Strange. Leiden and London, 1915 and 1919; *The Zoological Section*, ed. and transl. J. Stephenson. London, 1928.

- Hamgar. S. Nafīsī, *Majd al-Dīn Hamgar-i Shīrāzī*, reprinted from *Mibr*. 1314.
- Hamīdī. *Maqāmāt*, ed. Sayid 'Alī Akbar Abarqū'ī. Iṣfahān, 1339/1960-1.
- Ḥasan Dihlavi. *Divān*. Hyderabad, 1933./M. I. Borah, "The life and Work of Amir Hasan Dihlavi", *Journal and Proceedings of the As. Soc. of Bengal*, 1941/3, vol 7, pp. 1-59./Salim, Muḥammad, "Amir Najmuddin Hasan Sijzi", *Or. Coll. Mag.* vol. 34, pts. II-III (1958), pp. 11-39.
- Hasan Ghaznavi. *Divān*, ed. T. Mudarris Raḥavī. Tehrān, 1328/1949-50.
- Hekmat, Ali Asghar. *Glimpses of Persian literature*. Calcutta, 1956.
- Humay-Nama, transl. A. J. Arberry. London, 1963.
- Ibn al-Arabī. *La sagesse des prophètes (Fuṣūṣ al-ḥikam)*, transl. T. Burckhardt. Paris, 1955.
- Ibn al-Muqaffa', D. Sourdel, "La biographie d'Ibn al-Muqaffa' d'après les sources anciennes". *Arabica*, vol. 1/3 (1954), pp. 307-23.
- Ibn-i Yamīn. *Divān*, ed. R. Yāsīmī. Tehrān, 1317/1938-9; ed. S. Nafīsī. Tehrān, 1318/1939-40./100 short poems. *The Persian Text with paraphrase* by E. H. Rodwell. London, 1933./*Bruchstücke*, transl. Ott. M. von Schlechta-Wssehrd. Vienna, 1952.
- 'Iraqi. *Kulliyāt*, ed. S. Nafīsī. Tehrān, 3rd ed. 1339/1960-1./'Ushshāq-Nāma, ed. and transl. A. J. Arberry. London, 1939./Y. D. Ahuja, "Early years of Shaykh 'Iraqi's Life", *Islamic Culture*, vol. 30 (1956), pp. 95-105; *Idem*, "'Iraqi in India", *ibid.* vol. 32 (1958), pp. 57-70./*Idem*, "Shaykh 'Iraqi's travels and his stay in Rum", *ibid.* vol. 33 (1959), pp. 260-77.
- Jalāl al-Dīn Rūmī (Maulavī). *The Mathnavī*, ed. R. A. Nicholson. 8 vols. London, 1925-40./*Kulliyāt-i maṣnavī-i ma'navī*, ed. M. Darvish. Tehrān, 1341./*Tales of mystic meaning*, transl. R. A. Nicholson. London, 1931./A. J. Arberry, *Tales from the Masnavi*. London, 1961./R. A. Nicholson, *Selections (from the Maṣnavī, Divān and Fihī mā fihī)*, ed. A. J. Arberry. London, 1950./H. Ritter, "Das Proömium des Matnawī-i Maulawī", *Z.D.M.G.*, vol. 93 (1939), pp. 169-96./*Kulliyāt-i Shams yā Divān-i Kabīr*, ed. Badī' al-Zamān Furūzānfar, 6 vols. Tehrān, 1336-40./*Selected Poems from the Divānī Shamsi Tabrizī*, ed. and transl. R. A. Nicholson. Cambridge, 1898, 1952./*The Rubā'iyāt*. Select translations into English verse by A. J. Arberry. London, 1949./*Makṣūbāt*, ed. Yūsuf Jamshīdīpūr and Gh.-H. Amīn, 1337/1958-9./"Fihī mā fihī. The Table-tale of Jalālū'd-Dīn Rūmī", *J.R.A.S.*, 1929; ed. Badī' al-Zamān Furūzānfar. Tehrān, 1330/1951-2; ed. "Shirkat-i sihāmī", Tehrān, 1339/1960-1./*Discourses of Rumi*, tr. A. J. Arberry. London, 1961./R. A. Nicholson, *Rūmī, Poet and Mystic*. London, 1950./Afzal Iqbal, *The Life and Thought of Rumi*. Lahore, 1956./A. Gölpınarlı, *Mevlânâ Celâleddîn*. 3rd ed. Istanbul, 1959./*Idem*, "Mawlânâ Sams-i Tabrizī ile altmış iki yaşınad bulundu", *Türkiyat Mecmuası*, vol. 3 (1959), pp. 156-61./G. Richter, *Persiens Mystiker Dschelāl-Eddin Rūmī, eine Stilleutung*. Breslau, 1933./H. Ritter, "Philologica XI. Maulânâ Dschalāladdīn Rūmī und sein Kreis", *Der Islam*, vol. 26 (1942), pp. 116-58, 221-49./*Idem*, "Neue Literatur", *Oriens*, vols. 13-14 (1960), pp. 342 ff./*Idem*, "Die Mewlânâfeier in

- Kouya*, vol. 11.-17 December 1960./*Oriens*, vol. 15 (1962), pp. 248-76./  
*Idem*, "Der Reigen der Tanzen-den Derwische", *Zeitschrift f. vergleich. Musikwissenschaft*, vol. 1 (1933), pp. 28-40 and 5-23./A.-M. Schimmel, *Die Bildersprache Dschelāladdīn Rūmī's*. Walldorf Hessen, 1949./*Yād-nāma-yi Maṭlūvī*, ed. 'Alī Akbar Muṣḥir Salīmī. Kumīsyūn-i millī-i Yūneskō. Tehrān, 1337/1958-9.
- Jamāl al-Dīn Iṣfahānī. *Dīvān*, ed. Vaḥīd Dastgirdī. Tehrān, 1320/1941-2.
- Jarbādhqānī Abu'l-Sharaf, Nāsiḥ. *Tarjuma-i ta'riḫ-i Yamīnī*. Lith. Tehrān, 1272/1856./*The Kitāb-i Yamīnī, historical memoirs of the Amīr Sabaktagīn, and Sultān Mahmūd of Ghazna*, transl. from the Persian version of the contemporary Arabic chronicle of Al Utbi by the Rev. J. Reynolds. London, 1858.
- Juvainī. *Ta'riḫ-i Jahān-Gushāi*, ed. Mirzā Muḥammad Qazvinī. 3 vols. London, 1912, 1916, 1937./*The History of the World-Conqueror*, transl. J. A. Boyle. 2 vols. Manchester, 1958.
- Kamāl al-Dīn Ismā'īl. *Kulliyāt*. Bombay, 1307/1889, etc./*The Hundred Love Songs*, transl. L. H. Gray and done into English verse by Ethel W. Mumford. London, 1903.
- Khāqānī. *Dīvān-i Hassān al-'Ajam*, ed. 'Alī 'Abd al-Rasūlī. Tehrān, 1316/1937-8; *Dīvān-i Khāqānī-i Shīrvānī*, ed. "Amīr Kabīr", Tehrān, 1336; ed. Ziya' al-Dīn Sajjādī. Tehrān, 1338./*Tuḥfat al-'Irāqain*, ed. Yahyā Qarīb. Tehrān, 1333, with commentary by Ismail Khan Abjadi, Madras Univ., 1940./N. Khanikoff, "Mémoire sur Khācānī, poète Persan du XII siècle", *J.A.*, 1864-5/4, pp. 137-200; vol. 5, pp. 296-367./V. Minorsky, "Khāqānī and Andronicus Comnenus", *B.S.O.A.S.*, vol. 11 (1945), pp. 550-78./O. L. Vil'chevskiy, "Khakani. Nekotoriye cherti tvorchestva i mirovoznreniya poeta", *Sovetskoye vostokovedeniye*, (1957/4), pp. 62-76./*Idem*, "Khronogrami Khakani", *Epigrafika vostoka*, vol. 13 (1960), pp. 59-68./'Alī Dashtī, *Shā'ir-i dīr-āshnā*. Tehrān, 1341./J. Rypka, "Khākānī-i Shīrvānī", *N.D.A.T.* vol. 15/1 (1342/1962-3), pp. 101-11.
- Khusrau Dihlavī. *Kulliyāt-i 'Anāṣir-i Davāvin*. (4 dīvāns.) Cawnpore, 1871, 1334/1916;/(Odes 1-60). The text with an introduction, literal translation and notes. By A. O. Koreishi. Bombay, 1316/1901./*The Nub Sipihr. An Historical Mathnavī on the Reign of Mubārak-Shāh*, ed. Muḥammad Waḥīd Mirzā. Oxford-Calcutta, 1949./*Qirān al-Sa'dain*, ed. by S. Ḥasan Barnī. 'Aligarh, 1918./"Miftāḥ al-Futūḥ", ed. Yāsīn Niyāzī. *Orient. Coll. Mag.* vols. XII-XIII, 1936-7./*Duval-Rānī va Khizr Khān* (= 'Ashīqa, 'Ishqīya), ed. Rashīd Aḥmad. 'Aligarh, 1336/1917./*Tughlaq-nāma*, ed. S. Hāshimī Farīdābādī. Awrangabad, 1352/1933./*Maṭla' al-Anvār*. With commentary by Muḥammad Akram Multānī. Delhi, 1293/1876./*Shīrīn u Khusrau*, ed. Yur. Aliyev. Moscow, 1961./*Majnūn Laylī*, ed. Muḥammad Ḥabīb al-Raḥmān-Khān. 'Aligarh, 1335/1917./*Hasht Bibisht*, ed. by Muḥammad Sulaimān Ashraf. 'Aligarh, 1336/1918./*I'jāz* (parts 1-2 only). Lucknow, 1876; Cawnpore, 1877./*Khazā'in al-Futūḥ*, ed. Muḥammad Waḥīd Mirzā. Calcutta, 1950./Muḥammad Waḥīd Mirzā, *The life and works of Amir Khusrau*. Calcutta, 1935.

- Khawājū Kirmānī. *Dīwān*, ed. Aḥm. Suhailī Khawānsārī. Tehrān, ۱۳۳۶/۱۹۵۵-۶./*Rauḍat al-Anwār*, ed. Kūhī Kirmānī. Tehrān, ۱۳۰۸/۱۹۲۹-۳۰./*Sām-Nāma*, ed. S. Nafīsī. ۲ vols. Bombay, ۱۳۱۹-۲۰/۱۹۴۰-۲./S. Nafīsī, *Aḥwāl va Muntakhab-i Ash'ār-i Khawājū-yi Kirmānī*. Tehrān, ۱۳۰۷/۱۹۲۸-۹.
- Levy, R. *Persian Literature. An Introduction*. London, ۱۹۲۳.
- Maḥjūb, Muḥammad Ja'far. "Mathnavī-sarā'i dar zabān-i Fārsī tā pāyān-i qarn-i panjum-i hijrī." ۱. N.D.A.T. vol. ۱۵ (۱۳۴۲/۱۹۶۲-۳), pp. ۱۸۳-۲۱۳, ۲۶۱-۸۵.
- Maḥmūd Shabistārī. *Gulshan i Raḥ: the Mystic Rose Garden*, ed. and transl. E. H. Whinfield. London, ۱۸۸۰./*Mir'at al-Muḥaqqiqin*. Shīrāz, ۱۳۱۷.
- Massé, H. *Anthologie persane*. (XI<sup>e</sup>-XIX<sup>e</sup> siècles.) Paris, ۱۹۵۰.
- Meier, Fritz. *Die schöne Mahsaṭī. Ein Beitrag zur Geschichte des persischen Vierzeilers*, vol. ۱. Wiesbaden, ۱۹۶۳.
- Minhāj Jūzjānī. *Ṭabaqāt-i Nāṣirī*, vol. xi. xvii-xxiii, ed. Captain W. N. Lees, Khadim Hosain and 'Abd al-Hai. Calcutta, ۱۸۶۴; ed. 'Abd al-Hai Ḥabībī Qandahārī. ۱۹۴۹./*A general history of the Muhammadan Dynasties*, transl. Major H. G. Raverty. London-Calcutta, ۱۸۸۱, ۱۸۹۷.
- Muḥammad b. al-Munavvar. *Asrār al-Taḥdīd fī Maqāmāt al-Shaikh Abī Sa'īd*, ed. Zānīh Allāh Ṣafā. Tehrān, ۱۳۳۲/۱۹۵۳-۴.
- Murtaḍazavī, M. "Muqallidīn-i Shāh-Nāma dar Daura-yi Mughūl va Tīmūrī va Ta'rīkh-i Manẓūm-i Shams al-Dīn Kāshānī". N.D.A.T. vol. ۱۴/۲-۳ (۱۳۴۱/۱۹۶۲-۳), pp. ۱۴۱-۷۵, ۳۲۳-۵۲./*Ṭabqīq dar bāre-i Ilkhānān-i Irān*. Tabriz, ۱۳۴۱/۱۹۶۲-۳.
- Najm al-Dīn Dāya. *Mir'ād al-'ibād*, ed. Ḥusain al-Ḥusainī al-Ni'mat-allāhi. Tehrān, ۱۳۱۲/۱۹۳۳.
- Nakhshabī (Qādīrī). *The Tooti Namah, or Tales of a Parrot*, ed. and transl. [F. Gladwin]. London, ۱۸۰۱./*Das persische Papageienbuch*, transl. C. J. L. Iken. Berlin, ۱۹۰۵./*Touti-Nameh ou les Contes du Perroquet*, transl. Henri Muller. Paris, ۱۹۳۴.
- Naṣīr al-Ṭūsī. *Akhlāq-i Nāṣirī*, ed. Jalāl Humā'i. Tehrān, ۱۳۲۰/۱۹۴۱-۲; = *Akhlāq-i Muḥtashamī*, ed. Muḥammad Taqī Dānishpūzhūh. Tehrān, ۱۹۶۰./*Muqaddima*, ed. Jalāl Humā'i. Tehrān, ۱۳۲۰/۱۹۴۱-۲./*The Nasirean Ethics*, transl. G. M. Wickens. London, ۱۹۶۴./*Auṣāf al-ashraf*, ed. Naṣīr Allāh Taqavī. Tehrān, ۱۳۰۶/۱۹۲۷-۸./*Maṣlūbu al-mu'minīn*, ed. W. Ivanow. Bombay, ۱۹۳۳./*The Rauḍatū't-taslim (Taṣawurat)*, ed. and transl. W. Ivanow. Leiden, ۱۹۵۰./*Zij-i Ilkhānī*, ed. J. Greaves. London, ۱۶۵۰./M. Minovi and V. Minorsky, "Naṣīr al-Dīn Ṭūsī on Finance". B.S.O.A.S. vol. ۱۰/۳ (۱۹۴۱), pp. ۷۵۵-۸۹./"The Longer Introduction to the *Zij-i Ilkhānī* of Naṣīr-al-Dīn Ṭūsī", by J. A. Boyle. J.S.S. vol. viii, no. ۲ (۱۹۶۳)./Biographie. Congrès commémoratif (۱۳۳۵/۱۹۵۶) du ۷ème centenaire de la mort. Tehrān (n.d.). (On this occasion the University of Tehrān published a number of his writings.)
- Naṣīr Allāh. *Kitāb-i Kalīla u Dimna*, ed. 'Abd Allāh Qarīb. 4th ed. Tehrān, ۱۳۱۹/۱۹۴۰; ed. Ḥasanẓāda Āmulī. Tehrān, ۱۳۴۱/۱۹۶۱-۲./Ed. M. Minovi. Tehran, ۱۳۴۳/۱۹۶۴./Ḥusain Vā'iz Kāshifī. *Amār-i Suhailī*.

- Nizāmī. *Kulliyāt-i Khamsa*. Tehrān, ۱۳۴۱/۱۹۶۲-۳. / *Makḥẓan al-asrār*, ed. Vahīd Dastgirdī. Tehrān, ۱۳۱۳/۱۹۳۶-۷; ed. A. A. Alizade. Baku, ۱۹۶۰. / *The Treasury of Mysteries*, transl. with introd. essay on the life and times of Nezāmī by G. H. Dārāb. London, ۱۹۴۵. / *Khusrāu u Shīrīn*, ed. Vahīd Dastgirdī. Tehrān, ۱۳۱۳/۱۹۳۴-۵; ed. L. A. Khetagurov. Baku, ۱۹۶۰. / H. W. Duda, *Farbād und Schīrīn*. Prague, ۱۹۳۳. / *Lailī u Majnūn*, ed. Vahīd Dastgirdī. Tehrān, ۱۳۱۳. / *Leila und Madschnun*, transl. R. Gelpke. Zürich, ۱۹۶۳. / *Haft Paikar*, ed. Vahīd Dastgirdī. Tehrān, ۱۳۱۵/۱۹۳۶-۷. / *Heft Peiker*, ed. H. Ritter and J. Rypka. Prague, ۱۹۳۴. / *The Haft Paikar (The Seven Beauties)*, transl. C. E. Wilson. 2 vols. London, ۱۹۲۴. / *Die sieben Geschichten der sieben Prinzessinnen*, trans. R. Gelpke. Zürich, ۱۹۵۹. / *Sharaf-Nāma*, ed. Vahīd Dastgirdī. Tehrān, ۱۳۱۶/۱۹۳۷-۸; ed. A. A. Alizade. Baku, ۱۹۴۷. / *The Sikandar Nāmae, Barā*, transl. H. Wilberforce Clarke. London, ۱۸۸۱. / *Iskanders Warägerfeldzug...*, transl. Jacob. Glückstadt, ۱۹۳۴. / *Iqbāl-Nāma*, ed. by Vahīd Dastgirdī. Tehrān, ۱۳۱۷/۱۹۳۸-۹; ed. F. Babayev. Baku, ۱۹۴۷. / *Divān*, ed. M. Ṭabāṭabā'i. ۱۳۳۳/۱۹۵۴-۵. / *Divān-i Qaṣā'id va Ghazaliyyāt*, ed. S. Nafīsī. Tehrān, ۱۳۳۸/۱۹۵۹-۶۰. / *Lirika*, ed. Y. E. Bertel's and K. A. Lipskerov. Moscow, ۱۹۴۷. / *Idem*, "Navoji i Nizami". *Sbornik Alisher Navoi*. Moscow-Leningrad, ۱۹۴۶, pp. ۶۸-۹۱. / H. Ritter, *Über die Bildersprache Nizamis*. Berlin-Leipzig, ۱۹۲۷.
- Nizāmī 'Arūḍī. *Chabār Maqāla*, ed. Muḥammad Qazvinī. London, ۱۹۱۰; rev. ed. by Muḥammad Mu'in. Tehrān, ۱۳۴۱/۱۹۶۲-۳; rev. transl. E. G. Browne. London, ۱۹۲۱.
- Nizārī. "Dastūr-Nāme", ed. and transl. Y. E. Bertel's. *Vostochnii sbornik*, vol. ۱, pp. ۳۷-۱۰۴.
- Nūr al-Dīn Muḥammad Khurandizī Nasavī. *Nafḥat al-maṣḍūr*, ed. Ridā-Qulī-Khān Hidāyat. Lith., ۱۳۰۸/۱۸۹۰.
- Pagliaro, A. and Bausani, A. *Storia della letteratura persiana*. Milan, ۱۹۶۰.
- Pizzi, I. *Storia della poesia persiana*. 2 vols. Turin, ۱۸۹۴.
- Qatrān. *Divān*, ed. Muḥammad Nakhjavānī. 2nd ed. Tabriz, ۱۳۳۵.
- Rashīd al-Dīn Faḍl Allāh. *Jāmi' al-tawārīkh*, ed. et trad. E. Quatremère. Vol. ۱ (Hülegü). Paris, ۱۸۳۶; Tome II. ed. E. Blochet. London, ۱۹۱۱. / *Geschichte Gāzān-Hāns aus dem Ta'rīḥ-i mubārak-i Gāzānī*, ed. Karl Jahn. London, ۱۹۴۰. / *Ta'rīḥ-i mubārak-i-Gāzānī* (Abāgā-Gaiḥātū), ed. Karl Jahn. Prague, ۱۹۴۱. / *Qismat-i Ismā'iliyyān u Fārimīyyān u Nizāriyyān u Dā'iyyān u Rafiqān*, ed. Muḥammad Taqī-Dānish-puḥhūh and Muḥammad Mudarrisī Zanjānī. Tehrān, ۱۳۳۸/۱۹۵۹-۶۰. / *Sbornik letopisei*, vol. ۱/۱, by L. A. Khetegurov. Leningrad-Moscow, ۱۹۵۲; ۱/۲, by O. I. Smirnova: *ibid.* ۱۹۵۲; II. *ibid.* ۱۹۶۰; III. by A. K. Arends. ۱۹۴۶. / III. *Jami-āt-tāvarikh*, ed. A. A. Alizade, transl. A. K. Arends (= Leningrad, ۱۹۴۶). Baku, ۱۹۵۷. / *Histoire Universelle I. Histoire des Francs*, ed. and transl. K. Jahn. Leiden, ۱۹۵۱. / *Mukātabāt-i Rashīdī*, ed. Muḥammad Shafī'. Lahore, ۱۹۴۷. / E. Blochet, *Introduction à l'histoire des Mongols par Faḍl Allah Rachid al-Din*. London, ۱۹۱۰. / M. Murtaḍavī, "Jāmi' al-tawārīkh va mu'allif-i vāqī'i-i ān". *N.D.A.T.* vol. ۱۳ (۱۳۴۰), pp. ۳۱-۹, ۳۱۱-۵۰, ۵۱۶-۲۶.



- Rashīd al-Dīn Vaṭvāt. *Divān*, ed. S. Nafīsī. Tehrān, 1339/1960-1. [*Ḥadā'iq al-shi'r*, ed. 'Abbās Iqbāl. Tehrān, 1308/1929-30, ed. S. Nafīsī. Tehrān, 1339/1960-1. / *Alis bundert Sprüche*, ed. and transl. H. L. Fleischer. Leipzig, 1837. / *Nāmāh*, ed. Qāsim Tūisarkānī. Tehrān, 1339/1960-1.
- Rāvandī, Najm al-Dīn Muḥammad. *Rāḥat as-Sudūr va Āyat as-Surūr*, ed. Muḥammad Iqbāl. London, 1921; rev. ed. by M. Minovi. Tehrān, 1333/1954-5.
- Ritter, H. "Philologika VII, IX-XI *Der Islam*, XIV-XVI", *Oriens*, vols. 21/1933, 24/1937, 25/1939 and 26/1942.
- Rypka, Jan. *Iranische Literaturgeschichte*. Unter Mitarbeit v. Ot. Klíma, V. Kubíčková, J. Bečka, J. Cejpek, I. Hrbek. Leipzig, 1939. [*History of Iranian literature*. Written in collaboration with O. Klíma, V. Kubíčková, F. Tauer, J. Bečka, J. Cejpek, J. Marek, I. Hrbek and J. T. P. de Bruyn. Under the supervision of K. Jahn. Dordrecht, 1968.
- Sa'd al-Dīn Varāvīnī. *The Marzubān-nāma*, ed. by Mīrzā Muḥammad of Qazvīn. London, 1909. / *The Tales of Marzuban*, transl. R. Levy. London, 1959. / Gabrieli Francesco, "Il settimo capitolo del Marzbān-Nāmeḥ", *Rivista degli studi orient.* vol. 19 (1940), pp. 125-60.
- Ṣadaqa (Farāmūrz Khudādād). *Kitāb-i Samak-i 'Ayyār*, ed. P. N. Khanlari. Tehrān. Vol. I. 1339/1960-1, vol. II, 1345/1966-7.
- Sa'dī. *Kullīyyāt*, ed. Muḥammad-'Alī Furūghī. Tehrān, 1337, 1338, 1340. / *Matn-i Kāmil-i Divān u Būstān u Gulistān* (based on Furūghī), ed. M. Muṣaffā. Tehrān, 1340/1961-2. / *Būstān*, ed. Furūghī. Tehrān, 1316/1937-8. / *Gulistān*, ed. Abd al-Azīm [Qarīb] Garakānī. Tehrān, 1310; ed. Furūghī. Tehrān, 1316/1937-8; ed. and transl. R. M. Aliyev. Moscow, 1959; ed. S. Nafīsī. Tehrān, 1341/1962-3; ed. M. J. Mashkūr. Tehrān, 1342/1963-4. / *Stories from the Būstān, together with selections from Francis Gladwin's translation of Gulistān...*, by R. Levy. London, 1928. / *Kings and Beggars. The first two chapters of Sa'di's Gulistan*, transl. A. J. Arberry. London, 1945. / *Taiyibāt*, ed. L. W. King. Calcutta, 1919-21; transl. L. W. King. London, 1926. / *Badā'i'*, ed. and transl. L. W. King. Berlin, 1304/1925. / *Pand-Nāma: Sadi's Scroll of Wisdom*. Persian and English text, transl. A. N. Wollaston. London, 1906. / H. Massé, *Essai sur le poète Saadi, suivi d'une bibliographie*. Paris, 1919. / S. Nafīsī, "Ta'rīkh-i durust-i Dargudhasht-i Sa'dī", *M.D.A.Te*, vol. 6/1 (1337), pp. 64-82.
- Ṣafā, Dhabīb Allāh. *Ta'rīkh-i adabīyyāt dar Irān*. II (middle 5th/11th-beginning 7th/12th century). Tehrān, 1336. / *Hamāsa-sarā'i dar Irān*. Tehrān, 1324; pt. 2. 1336. / *Ganj-i sukhān*. 3 vols. Tehrān, 1339-40.
- Salmān Sāvajī. *Kullīyyāt-i Ash'ār*, ed. R. Yāsīmī. Tehrān, 1337/1958-9. / *Divān*, ed. Manṣūr Muṣḥfiq. Tehrān, 1337/1958-9. / R. Yasimi, *Salmān-i Sāvajī*. Tehrān, n.d.
- Sanā'ī. *ḥadīqat al-ḥaqīqa*, ed. Mudarris Raḍavī. Tehrān, 1329. / *The first book of the "Ḥadīqat al-Ḥaqīqa"*; or, *The enclosed Garden of the Truth*, ed. and transl. J. Stephenson. Calcutta, 1911. / *Sair al-'Ibād ilā al-Ma'ād*, ed. S. Nafīsī. Tehrān, 1316. / *Divān*, ed. Muḥammad Taqī Mudarris Raḍavī. Tehrān, 1320/1941-2, 1341/1962-3; ed. by Mazāhir Muṣaffā, Tehrān,

- 1336/1957-8./R. A. Nicholson, *A Persian forerunner of Dante*. Towyn-on-Sea, 1944./H. Ritter, "Philol. viii. Anṣārī Herewī-Senā'i Ġaznewī", *Der Islam*, vol. 22 (1935), pp. 89-105./H. Ritter, "Philol. xv. 'Aṭṭār iii, 7. Der Diwan", *Oriens*, vol. 12/1-2 (1959), pp. 1-88.
- Shams al-Dīn Qais. *Al-Mu'jam fī Ma'āyir Ash'ār al-'Ajām*, ed. Mīrzā Muḥammad of Qazwīn. London, 1908.
- Shiblī Nu'mānī. *Shi'r al-'Ajām*. In Urdu: Lahore, vols. 1-v, 1924. In Persian: Tehrān, vols. 1, 1316, 1335; II, 1327; III, 1335; IV, 1314; V, 1318.
- Storey, C. A. *Persian Literature. A bio-bibliographical survey*. In progress. London, 1927-.
- Suhrawardī Maqtūl. *Mu'nis al-'Ushshāq. The Lovers' Friend*, ed. O. Spies. Stuttgart, 1934; transl. O. Spies and S. K. Khatak. *Muslim Univ. Journal*, 'Aligarh, vol. 3/1 (1936)./Three Treatises on Mysticism, ed. and transl. O. Spies and S. K. Khatak. Stuttgart, 1935./"Le bruissement de l'aile de Gabriel", ed. and transl. H. Corbin and P. Kraus. *J. A.*, vol. 227 (1935), pp. 1-82./*Opera metaphysica et mystica*, ed. H. Corbin; 1. Istanbul, 1945, II. Tehrān-Paris, 1952./H. Corbin, *Suhrawardī, fondateur de la doctrine illuminative (ishrāqī)*. Paris, 1938./*Idem, Les motifs zoroastriens dans la philosophie de Suhrawardī*. Tehrān, 1946.
- Sultān Valad. *Valad-Nāma*, ed. Jalāl Humā'i. Tehrān, 1315-16/1936-8./*Divān*, ed. Kilisli R. Bilge. İstanbul, 1941; ed. Asghar Rabbānī. Tehrān, 1338/1959-60.
- Sūzani. *Divān*, ed. Nāṣir al-Dīn-Shāh Husainī. Tehrān, 1338/1959-60.
- Tanūkhī. *Faraj ba'd al-shidda*, ed. M. Mudīr. Tehrān, 1333/1954-5./Alfred Wiener: "Die Faraj ba'd al-shidda-Literatur von Madā'inī (gest. 225 H.) bis Tanūhī (gest. 384 H.)", *Der Islam*, vol. 4 (1913), pp. 270-98, 387-430./Fr. Gabrieli, "Il valore letterario e storico del Faraj ba'da š-šidda di Tanūhī", *Rivista degli studi orientali*, vol. 19 (1940), pp. 17-44.
- Vaṣṣāf. *Tazẖiyat al-amṣār va tazẖiyat al-a'sār*, in various lithographs./*Geschichte Wassaf's*, vol. 1 (all published) ed. and transl. J. von Hammer-Purgstall. Vienna, 1856.
- Zahīr al-Dīn Fāryābī. See Dhahīr al-Dīn Fāryābī.
- Zahīr al-Dīn Nishāpūrī (d. c. 582/1186). *Saljūq-nāma*, ed. Ismā'il Afshār. Tehrān, 1332/1953-4.
- Zahīrī. *Sindbād-Nāma*, ed. A. Ateş. İstanbul, 1949; ed. 'Alī Qavīm. Tehrān, 1333/1954-5./*The Book of Sindibād...* from the Persian and Arabic, by W. H. Clouston. [Glasgow] 1884./Transl. M.-N. Osmanov. Moscow, 1960./B. E. Perry, "The origin of the Book of Sindbad", *Fabula*. Berlin, 1960.



## فهرست اعلام اشخاص

٢

- آباقا (ایلخان) ۱۰۳  
آتش ۳۶  
آربری ۱۳، ۳۷، ۱۱۵، ۱۴۲  
آژند، یعقوب ۱۷  
آفاق ۷۸  
آقاخان ۱۱۴  
آل اینجو (سلسله) ۲۷  
آل جلایر (سلسله) ۱۹، ۲۴، ۱۲۷، ۱۳۷  
آل کرت (سلسله) ۱۱۵، ۱۳۰  
آل کیا (سلسله) ۱۹، ۲۶، ۲۷، ۱۲۷
- ابوالفضل بن مبارک ۱۴۰  
ابوالفوارس قنارزی، امیرالدین ۱۴۰  
ابوالقاسم شیرازی، صدقه بن ۱۳۶  
ابوالمعالی نصرالله ۱۳۸، ۱۳۹  
ابوبکر ایلدگز، نصرت الدین ۷۴  
ابوبکر بن سعد ۱۰۶  
ابوبکر خوارزمی ۱۴۰  
ابوتمام ۷۲  
ابوسعید (ایلخان مغول) ۲۱، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۴۷  
ابوسعید ابی الخیر (شیخ) ۱۴۱، ۱۴۷  
ابوطاهر محمد طرسوسی ۱۳۶  
ابوعلی المحسن التتوخی (قاضی) ۱۳۸  
ابومکارم مجیرالدین بیلقانی ۶۵، ۷۲، ۷۳

١

- ابن اثیر ۱۴۹  
ابن اسفندیار ۱۴۴  
ابن خلدون ۱۴۷  
ابن سینا ۲۰، ۴۴، ۵۸، ۹۰، ۱۱۴  
ابن طاووس ۲۰  
ابن طفیل ۴۴  
ابن فندق ۱۴۴  
ابن یمین ر. ج. ک طغرای  
ابواسحق اینجو (شاه) ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۱۲۷
- ۸۵  
ابونواس ۷۲  
اتابکان سلغری ۱۰۲، ۱۱۲  
اتابکان فارس ۲۶، ۸۷، ۱۱۲  
اتسز، علاء الدین ۴۸، ۵۳، ۶۵  
اته، هرمان ۱۳، ۲۹  
اثیر اخسیتکی، اثیرالدین ابوالفضل محمد  
بن طاهر ۷۳

- احمد بن عمر بن علی سمرقندی (نظامی) امین الدین جبرائیل (شیخ) ۲۰  
 عروضی (۱۴۳) انصاری، عبدا.. ۱۰۷  
 احمد طوسی ۹۴ انوری ۳۴، ۵۴-۵۹، ۶۳، ۷۴، ۸۶، ۱۱۰  
 اخسیتان ۶۶، ۶۷، ۷۹ ۱۳۰، ۱۳۲  
 ادیب صابر ۴۹، ۵۲ انتلیچر، یندریچ ۱۶  
 ارزقی ۱۴۰ اوحدی، تقی ۱۰  
 استوری ۱۳ اوحدی اصفهانی، رکن الدین ۱۱۵  
 ارسطو ۱۱۴ اوحدی کرمانی، شیخ ابوحمید ۱۱۵  
 ارسلان بن طغرل ۷۲ اولیاء، نظام الدین ۱۲۰، ۱۲۴  
 اسدی ۱۱۰ اویس (سلطان) ۱۳۲  
 اسپهبد مرزبان بن رستم بن شهریار بن شروین ایتالو پینری ۱۴  
 ۱۳۹ ایلخانان (سلسله) ۱۸، ۱۹، ۲۱-۲۳، ۳۹-  
 اسکندر ۸۲ ۴۱، ۱۴۵-۱۴۹  
 اسماعیلیان- اسماعیلی ۳۴، ۹۱، ۱۱۴  
 ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۴۶  
 اشپولر، برتولد ۱۴، ۳۹، ۱۴۷  
 اشرف ۵۲  
 الظهیری، محمد بن ۱۴۰  
 اعتصامی، پروین ۱۷  
 افضل الدین محمدکاشی (باباافضل) ۱۱۳  
 ۱۲۴، ۱۴۲  
 افلاکی، احمد ۹۹  
 اقبال، عباس ۲۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۵  
 الجایتو، محمد ۲۰، ۲۳، ۱۴۷، ۱۴۸  
 الموید عرضی ۲۳  
 امانی ۳۸  
 امامی هروی، رضی الدین ابو عبدالله محمد  
 بن ابوبکر ۱۱۱، ۱۱۲  
 امیر خسرو دهلوی، یمین الدین ابوالحسن  
 ۱۷، ۴۰، ۷۳، ۸۴، ۱۱۱، ۱۱۹، ۱۲۰  
 ۱۲۵، ۱۳۲  
 امیرنجم الدین حسن سنجر (حسن دهلوی)  
 ۱۲۴، ۱۲۵  
 امین احمد رازی ۱۱  
 ب  
 بایزید بسطامی ۹۲  
 بایرون (لرد) ۷۱  
 بحتری ۶۸  
 بدیع الزمان همدانی ۱۴۰، ۱۴۱  
 برتلس ۳۶، ۴۳، ۴۵، ۸۰، ۱۱۸، ۱۲۴  
 براون، ادوارد ۱۲، ۱۱۴  
 برهان الدین محقق ترمذی ۵۲، ۵۳، ۹۵  
 برزویه (طیب) ۱۳۸  
 بغراخان ۱۲۱  
 بوزانی ۱۳، ۳۴، ۳۶، ۸۰، ۱۱۰، ۱۲۹  
 بویل ۳۹  
 بهاء الدین (پدر حافظ) ۲۶  
 بهاء الدین محمد هوید بغدادی ۱۴۴  
 بهاء الدین محمد ولد ۹۵  
 بهار، محمدتقی ۱۱۴، ۱۱۵  
 بهرامشاه ۴۳، ۵۲، ۷۶، ۷۷، ۱۳۸  
 بهرام گور ۸۰، ۸۱  
 بیهقی، ابوالفضل ۱۴۴

پ

پالیا رو ۱۴  
پناهی ۱۴۰  
پیر حسین بن محمود چوپانی ۲۷

ت

تامارا ۶۶  
ترکان ۳۳، ۱۴۵  
تشنر، فرانتس ۳۷  
تغلق شاه، غیاث الدین ۱۲۱  
تقی الدین محمد کاشی ۹  
تیمور، تیموریان ۱۸، ۲۲، ۲۸، ۱۳۳  
تئودورا ۶۶

ج

جامی، نورالدین عبدالرحمن ۱۰، ۱۰۸  
۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۸  
جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی ۸۵، ۸۶  
جمشید ۹۲  
جنید شیرازی ۱۲۹  
جوزجانی، منهاج الدین عثمان ۱۴۹، ۱۵۰  
جوینی، شمس الدین محمد ۱۰۳، ۱۰۴  
۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۸  
جوینی، عظاملك ۹۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۴۶  
۱۴۸  
جوینی، معین الدین ۱۴۱

چ

چنگیز ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۱۴۶

ح

حافظ، شمس الدین محمد ۱۶، ۲۴ - ۲۸،  
۴۱، ۶۳، ۷۰، ۷۴، ۹۴، ۱۰۸، ۱۱۵

۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۳  
حریری ۱۴۰، ۱۴۱  
حزین (شیخ) ۱۰  
حسام الدین حسین ۹۶  
حسن صباح ۶۵، ۱۴۷  
حشاشین ۴۰، ۶۵، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷  
حکیم عمر ۶۵  
حمدالله قزوینی ۲۴  
حمیدالدین جوهری زرگر ۱۳۷  
حمیدالدین قاضی ۱۴۱

خ

خاقانی ۳۴، ۴۵، ۴۹، ۵۳، ۵۴، ۵۹، ۶۲ -  
۷۴، ۸۶، ۱۲۰  
خاموش ر. ج. ك مولوی  
خداداد بن عبدالله فرامرز ۱۳۶  
خجند اصفهانی ۸۶، ۸۷  
خسرو ملك ۱۳۸  
خسرو و شیرین ۷۸، ۷۹  
خضر نبی ۷۱  
خطیب قزوینی ۲۲  
خوارزمشاهیان ۳۴، ۳۸، ۴۸، ۴۹، ۵۳  
۶۷، ۸۷، ۱۰۳، ۱۴۶  
خواجوی کرمانی ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹  
خواندمیر ۲۹  
خیامپور ۴۷

د

داراب ۸۱  
دارا شکوه، محمد ۱۱  
دائنه ۴۴  
دستگردی، وحید ۷۶، ۸۶، ۱۲۳  
دمتری اول ۶۵  
دوراك، رودولف ۱۶

## ژ

ژولیان ۶۸

## س

سادات میرحسینی ۱۱۴  
 ساسانیان - ساسانی ۸۰، ۱۴۰  
 سام میرزا ۹  
 ستوده، حسینقلی ۲۹  
 سربداران (سلسله) ۱۹، ۱۳۰  
 سعدی ۱۶، ۲۰، ۴۰، ۴۱، ۵۷، ۶۳، ۷۴، ۷۵، ۸۶، ۸۷، ۹۴، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۴۱  
 سعیدالدین محمد بن مسعود کازرونی (شیخ) ۲۲  
 سلجوقشاه سنغری ۱۰۶  
 سلجوقی، سلجوقیان ۱۸، ۳۳ - ۳۸، ۵۲، ۵۹، ۶۵، ۷۲، ۷۸، ۱۳۶، ۱۴۴، ۱۴۵  
 سلطان ولد ۹۹  
 سلمان ۵۰  
 سلمان ساوجی ۲۴، ۷۲، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۳۲  
 سلیمان ۹۲  
 سنائی ۳۴، ۳۸، ۴۳ - ۴۶، ۵۰، ۷۰، ۷۷، ۷۸، ۸۶، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۸، ۹۹، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۲۰  
 سنجر (سلطان) ۳۳، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۹، ۶۵  
 سوزنی سمرقندی، شمس الدین محمد بن علی ۵۱، ۵۰

سهروردی، شهاب الدین ۱۱۲، ۱۴۱  
 سیف الدین خوارزمی (امیر) ۲۱  
 سیفرت، یاروسلاو ۱۷

## ش

شاه شجاع ۲۲، ۲۸

دورفر ۱۴۷

دولتشاه سمرقندی ۹، ۲۵، ۲۸

دهستانی وزیر، حسین ۱۳۸

دیوالدی ۱۲۲

## ذ

ذوالفقار شروانی، سید ۱۳۱

## ر

رادویانی، محمد بن عمر ۵۰  
 راوندی، نجم الدین ابوبکر محمد ۱۴۴  
 رشیدالدین ۷۶  
 رشیدالدین فضل الله همدانی ۲۱، ۱۴۷، ۱۴۸  
 رشیدالدین محمد عمری وطواط ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۶۵، ۶۷، ۸۶، ۱۴۳، ۱۴۹  
 رضازاده شفق ۱۲، ۲۹  
 رودکی ۱۶، ۳۷، ۱۳۸  
 روستاولی، شوتا ۸۴  
 رونی، ابوالفرج ۵۹  
 رهبانی، ۹۳  
 ربیع لوی ۱۳  
 ربیکا، یان ۱۶ - ۱۸، ۲۳، ۲۹ - ۳۲، ۱۵۰  
 ریتر ۸۸، ۹۲ - ۹۴، ۹۷ - ۹۹، ۱۱۳، ۱۱۵  
 رئیس ۷۵

## ز

زاکانیان (قبیله) ۲۴  
 زاهد گیلانی (شیخ) ۲۰، ۲۱  
 زنگی، سعد بن ابوبکر بن سعد ۱۰۴  
 زنگی، مظفرالدین ابوبکر بن سعد ۱۰۴  
 زید بیهقی، ابوالحسن علی بن (ابن فندق) ۱۴۴

ظ

ظهیری نیشابوری ۱۴۴

ع

عباسیان ۱۰۶  
عبدالحق دهلوی ۱۰  
عبدالواسع جبلی غرجستانی ۴۸  
عبدالله بن مقفع ۱۳۸  
عبدالله شیرازی، شرفالدین (وصاف -  
الحضرة) ۱۴۸، ۱۴۹  
عبید زاکانی ۲۳، ۲۴، ۱۱۳، ۱۳۲  
عراقی ۳۵، ۴۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۴۲  
عزالدین مسعود ۸۱  
عصمت بخارایی ۷۲  
عضدالدین ایجی (مولانا) ۱۰، ۲۶  
عطار، فریدالدین ۴۱، ۸۹، ۹۱، ۹۳، ۹۴،  
۹۸، ۹۹، ۱۴۱

علاءالدین کره‌پارسلان ۸۰، ۱۴۲  
علی [حضرت ع] ۱۲۸، ۱۳۲  
علی‌اف ۱۰۹  
علامه حلی، جمال‌الدین ابومنصور حسن بن  
یوسف بن مطهر ۲۰، ۲۱  
علامه قطب‌الدین محمود بن مسعود بن  
مصلح کازرونی شیرازی ۱۹  
علوی، بزرگ ۱۴، ۱۷  
علیشیر نوایی (امیر) ۱۰، ۱۱  
عماد فقیه، خواجه عمادالدین کرمانی ۲۴،  
۲۵

عمر خیام ۹۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۵  
عمیق بخارایی ۴۷  
عنصری ۳۶، ۳۷، ۵۰، ۷۰  
عوفی، عبدالرحمن ۱۳۷، ۱۴۳  
عوفی، محمد ۹  
عیوفی ۳۷

شاهین شیرازی ۱۳۳

شاه نعمت‌الله ولی ۲۲

شبستری، محمود (شیخ) ۱۱۴، ۱۱۵

شبلی نعمانی ۳۶، ۱۰۶، ۱۲۸

شروانشاه ۶۴، ۶۸، ۷۹

شفیع، محمد ۳۷

شمس‌الدین بن فخرالدین فخری اصفهانی

۲۵

شمس‌الدین خوارزمی (سید) ۲۲

شمس‌الدین محمد تبریزی ۹۵، ۹۶، ۹۹

شمس‌الدین محمد بن محمود آملی (خواجه)

۲۲

شمس‌الدین مکی (سید) ۲۲

شهابی، عیسی ۲۹

شهیداول (= ابن مکی) ۲۱

شیرویه ۷۹

ص

صدرالدین صفوی (شیخ) ۲۰

صدرالدین قونوی ۲۰، ۱۱۲

صفا، ذبیح‌الله ۱۲، ۲۹، ۴۸، ۱۲۹

صفوی (سلسله) ۹، ۲۰، ۱۳۱

صفی‌الدین اردبیلی (شیخ) ۲۰، ۲۱، ۱۰۳

صلاح‌الدین فریدون زرکوب ۹۶

ض

ضمیری اصفهانی ۱۲۵

ضیاءالدین برنی ۱۴۹

ضیاءالدین مسعود بن مصلح کازرونی ۱۹

ط

طغانشاه بن مؤید ۷۴

طغرائی فریومدی، امیر محمود بن امیر

یمین‌الدین (ابن یمین) ۱۲۹ - ۱۳۱

طغرل دوم ۷۸



قاضی بهاءالدین ابوالحماس عثمان بن علی  
کهگیلویه‌ای ۲۲

قاضی عضدالدین ایجی ۲۱

قاضی نورالله شوشتری ۱۱

قانع طوسی، بهاءالدین احمد ۱۳۹

قائمی مروزی، محمد ۱۴۰

قدیری، محمد خداوند ۱۴۰

قراختائیان ۳۴، ۴۷، ۱۰۳

قراقویونلوها ۱۴۰

قزلارسلان ۷۶

قطب‌الدین شیرازی ۲۱

قطب‌الدین محمد رازی ۲۱، ۲۲

قطران ۶۲

قہستانی اسماعیلی، ناصرالدین عبدالرحیم

۱۴۲

قیس رازی، شمس‌الدین محمد ۱۴۳

## ک

کاشانی، شمس‌الدین ۱۴۹

کاشفی، حسین واعظ ۱۳۹

کامشاد، حسن ۱۵

کامنتوس، آندره نیکوس ۶۶، ۶۷

کامنتوس، مانوئل ۶۶

کبری، شیخ نجم‌الدین ۹۰

کربن، هانری ۱۴۱

کسائی مروزی ۱۶

کمال‌الدین حسین کازرگاهی ۱۰

کوبیدزه، و. ای ۸۴

کوبچک‌کوا، ورا ۳۱

کوپرولو ۱۲۸، ۱۲۹

کوشوت، یارومیر ۱۶

کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی ۸۶ - ۸۸

۱۳۲، ۱۲۰

کمال خجندی ۱۲۵

## غ

غازان خان ۲۳، ۳۹، ۱۴۷، ۱۴۸

غزان ۶۹، ۷۳

غزالی، احمد ۱۱۵

غزالی، محمد ۵۸، ۹۱

غزنوی، ابوسعید مسعود ۴۳

غزنوی، سید حسن ۵۱

غزنوی، محمود (سلطان) ۳۳، ۱۱۸، ۱۴۳

۱۴۴

غزنویان ۳۴، ۵۲

غوریان ۳۴، ۱۴۳

غنی، قاسم ۲۸

غیاث‌الدین محمد وزیر (خواجه) ۲۱، ۲۵

## ف

فاریابی، ظهیر ۵۶، ۵۹، ۷۳، ۷۴، ۱۰۸

۱۱۰، ۱۳۲

فاضل‌خان گروسی ۱۱

فتوحی، اثیرالدین ۵۵

فخر اخلاطی ۲۳

فخر داعی ۲۳

فخرالمحققین ابوبال محمد بن جمال‌الدین

حسن حلی ۲۲

فردوسی ۳۰، ۵۰، ۸۱، ۱۱۰، ۱۳۳، ۱۴۹

فروزانفر، بدیع‌الزمان ۱۲، ۸۶، ۹۷

فروغی ۱۰۹

فرهاد ۷۹

فلکی شروانی، ابوالنظام محمد ۷۱، ۷۲

فلیکس‌تاوور ۱۵۰

فیروزشاه خلجی، جلال‌الدین ۱۲۱

## ق

قاآنی ۱۰۴، ۱۰۸

قاجار (سلسله) ۱۱

کیقباد ۱۲۱.

کیکاووس، عزالدین ۱۳۹

### گ

گرگانی، فخرالدین ۳۷، ۸۲، ۸۳

کلپینارلی ۹۵، ۹۶، ۹۷

گنجوی، نظام‌الدین ابوالعلاء ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۷۲

گوته ۲۷

گئورگی سوم ۶۶

### لا

لازار ۱۴، ۱۵

لاهوئی ۷۰

لاهوری، حمید ۱۴۰

### ل

لطفعلی بیگ آنر ۱۰

لوی، (پروفسور) ۱۴۲

### م

ماخالسکی ۱۵

مبارکشاه خلجی ۱۲۲

مبارزالدین محمد مظفری (امیر) ۲۱، ۲۴، ۲۸، ۲۷

متنبی ۱۱۰

مجدالدین خوارزمی ۹۰

مجدالدین همگر ۱۱۱، ۱۱۲

محجوب ۳۷

محمد (حضرت ص) ۹۳

محمداسحاق ۱۵، ۱۶

محمدبن الطغان بردسیری ۱۱۵

محمدبن غازي ملطی ۱۳۹

محمدبن منور ۱۴۱

محمدصادق مروزی ۱۱

محمدطاهر نصرآبادی ۱۰

محمد عبدالغنی ۱۵

محمد غوثی ۱۱

محمد محروق (امامزاده) ۹۰

محمد وحیدمیرزا ۱۲۰، ۱۲۲

محمی‌الدین بن عربی ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵

مرتضوی، منوچهر ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹

مرعشیان (سلسله) ۱۹

مرك ۱۲۵

مستعصم ۱۰۶

مستوفی قزوینی، حمدالله ۱۴۹

مصباح مطرزی ۲۶

مغول - مغولان ۳۴، ۳۹ - ۴۲، ۸۷، ۹۰، ۹۵، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۷

۱۴۲ - ۱۴۸، ۱۳۳

ملتانى، بهاء‌الدین زکریای ۱۱۲

منوچهر (شروانشاه) ۶۶، ۷۲

منوچهری ۷۰، ۱۳۲

منیب‌الرحمن ۱۵

مولوی، جلال‌الدین (مولانا) ۲۰، ۴۰، ۴۱، ۴۶، ۷۰، ۹۰، ۹۲، ۹۴ - ۹۸

۱۱۱، ۱۱۲

مودود، قطب‌الدین ۵۸

میرسید شریف جرجانی ۲۲، ۲۶

مینورسکی ۴۱، ۶۶

مینوی، مجتبی ۱۱۴

مهستی ۱۳۷

### ن

ناصرجریانقانی، ابوالشرف ۱۴۵

ناصرخسرو ۴۶

نجم‌الدین دبیران ۲۰، ۲۳

وراوینی، سعدالدین ۱۳۹  
ورچلیکی، یاروسلاو ۱۶  
ویلچوسکی ۴۸، ۶۴، ۶۶ - ۶۸

## ه

هاتفی ۱۷  
هادی حسن ۱۵  
هدایت، صادق ۱۷  
هدایت، رضاقلیخان ۱۱  
هلاکو خان ۲۳، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۱۰۵، ۱۴۲، ۱۴۶  
همایی، جلال الدین ۱۲  
هولان، ولادیمیر ۱۷  
هینتس، ویلهلم ۱۴  
هاسه، هانری

## ی

یان، کارل ۱۴۵  
یوسف همدانی (شیخ) ۴۴

نجم الدین رازی ۱۴۲  
نخشبی، ضیاء الدین ۱۴۰  
نزاری قهستانی ۱۱۶، ۱۱۷  
نزوال، ویتسلاو ۱۷

نصرت الدین احمد (اتابک) ۲۵  
نصیرالدین طوسی (خواجه) ۱۹، ۲۰، ۲۳، ۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳  
نظامی گنجوی ۱۷، ۳۱، ۳۷، ۳۸، ۴۵، ۶۲، ۷۴ - ۷۹، ۸۱ - ۸۵، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۳  
نظامی نیشابوری، حسن ۱۴۵  
نظیری ۱۲۰  
نفیسی، سعید ۵۴، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۴۴  
نورالدین محمد نسوی ۱۴۵، ۱۴۹  
نیکلسون ۹۸

## و

واله داغستانی، علی قلی خان ۱۰  
واینفیلد ۱۱۴

## فهرست اعلام اماکن

### آ

۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۳، ۱۳۵

آنادوار ۵۲

آذربایجان ۷۶، ۷۳، ۷۰، ۶۳، ۶۱، ۴۰

۱۱۱، ۸۵، ۸۴

### ب

بدنه ۵۴

آسیا ۱۴۵

برلین ۱۴

آسیای صغیر ۱۱۱، ۳۴، ۲۰

بغداد ۱۰۲، ۶۷، ۵۲، ۴۴، ۳۹، ۳۴، ۲۴

آسیای مرکزی ۱۲۰

۱۴۶، ۱۱۲، ۱۰۵

آلمان ۳۱، ۳۰، ۲۷، ۱۴

بلخ ۱۲۰، ۵۹، ۵۶، ۵۵، ۴۸، ۴۳

### ا

بمبئی ۱۱۴

ابیورد ۵۴

بیرجند ۱۱۵

ارجال ۱۳۶

بیزانس ۶۶

استرآباد ۲۲

بیلقان ۷۲

اصفهان ۸۷-۸۵، ۷۴، ۷۳، ۶۶، ۶۵

### پ

۱۱۲

پاریس ۱۵

الله آباد ۱۵

پتیالی ۱۱۹

امریکا ۱۳

پراگ ۳۲، ۳۰، ۲۹، ۱۶

انگلیس ۱۷

پنجاب ۳۴

ایتالیا ۱۴

ایج (ایک) ۲۱

### ت

ایران ۶۳، ۶۱، ۵۹، ۴۱-۳۸، ۳۴، ۳۳

تاجیکستان ۳۱

۶۸، ۷۹، ۸۰، ۸۴، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۳

تبریز ۱۰۳، ۷۴، ۶۷، ۴۰، ۲۳

۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۳۲، ۲۳۳

ری ۶۵

ترکیه ۳۰، ۸۴

تورینو ۱۴

تهران ۱۵، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۷

س

ساوه ۱۳۱

سبزوار ۱۳۰

سرخس ۵۴

سلطانیه ۲۰، ۲۱، ۲۳

سمرقند ۲۲، ۴۷، ۵۱

سند ۳۴، ۱۳۷

سوربن (دانشگاه) ۲۹

سوریه ۳۳، ۱۰۳

ج

جیحون ۵۳، ۵۶

چ

چکسلواکی ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۱

ح

حبشه ۷۲

حجاز ۲۲، ۱۰۳

حلب ۲۲، ۹۵، ۱۴۱

حله ۲۰

حمدونیان ۷۶

ش

شادیاخ ۹۰

شام ۲۱

شبانکاره ۲۱

شروان ۶۶، ۶۷، ۷۱، ۷۲

شماخی ۷۱

شوروی ۳۰، ۳۱

شیراز ۱۹، ۲۲، ۲۴، ۲۶-۲۸، ۴۰، ۱۰۲

۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۷

۱۳۸، ۱۴۳

خ

خاوری ۵۴

خراسان ۱۰، ۴۳، ۵۲، ۶۷، ۷۰، ۱۱۱

۱۱۲، ۱۲۹

خوارزم ۳۹، ۴۳، ۴۷

خوزستان ۱۹

ط

طبرستان ۸۷

ع

عراق ۱۹، ۵۲، ۶۷، ۷۰، ۷۴، ۷۸، ۱۰۳

عراق عجم ۸۵

غ

غزنین ۴۳

د

دریند ۷۸

دمشق ۹۵، ۱۱۳

دورخت ۱۶، ۱۵۰

دهلی ۱۵، ۱۲۰، ۱۳۷

ر

روسیه ۶۶، ۶۷

روم ۱۳۹

ف

فارس ۱۹، ۲۶  
فاریاب ۷۳  
فرانسه ۱۳، ۱۵، ۱۷، ۳۰، ۳۱  
فرغانه ۷۳  
فریومد ۱۳۰

ق

قاهره ۱۱۳  
قزوين ۲۴  
قسطنطنیه ۶۶، ۶۸  
قفقاز ۳۴، ۶۱-۶۳، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۵  
قلعه الموت ۴۰، ۱۴۷  
قم ۲۵  
قونیّه ۴۰، ۹۵، ۱۱۲

ک

کاشان ۱۱۳، ۱۱۴  
کاشغر ۱۰۳  
کربلا ۱۳۱  
کرمان ۱۹، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۱۱۱، ۱۲۷  
کرومهریژ ۲۹  
کلکته ۱۶  
کمبریج ۱۲، ۱۵  
کوهبنان ۲۲

گ

گرجستان ۶۵، ۶۶، ۸۴  
گنجه ۷۵، ۸۵  
گیلان ۱۹، ۲۰

ل

لایبزیك ۱۷، ۳۱

ل

لبنان ۲۱  
لرستان ۲۵  
لندن ۱۳  
لهستان ۱۵، ۳۰، ۳۱  
لیدن ۱۴، ۱۱۸

م

مازندران ۱۹، ۷۴، ۷۵  
ماوراءالنهر ۳۷، ۳۹، ۴۷، ۱۲۰، ۱۳۷  
ماهان ۲۲  
مدائن ۶۸، ۶۹  
مدیترانه ۱۴۵  
مدینه ۷۰  
مراقه ۱۹، ۲۳، ۸۰، ۱۱۵  
مرق ۱۱۳، ۱۱۴  
مرو ۵۵  
مسکو ۱۵، ۳۰، ۵۰  
مصر ۲۲  
مکه ۲۲، ۵۲، ۷۰، ۱۱۲  
مغولستان ۳۹، ۱۴۷، ۱۴۸  
ملتان ۳۴، ۱۲۰  
موراوی ۲۹  
موصل ۸۱  
میلان ۱۴

ن

نساء ۵۴  
نیشابور ۵۴، ۸۹، ۹۰  
نیویورک ۱۳

و

ورشو ۲۹

ادبیات ایران در زمان ...

۱۷۲

هند ۱۱، ۱۵، ۳۴، ۳۷، ۴۰، ۸۴، ۱۰۲،  
۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۴،  
۱۴۰، ۱۴۵، ۱۴۹

ویسبادن ۱۴  
وین ۲۹، ۳۰

ی

یزد ۱۹، ۱۲۷

ه

هرات ۱۱۶، ۱۳۰  
هلند ۱۶، ۱۷، ۳۱  
همدان ۵۲، ۱۱۲

## فهرست اعلام کتب

### آ

آداب البحث ۲۱

### ا

اخبارالاخيار فی اسرارالابرار ۱۰

اختيارات مظفری ۲۰

اخلاق الاشراف ۲۴

اخلاق ناصری ۱۴۲

اخوان الصفا ۹۱

ادبیات علمی ایران از آغاز تا پایان قرن

هیجدهم ۱۵۰

ادبیات کلاسیک ایران ۱۳

ارتاک ویرانامک ۴۴

ارمغان ۸۶

از صبا تا نیما ۱۳

اسرارالتوحید ۱۴۱

اسرارنامه ۱۴۱

اسکندرنامه ۸۱، ۸۲

اشعه لمعات ۱۱۳

اعجاز خسروی (الاعجاز) ۱۲۳

افضل الفوائد ۱۲۴

اقبال نامه ۸۱، ۸۲

التحفة السعدیه ۲۰

التوسل الى التوسل ۱۴۴

الدروس الشرعیه ۲۲

الکبری والصغری ۲۲

الفیه ۲۲

المعجم فی معاییر اشعارالعجم ۱۰۳، ۱۴۳

الهی نامه ۸۹ - ۹۲

انوار سهیلی ۱۳۹

ایزوت ۳۷

### ب

بختیارنامه ۱۳۹، ۱۴۰

بوستان ۱۰۴ - ۱۰۸

بهارستان (جامی) ۳۱، ۱۰۸

### پ

پریشان ۱۰۸

پندنامه ۹۰، ۱۱۰

### ت

تاج آلمائر ۱۴۵

تاریخ آل مظفر ۲۹

تاریخ ادبیات ایران (اته) ۲۹



تاریخ ادبیات ایران (ریکا) ۲۹  
 تاریخ ادبیات ایران (شفق) ۱۲  
 تاریخ ادبیات ایران (فروزانفر) ۱۲  
 تاریخ ادبیات در ایران ۱۲، ۲۹، ۴۸  
 تاریخ ایران در عصر حافظ ۲۹  
 تاریخ ایران کمبریج (ج ۵) ۱۷  
 تاریخ بیهق ۱۴۴  
 تاریخ بیهقی ۱۴۴  
 تاریخ جهانگشاه ۱۴۶  
 تاریخ درست ۱۰۲، ۱۰۵  
 تاریخ طبرستان ۱۴۴  
 تاریخ علائی ۱۲۴، ۱۴۹  
 تاریخ فیروزشاه ۱۴۹  
 تاریخ گزیده ۱۴۹  
 تاریخ مبارک غازانی ۱۴۷  
 تاریخ مسعودی ۱۴۴  
 تاریخ مغول (اقبال) ۲۹  
 تجزیه الامصار و ترجمه الامصار ۱۴۸  
 تحفه العراقین ۴۵، ۶۵، ۷۰  
 تحفه الخواطر و زبدة الضمائر ۷۰  
 تحفه الشاهید ۲۰  
 تحفه سامی ۹  
 تذکره آتشکده آذر ۱۰  
 تذکره انجمن آرای ناصری ۱۱  
 تذکره انجمن خاقان ۱۱  
 تذکره الاولیاء ۱۰، ۱۱، ۹۲، ۹۴، ۱۴۱  
 تذکره الشعراء ۹، ۲۵، ۲۸  
 تذکره حزین ۱۰  
 تذکره دلگشا ۱۱  
 تذکره ریاض الشعراء ۱۰  
 تذکره ریاض العارفین ۱۱  
 تذکره گلشن محمود ۱۱  
 تذکره نصرآبادی ۱۰  
 تذکره هفت اقلیم ۱۱، ۱۴۸

ترجمان البلاغه ۵۰  
 ترجمان القرآن ۲۲  
 ترجمان یمینی ۱۴۵  
 تریستان ۳۷  
 تغلق نامه ۱۲۱  
 تمهید القواعد ۲۲

## ج

جام جم ۱۱۵  
 جامع التواریخ ۱۴۵، ۱۴۸  
 جمشید و خورشید ۱۳۲  
 جوامع الحکایات و لوامع الروایات ۱۳۷  
 جهان ایرانشناسی ۳۲

## چ

چهار درویش ۱۴۰  
 چهار مقاله ۱۴۲

## ح

حبیب السیر ۲۹  
 حدائق السحر فی دقائق الشعر ۴۹، ۱۴۳  
 حدیقه الحقیقه ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۷۷، ۹۳  
 ۱۱۵  
 حماسه سرایی در ایران ۸۳

## خ

خزائن الفتوح ر. ج. ک تاریخ علائی  
 خسرو نامه ۹۰، ۹۳  
 خسرو و شیرین ۷۶، ۷۸، ۸۲، ۸۳، ۱۳۲  
 خلاصه الاشعار و زبدة الافکار ۹  
 خمسه (امیر خسرو) ۱۲۳  
 خمسه (خواجوی کرمانی) ۱۲۸  
 خمسه (نظامی) ۸۴، ۱۲۱، ۱۲۲

د

- دارابنامه ۱۳۷  
داستانهای بیدپای ر.ج. ک، کلیله و دمنه  
درآمدی بر ادبیات ایران ۱۳  
درةالتاج لغرة الدباج ۲۰  
دستورنامه ۱۱۷  
دهفصل ۱۱۳  
دیوان عبیدزاکانی ۲۴  
دیوان غزلیات حافظ ۱۶  
دیوان عطار ۹۳

ر

- راحةالصدر و آيةالسرور ۱۴۴  
ربابنامه ۹۹  
رباعیات خیام ۳۱، ۱۱۴  
رسالة الطیر ۹۰  
رسالةالوجود ۲۲  
رساله دلگشا ۲۴  
رساله صدپند ۲۴  
رساله فی تحقیق الکلیات ۲۱  
رساله عضدیه و عقایدالحضدیه ۲۱  
روض الجنان ۲۲  
روضه الانوار ۱۲۹  
روضه العقول ۱۳۹  
رومئو و ژولیت ۷۹

ز

- زائر ایرانی (مسافرایرانی) ۳۱  
زینةالمدايح ۱۱

س

- سامنامه ۱۲۹  
سعدی نامه ۱۰۱

- سفينةالاولياء ۱۱  
سلجوقنامه ۱۴۴  
سملک عیار ۱۳۶  
سندبادنامه ۱۳۹، ۱۴۰  
سیرالعباد الى المعاد ۴۴، ۹۱

ش

- شاهنامه ۳۱، ۸۱، ۱۳۶، ۱۴۹  
شرح مختصر ابن حاجب ۲۱  
شرح مطالع ۲۱  
شرفنامه ۷۸، ۸۱، ۸۲  
شعر ۱۰۶، ۱۲۸

ص

- صحبته نامه ۲۵  
صرفمیر ۲۲  
صفوةالصفاء ۲۱  
صنايعالکمال ۱۲۷

ط

- طبقات ناصری ۱۵۰  
طریقتنامه ۲۵  
طوطی نامه ۱۳۹، ۱۴۰  
طوطی هندی ۱۲۰

ظ

- ظفرنامه ۱۴۹

ع

- عرفات العارفين و عرصات العاشقين ۱۰  
عشاق نامه ۱۱۳  
عشقیه ۱۲۲  
عیون الجواهر ۲۱

## ف

فراق نامه ۱۳۲

فرج بعد الشدة ۱۳۸

فرهنگ خاورشناسان ۳۲

فصوص الحکم ۱۱۳

فیه مافیہ ۹۹

## ل

لباب الالباب ۹، ۱۳۷، ۱۴۳

لمعات ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۴۲

لمعه دمشقیه ۲۲

لیلی و مجنون (دهلوی) ۸۴

## م

مثنوی سرایی ۳۷

مثنوی معنوی ۹۳، ۹۵، ۹۷

مجالس العشاق ۱۰

مجالس المؤمنین ۱۱

مجالس النقایس ۱۱

مجله آریانا ۳۲

مجله دانشکده ادبیات تبریز ۳۲، ۱۱۵

مجله راهنمای کتاب ۳۲

مجله سخن ۸۶

مجله وحید ۳۲

مجمع الفصحاء ۱۱

محبث نامه صاحب دلالان ۲۵

مختار نامه ۹۰، ۹۴

مختلف الشیعه ۲۰

مخزن الاسرار ۴۵، ۷۶ - ۷۸، ۱۲۹

مرزبان نامه ۱۳۹

مرصاد العباد ۱۴۱، ۱۴۲

مصباح الارواح ۱۱۵

مصیبت نامه ۸۹، ۹۰، ۹۲

مصطفی خراب ۱۱

معارف ۹۵

معیار جمالی و مفتاح ابواسحق ۲۵

معیار نصرتی ۲۵

مفتاح الفتوح ۱۲۱

مقالات شمس تبریزی ۹۶

مکتوب قلندران ۲۴

## ق

قابوس نامه ۱۱۵

قانون ۲۰

قرآن ۸۹، ۱۱۶، ۱۱۷

قصه موش و گربه ۲۴

قواعد الاحکام ۲۰

قواعد الاحکام فی معرفة الحلال والحرام ۲۰

## ک

کتاب النفس ۱۱۴

کتابشناسی ادبیات ایران ۱۳

کشاف زمخشری ۲۶

کلیات شمس ۹۷

کلیله و دمنه ۱۳۸، ۱۳۹

کمال نامه ۱۲۹

کمدی الهی ۴۴، ۱۱۵

## گ

گرشاسب نامه ۳۱

گلزار ابرار ۱۱

گلستان سعدی ۱۶، ۱۰۳ - ۱۱۰، ۱۴۱

گلشن راز ۱۱۴

گل و نوروز ۱۲۹

گنج شایگان ۱۱

گوهر نامه ۱۲۹

منطق الطیر ۹۰

منهاج الکرامه ۲۰

مواقف ۲۹

## ن

نامه دانشوران ۱۱

نزهة القلوب ۱۴۹

نقشة المصدور ۱۴۵

نفحات الانس ۱۱، ۱۰

نگارستان ۱۴۱

نگارستان دارا ۱۱

نهاية الادراك في دراية الافلاك ۲۰

نهاية الوصول الى علم الاصول (نهايه) ۲۰

نهج الحق و كشف الصدق ۲۰

نہ سپهر ۱۲۲

## و

واقق و عنبرا ۳۷

ورقا و گلشاه ۳۷

ويس و رامين ۳۷، ۳۸، ۸۲، ۸۳

## ه

هزار و يکشب ۱۲۹، ۱۹

هفت اقليم ۱۴۸

هفت پيکر ۳۱، ۸۰، ۸۱، ۸۲

همای و همایون ۱۲۹

همائی نامه ۳۷

## ی

يوسف و زليخا ۳۱، ۳۸

نشر گستره منتشر کرده است:

### مجموعه پژوهش‌های تاریخ

- ۸۰ ریال ۱- تاریخ سیاسی و اقتصادی هخامنشیان  
م. ا. داندامایف / میرکمال نبی‌پور
- ۱۵۰ « ۲- مصیبت وبا و بلای حکومت  
هما ناطق
- ۲۵۰ « ۳- تاریخ شکنجه (تاریخ کشتار و آزار در ایران)  
مهیار خلیلی
- ۱۴۰ « ۴- سفرنامه شمال (گزارش اولین کنسول انگلیس در رشت)  
چارلز فرانسیس مکنزی / منصوره اتحادیه (نظام مافی)
- ۴۱۰ « ۵- تاریخنگاری در ایران  
آ. ک. س. لمبتون - ن. کدی - ... / یعقوب آژند
- ۷۵ « ۶- درآمدی بر تاریخ فراماسونری در ایران  
حامد الگار / یعقوب آژند
- ۷۸۵ « ۷- پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت  
منصوره اتحادیه (نظام مافی)
- ۵۶۰ « ۸- تاریخنگاری در اسلام  
ه. آ. ر. گیب - م. حلمی م. احمد - ... / یعقوب آژند
- ۱۴۰۰/۱۱۰۰ « ۹- تاریخ اقتصادی ایران ۱۳۳۲ - ۱۳۱۵ ه. ق.  
چارلز عیسوی / یعقوب آژند
- ۵۵۰ « ۱۰- پیدایش دولت صفوی  
میشل مزاولی / یعقوب آژند
- ۱۳۰۰ « ۱۱- تاریخ طبرستان و رویان و هازندران  
سید ظهیرالدین مرعشی / به‌اهتمام: برنهارددارن
- ۹۰۰ « ۱۲- قیام شیعی سربداران  
یعقوب آژند
- ۳۵۰ « ۱۳- گستره تاریخ و ادبیات (مجموعه مقالات)  
یعقوب آژند، اسماعیل حاکمی، سیدجعفر سجادی...

نشر گستره منتشر کرده است:

### مجموعه علوم:

- ۱- تصویر جهان در فیزیک جدید  
ماکس پلانک / مرتضی صابر  
۱۵۰ ریال
- ۲- کیهانشناسی  
ویرجینیا تریمل / م. حیدری خواجهپور  
۷۵ «
- ۳- مسأله‌های ریاضی: آسان، ولی...  
آ. ای. اوستروسکی... / پرویز شهریاری  
(چاپ سوم) ۳۷۰ «
- ۴- چیس‌ناپ (روش محاسبه با انگشتان دست)  
هانگ‌یانگ‌پای / کیومرث پریانی  
۲۰۰ «
- ۵- برخی کاربردهای مکانیک در ریاضیات  
و. ا. اوسپنسکی / دکتر کاظم ابهری  
۱۰۰ «
- ۶- شبه ذرات  
کاگائف - لیفشیتس / چرندابی - میرشکار  
۱۷۰ «
- ۷- کوارکها و لپتونها  
جرالد فاینبرگ - جوگش پاتی / م. حیدری خواجهپور  
۱۸۵ «
- ۸- دنیای کربن  
ایزاک آسیمواف / محمدحسین رجحانطلب  
۳۲۵ «
- ۹- کهکشان و اخترنما  
ویلیام جی. کافمن / فریدالدین امیری  
۴۵۰ «
- ۱۰- مواد حیات  
ایزاک آسیمواف / محمدحسین رجحانطلب  
۳۵۰ «
- ۱۱- سیاهچاله‌ها  
مسعود خیام  
۳۴۰ «
- ۱۲- زیست کره (آثار بیوسفرهای گذشته)  
آندره لاپو / محمدطرف  
۴۷۰ «
- ۱۳- نگاهی به فیزیک  
ل. تاراسو - آ. تاراسوا / علی معصومی  
۵۵۰ «
- ۱۴- ستاره و سحابی  
ویلیام جی. کافمن / دکتر تقی‌عدالتی - بهزاد قهرمان  
۴۰۰ «

# POETS AND PROSE WRITERS OF THE LATE SALJUQ AND MONGOL PERIODS

by  
**Jan Rypka**

Translated into Persian  
by

**Ya'qub Azhand**



## THE CAMBRIDGE HISTORY OF IRAN

*Volume 5*  
THE SALJUQ  
AND MONGOL PERIODS

*edited by*

J. A. BOYLE

*Professor of Persian Studies, University of Manchester*

CAMBRIDGE

AT THE UNIVERSITY PRESS

1968



Tehran, 1986